



سیری در معارف اسلام

راه و رسم بندگی

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه همدانی ها - محرم - ۱۳۹۴ هـ ش



www.erfan.ir

راه و رسم بندگی

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: مصطفی محفوظی
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: کسب روزی حلال و پرهیز از لقمه حرام..... ۱۷
- معاش انسان..... ۱۹
- اهل دنیا یا اهل آخرت..... ۱۹
- تحصیل معرفت و معاش حلال..... ۲۰
- ادریس خیاط..... ۲۰
- داوود صنعت کار..... ۲۱
- حضرت ابراهیم و کسب و کار..... ۲۱
- لقمه حلال عامل رشد معنویت..... ۲۱
- محبوب خدا نور است..... ۲۱
- وضو نور است..... ۲۲
- مال حلال نور دل مومن..... ۲۲
- کلام امیرالمومنین علیه السلام در رابطه با لقمه حرام..... ۲۳
- کلام سیدالشهدا در علت قساوت دشمنان..... ۲۳
- زندگی مورد رضایت قرآن و اهل بیت علیهم السلام..... ۲۴
- غفلت کامل از آخرت..... ۲۴
- عاقبت کار را خدا می داند..... ۲۴
- همین دنیا بس است..... ۲۵
- هوای نفس..... ۲۵





- ۲۶..... سیر کردن دو کیسه دنیایی.....
- ۲۶..... لذت دنیایی.....
- ۲۷..... عذاب سبک نمی شود.....
- ۲۷..... خدا کم ما را زیاد می خرد.....
- ۲۷..... کم ما و کرم تو.....
- ۲۸..... ضریح جهنمی.....
- ۲۸..... نجات پیدا نخواهند کرد.....
- ۲۹..... روضه سیدالشهدا علیه السلام.....

جلسه دوم: رحمت رحیمیه پروردگار.....

- ۳۳..... رحمت رحمانیه پروردگار.....
- ۳۳..... رحمت رحمانیه پایان کار است؟.....
- ۳۳..... رحمت رحیمیه.....
- ۳۴..... جلوه کامل رحمت رحیمیه.....
- ۳۴..... ورودکنندگان به رحمت رحیمیه.....
- ۳۴..... امانت انسان.....
- ۳۵..... عاقبت خیانت در امانت.....
- ۳۵..... کفر، عذاب شدید در پی دارد.....
- ۳۵..... داستانی از سوره قصص.....
- ۳۵..... داستان قارون.....
- ۳۶..... نصیحت کنندگان قارون.....
- ۳۶..... فرحناک نباش.....
- ۳۶..... خداوند مغروران خوشحال را دوست ندارد.....
- ۳۷..... عذاب ابولهب.....
- ۳۷..... عاقبت عذاب ابولهب.....
- ۳۷..... گره خداوندی.....



فهرست مطالب

۳۸.....	پهلوان و شاگرد.....
۳۸.....	توجه پروردگار به اهل تقوا.....
۳۹.....	حل گرفتاری انسان با تقوا.....
۳۹.....	داستانی از یاری خدا.....
۴۰.....	مغرورانه خوشحال نباشیم.....
۴۰.....	بسته شدن همه درها به روی انسان.....
۴۰.....	آخرت جویی.....
۴۱.....	چاپ کتب شیعه.....
۴۱.....	قضیه چاپ بحار الانوار بیست و چهار جلدی.....
۴۱.....	انفاق فی سبیل الله.....
۴۲.....	خرید بهشت.....
۴۲.....	بهره دنیاییات را فراموش نکن.....
۴۳.....	خدا اهل فساد را دوست ندارد.....
۴۳.....	چوب دو سر طلا.....
۴۳.....	دهان باز کردن زمین.....
۴۳.....	رضایت خدا.....
۴۴.....	زیارت ابی عبدالله <small>علیه السلام</small>
۴۴.....	روضه ابی عبدالله <small>علیه السلام</small>
۴۵.....	جلسه سوم: طرح زندگی خدایی
۴۷.....	جایگاه سعادت‌مندان.....
۴۷.....	ابوذر و زحمت عباد خدا.....
۴۸.....	پاداش ده برابر.....
۴۸.....	پاداش بی حساب.....
۴۸.....	خدمت به بندگان الهی.....
۴۹.....	لقمه حلال.....



۴۹.....	لباس حلال مخلوط به حرام.....
۴۹.....	جلوه های رحمانیت.....
۵۰.....	جلوه های رحیمیت.....
۵۰.....	هوای نفس و شیاطین بیرونی.....
۵۰.....	پیمان شکنان با خدا.....
۵۱.....	جلوه نبوت کامل ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۵۱.....	ارث مقام ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۵۱.....	اهمیت پیوند به اولیا الهی.....
۵۲.....	پیوند از راه دل.....
۵۲.....	انسان بدون عمل همانند میت.....
۵۲.....	بازار قیامت، جایگاه خرید احیاء.....
۵۳.....	به قیمت بهشت.....
۵۳.....	جداشدن مستمر.....
۵۳.....	مانند مردم زمان نوح <small>علیه السلام</small>
۵۴.....	افساد در ارض الله.....
۵۴.....	ضررکنندگان.....
۵۴.....	زیبایی زندگی دنیا.....
۵۵.....	آرایش زندگی مادی.....
۵۵.....	ظاهر زیبا.....
۵۵.....	ظاهرش چون گور کافر.....
۵۶.....	آتش دوزخ در زیر زیبایی ظاهری.....
۵۶.....	داستان فرد بدهکار.....
۵۷.....	پرده بین دنیا و دوزخ.....
۵۷.....	چهره هولناک.....
۵۸.....	نتیجه مخالفت با خدا.....



فهرست مطالب

۵۸.....	نعمت بندگان باتقوا.....
۵۹.....	گرداننده دل ما پروردگار است.....
۵۹.....	روضه حضرت رقیه <small>رضی الله عنها</small>
۶۱.....	جلسه چهارم: روش های بهره‌مندی از زندگی خدای
۶۳.....	وابستگی مردم به نعمات.....
۶۳.....	امیال انسان.....
۶۴.....	حب الشهوات.....
۶۴.....	محبت به پول و مرکب.....
۶۵.....	محبت به چهارپایان.....
۶۵.....	محبت به زمین کشاورزی.....
۶۵.....	در این مرحله قناعت درست نیست.....
۶۵.....	جهنم در زیر پایت است.....
۶۶.....	عبور از زندگی دنیا.....
۶۶.....	عاقبت نیک.....
۶۷.....	پرونده ماندگار.....
۶۷.....	بهتر از نعمات این دنیا.....
۶۸.....	عاقبت تقوای پیشگان.....
۶۸.....	بهشت خدا.....
۶۸.....	در قیامت اشتباهی پیش نمی‌آید.....
۶۹.....	والله بصیر بالعباد.....
۶۹.....	اقرار ایمانی.....
۶۹.....	دست‌گدایی و طلب مغفرت.....
۷۰.....	حیا خداوند.....
۷۰.....	گرمای حمام.....
۷۱.....	طلب مغفرت در سحرگاه.....



- جلسه پنجم: وضعیت هدایت یافتگان در این دنیا و به هنگام مرگ..... ۷۳
- توقف در نعمت..... ۷۵
- درست به کار گرفتن نیرو..... ۷۵
- تقسیم نیرو در زندگی..... ۷۶
- معاش..... ۷۶
- سوالات از خطاکاران..... ۷۷
- اعمال خوب مورد سوال قرار نمی گیرند..... ۷۷
- هبوط کردن انسان ها..... ۷۷
- ترسی برای هدایت یافتگان نیست..... ۷۸
- ترساندن ظالم در قیامت..... ۷۸
- ترساندن ظلم است..... ۷۹
- امنیت انسان های خوب..... ۷۹
- قافله به طرف مرگ می رود..... ۷۹
- برویم به کام مرگ..... ۷۹
- دوستدار سیدالشهدا علیه السلام..... ۸۰
- ترس قطع شدن رابطه با ابی عبدالله علیه السلام..... ۸۰
- زمان مرگ..... ۸۱
- پرونده کل زندگی..... ۸۱
- راضی از گذشته و گذر عمر..... ۸۲
- در توبه باز است..... ۸۲
- لغزیدن دوباره مومن..... ۸۲
- روایت حضرت رضا علیه السلام..... ۸۳
- بهترین بندگان خدا..... ۸۳
- کار خیر خوشحالی می آورد..... ۸۴
- تعجب روح..... ۸۴



فهرست مطالب

۸۴.....	نتیجه هدایت خدا در زندگی انسان.....
۸۷.....	جلسه ششم: مومن و تقوا.....
۸۹.....	با هدایت به سر بردن عمر.....
۸۹.....	شرط ایمان.....
۹۰.....	امتیاز مومن.....
۹۰.....	کار خوب شخص بی دین.....
۹۱.....	پشیمانی مومن از لغزش.....
۹۱.....	نماز مومن به منزله توبه.....
۹۲.....	اهل هلاکت.....
۹۲.....	جوان زیبا.....
۹۳.....	ویژگی بنده بودن.....
۹۳.....	در سایه رحمت خدا.....
۹۴.....	عاقبت بنده پشیمان.....
۹۴.....	معنی تقوا.....
۹۴.....	نه گفتن به گناه.....
۹۴.....	ویژگی های تقوا.....
۹۵.....	جملات ملکوتی.....
۹۵.....	علم تقوایی.....
۹۶.....	نیروی تقوا.....
۹۶.....	نتیجه خالص شدن چهل شبانه روز برای خدا.....
۹۷.....	علم سلمان.....
۹۷.....	سود تقوا.....
۹۷.....	جایگاه بهشت و جهنم.....
۹۸.....	به زانو افتادگان.....
۹۸.....	نجات افراد باتقوا.....





- ۹۹.....پول سنگین حرام.....
- ۹۹.....گناه نکردن خرج ندارد.....
- ۹۹.....عاشق اهل تقوا.....
- ۱۰۰.....ما را با رحمتت حفظ کن.....
- ۱۰۱.....**جلسه هفتم: زندگی مومن در دنیا و آخرت**.....
- ۱۰۳.....فراموشی گروهی از مردم.....
- ۱۰۴.....عذاب سخت.....
- ۱۰۴.....فراموشی مرگ.....
- ۱۰۴.....در حال غفلت مرگ فرا می‌رسد.....
- ۱۰۵.....عاقبت اموال و صاحبانشان در روز قیامت.....
- ۱۰۵.....ویران کننده لذات.....
- ۱۰۵.....بانک قیامت.....
- ۱۰۶.....مومن به یاد مرگ است.....
- ۱۰۶.....جان همه عاریتی است.....
- ۱۰۷.....مرگ رها نمی‌کند.....
- ۱۰۷.....زندگی خوش.....
- ۱۰۷.....مومن در دنیا نیز خوش است.....
- ۱۰۸.....عذاب، علاج ندارد.....
- ۱۰۸.....عمله خدا.....
- ۱۰۸.....حرف کارفرما مهم است.....
- ۱۰۹.....یک کاسه آب.....
- ۱۰۹.....کیفیت کار خیر.....
- ۱۱۰.....به بهشت بروید.....
- ۱۱۰.....زندگی مومن در دنیا.....
- ۱۱۰.....لذت آخرت با لذت دنیا قابل مقایسه نیست.....



فهرست مطالب

- ۱۱۱..... به اندازه وزن یک ارزن.....
- ۱۱۱..... با آرامش زندگی کنید.....
- ۱۱۲..... همراه با اهل بیت علیهم السلام.....
- ۱۱۲..... با ما هستید.....
- ۱۱۳..... روضه حضرت علی اصغر علیه السلام.....
- ۱۱۵..... **جلسه هشتم: خصلت‌های عباد**.....
- ۱۱۷..... خدا برای انسان، سختی نمی‌خواهد.....
- ۱۱۷..... تفکر در قرآن و خواسته‌های خدا.....
- ۱۱۸..... رحمت بودن قرآن.....
- ۱۱۸..... لذت بردن انسان از قرآن.....
- ۱۱۹..... معنای عبد و عبید.....
- ۱۱۹..... عبادت الله چیست.....
- ۱۱۹..... خصلت اول: صابرين.....
- ۱۲۰..... صبر در پیش آمدها.....
- ۱۲۰..... تسلیم در برابر پیش آمد.....
- ۱۲۱..... انسان در این دنیا ماندنی نیست.....
- ۱۲۱..... بهشت برای مومن مکان راحتی است.....
- ۱۲۲..... پیش آمد مالی.....
- ۱۲۲..... گلابه نکردن از خدا.....
- ۱۲۳..... استشمام بوی یوسف علیه السلام.....
- ۱۲۳..... به آتش انداختن ابراهیم علیه السلام.....
- ۱۲۴..... استقبال از هر چه از سمت خداست.....
- ۱۲۵..... ابلیس مطرود و جدا شده از خدا.....
- ۱۲۵..... صبر در مرگ فرزند و بازگرداندن امانت خدا.....
- ۱۲۶..... پاداش اهل صبر دو تاست.....





- ۱۲۶..... صبر دوم و سوم: در طاعت و در معصیت.....
- ۱۲۶..... بی نمونه بودن علی اکبر علیه السلام.....
- جلسه نهم: معانی ذکر.....**
- ۱۲۷.....
- ۱۲۹..... درجه اول مقام قرب.....
- ۱۳۰..... پاداش مقربین.....
- ۱۳۰..... با ذکر به قرب می توان رسید.....
- ۱۳۰..... درجات دوری از خداوند.....
- ۱۳۱..... خطر دوری از خدا.....
- ۱۳۱..... رسیدن به مقام تقرب.....
- ۱۳۲..... تقرب قمر بنی هاشم علیه السلام.....
- ۱۳۲..... یک معنای ذکر: عمل به قرآن.....
- ۱۳۳..... انسان یک شبه بنده مقرب نمی شود.....
- ۱۳۳..... ابتدای مرگ، ابتدای لمس.....
- ۱۳۴..... استقامت در برابر غرائز.....
- ۱۳۴..... کمک خدا در مسیر تقرب.....
- ۱۳۵..... فراموشی گناهان برای مقربان در کلام امام صادق علیه السلام.....
- ۱۳۵..... الا تخافوا و لا تحزنوا.....
- ۱۳۶..... آسانی عمل به قرآن.....
- ۱۳۷..... معنای دوم ذکر؛ ذکرهای الهی.....
- ۱۳۷..... ذکر با توجه در نماز و غیر نماز.....
- ۱۳۷..... معنای سوم ذکر اهل بیت علیهم السلام.....
- جلسه دهم: تکبر و تواضع.....**
- ۱۳۹.....
- ۱۴۱..... انحراف عده ای با وجود هدایتگری انبیاء.....
- ۱۴۱..... تکبر؛ دلیل انحراف.....



فهرست مطالب

۱۴۲	کبر، مایه سقوط انسان.....
۱۴۲	کبر مایه سقوط ابلیس.....
۱۴۲	اهانت‌های مردم به مومنین.....
۱۴۳	سختی انبیاء در علاج کبر در جامعه و معنای کبر.....
۱۴۳	اکثر متکبرین خسرال‌دینا و الآخره هستند.....
۱۴۴	متواضعان نقطه مقابل متکبرین.....
۱۴۴	اصحاب یمین.....
۱۴۴	حر و زیر پا نهادن تکبر.....
۱۴۵	تعلقات حر.....
۱۴۵	نسل حر.....
۱۴۶	آخرین مرحله تعلق انسان به دنیا.....
۱۴۶	حر پشیمان.....
۱۴۷	سوال جابر از «اولی الامر».....
۱۴۷	انحراف از اولی الامر.....
۱۴۸	پیاده سازی برنامه الهی برای مخلوقات به وسیله «اولی الامر».....
۱۴۸	فهم فرمایشات «اولی الامر».....
۱۴۹	خصوصیات عالم شیعه.....
۱۵۰	سعادت حقیقی از آن عاملین به دین.....
۱۵۰	درجه بالای عاملین به بیش از وظیفه.....

جلسه اول

کسب روزی حلال و پر میراز

لقمه حرام

در دو دهه گذشته سال ۹۳ و ۹۲ بحث درباره دنیا از دیدگاه قرآن کریم و پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ بود، قرآن مجید و پیغمبر ﷺ و ائمه ﷺ دنیا را خانه کسب معرفت می‌دانند. که این معرفت باید تبدیل به عمل بشود. معرفت هم عبارت است از شناخت پروردگار، قیامت، نبوت، ولایت، احکام، حسنات و سیئات. که با درس خواندن، مطالعه کردن و با شرکت در مجالس مذهبی و علمی به دست می‌آید.

معاش انسان

یکی از احکام الهی، احکام مربوط به معاش است؛ یعنی در کنار معرفت و عبادت، اخلاق دنبال معاش رفتن هم حکم خداست. مکررا در قرآن فرموده است: «وَاتَّعُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ...»^۱، که این جمله در قرآن با اینکه تکرار هم شده، تماشش دنبال معاش رفتن است. آن انسانی که مطابق طرح خداوند دنبال معاش می‌رود، آن هم یک نوع عبادت و خدمت است. عمر تلف کردن نیست که انسان غصه بخورد چرا هفت یا هشت ساعت دنبال پول و کار هستیم.

اهل دنیا یا اهل آخرت

گاهی که به پیغمبر ﷺ یا ائمه ﷺ عرض می‌کردند ما می‌رویم دنبال معاش، می‌رویم معازه، سر زمین و زراعت. می‌رویم دنبال صنعت، ما اهل دنیا هستیم، یعنی مارک دنیاپرستی

۱. جمعه: ۱۰.

به ما می‌خورد؟ سوال می‌کردند: برای چه دنبال معاش می‌روید؟ حالا در یک روایت یکی از راویان به امام می‌گوید: می‌روم دنبال کسب و کار، شکم خودم را، بدن خودم و زن و بچه‌ام را اداره کنم. اگر اضافه بیاورم مکه بروم، صدقه بدهم، قرض بدهم، کمک به مردم مومن بکنم و در کار خیر شرکت کنم. حضرت فرمودند: این که کلش آخرت است. دنیا نیست.

تحصیل معرفت و معاش حلال

این هفتاد یا هشتاد سال را اینگونه هر کسی بگذراند؛ یعنی دنبال تحصیل معرفت و معاش حلال باشد که آن معرفت را هم تبدیل کند به عبادت و خدمت، یقیناً یک آخرت آبادی را ساخته است. شک نکنید. بعضی‌ها که آگاه به حقایق اسلام نیستند گاهی نسبت به کارشان، کسل می‌شوند، دلسرد می‌شوند و می‌گویند نکند از آخرت عقب بمانیم. اما با این رویه عمر را در دنیا گذراندن، نه انسان از خدا عقب می‌ماند، نه از قیامت، نه از انبیاء و نه از ائمه علیهم‌السلام عقب خواهد ماند.

ما بیش از هزار روایت درباره کسب داریم، که در این روایات کسب‌های حلال، حرام، شبهه‌ناک و... بیان شده است. معلوم می‌شود خداوند و انبیاء و ائمه طاهرین علیهم‌السلام به کسب و دنبال معاش رفتن مردم راضی بودند که با این آیات و با این روایات هدایتشان کردند.

ادریس خیاط

هر کسی که اولین برخوردش با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود، ایشان می‌فرمود: کارت چیست؟ خود انبیاء خدا هم شغل داشتند، گوسفندچران بودند، کشاورز بودند، صنعت‌کار بودند، درباره ادریس علیه‌السلام در قرآن دارد: **﴿وَعَلَّمَآءُ صِنْعَةَ لُبَّوْسٍ﴾**، خیاطی را من به ادریس یاد دادم. خب برای مردم لباس می‌دوخت. عمر تلف کردن بود؟ نه، خدا خیاطی را یادش داده بود. برای مردم لباس می‌دوخت و اجر و پاداش می‌گرفت و با همان پول زندگی‌اش را اداره می‌کرد.



داوود صنعت کار

یا حضرت داوود علیه السلام یک صنعتکار خیلی هنرمند بود که اینقدر در آن روزگار هنر صنعتی داشت که زره را اختراع کرد. حتما یک دستگاهی را درست کرده بود که آهن را مفتول می‌کرد و مفتول را نازک می‌کرد که بتواند اینها را قیچی کند و حلقه کند و در هم بیندازد و زره درست بکند. خب خیلی کار مهمی بوده قطعه آهن و شمش آهن را تبدیل به مفتول کرده است.

حضرت ابراهیم و کسب و کار

ابراهیم علیه السلام چوپانی وسیعی داشت، در روایات وارد شده که حضرت ابراهیم علیه السلام همان زمانی که پادشاهی فلسطین در اختیارش بود زنبیل‌بافی می‌کرد، که با فروش تعدادی زندگی ایشان اداره می‌شد. کار عار نیست. عیب هم نیست، دستور پروردگار است.

لقمه حلال عامل رشد معنویت

در زندگی با این روش دنیای انسان یک دنیای الهی است، یک دنیای ملکوتی است، یک دنیای نورانی است و لقمه همین دنیا انسان را در عبادت کمک می‌کند و به انسان روحیه می‌دهد، چراکه لقمه حلال که کسبش، امر پروردگار است از مقوله نور است و حرام از مقوله ظلم است، ولی حلال که از مقوله نور است، و هر آنچه وصل به پروردگار است از مقوله نور است.

محبوب خدا نور است

درباره کل آیات قرآن، در قرآن می‌خوانیم: «**أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ نُورًا مُبِينًا**»^۱ تمام آیات نور است، این متن آیه شریفه است، «انزلنا الیکم نورا مبینا»، وقتی پروردگار عالم در قرآن مجید می‌فرماید «**وَلَا تَتَسَنَّوْا مِن دُونِهَا**»^۲ بهره معاش و درآمد و هزینه و خرجت را از این سفره دنیا فراموش نکن، بیکار نباش، خب این امر نور است.

۱. نساء: ۱۷۴.

۲. قصص: ۷۷.



طبق آیه‌ای که می‌گوید «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» حالا من این "امر نوری" را که اطاعت می‌کنم، دنبال یک کسب مشروع می‌روم و کاری به این ندارم که درآمد متوسط است، یا زیاد است یا به اندازه است، دیگر یک تقسیم‌بندی در زندگی بندگان هست که در قرآن مجید می‌گوید «يَسْطَلُّ مَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ»^۱ برای یک عده‌ای سفره پهن‌تر است و برای یک عده‌ای محدودتر است. حتما هم مصلحت ما را می‌داند که سفره یکیمان را پهن‌تر بیندازد و سفره یکی را تنگ‌تر بیندازد. بالاخره پشت پرده هر دو سفره هم حکمت هست هم مصلحت، خود امرش نور است، من هم که اطاعت می‌کنم، اطاعت من هم نور است، و طاعت جزو مقوله نور است.

وضو نور است

در روایات وضو می‌خوانیم «الوضو نور»^۲، من که آب به صورت و دست می‌زنم و مسح می‌کنم و این کار که عملی می‌شود من در حقیقت نور گرفتم، کسب نور کردم. «الوضوء نور».

مال حلال نور دل مومن

دنبال یک صنعت، زمین و مغازه‌ای می‌رویم و پولی درمی‌آوریم اما مطابق با امر پروردگار و این پولی که برابر با امر خداوند درآوردم این هم نور است، یعنی یک سلسله نور در زندگی من حلقه‌وار قرار گرفته است. امر کرد به کاسبی امرش نور است، اطاعت کردم بروم دنبال کار اطاعت نور است، رفتم کار پیدا کردم، این رفتن هم نور است، به دست آوردم «ما یکتسب به» هم نور است، و سپس با این پول نان و گوشت می‌خرم، غذا درست می‌کنم، این لقمه را که می‌خورم لقمه در باطن من نور می‌شود و این نور من را در عبادت کمک می‌کند و حال و نشاط به من می‌دهد.

۱. رعد: ۲۶.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۱.



کلام امیرالمومنین علیه السلام در رابطه با لقمه حرام

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرمایند: حرامخوری آدم را زمین‌گیر می‌کند، و برای انسان در مقابل خدا حجتی و دلیلی باقی نمی‌گذارد^۱، حرام زمین‌گیر می‌کند آدم را از عبادت، از طاعت، از خدمت، از اخلاق حسنه بازمی‌دارد.

کلام سیدالشهدا در علت قساوت دشمنان

ما زیاد شنیدیم ظاهراً مرحوم محدث قمی هم این روایت را در نفس المهموم^۲ ذکر کرده که وقتی امام چهارم در آخرین لحظات عمر پدر از حضرت می‌پرسد: کارتان با این مردم به جنگ کشید؟ چرا با شما جنگیدند؟ شما که یک آدم شناخته شده‌ای هستی، شما که امام هستی، شما که فرزند امیرالمومنین علیه السلام و زهرا علیها السلام هستی، شما که پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و نوه پیغمبر هستی، شما فرد شناخته شده‌ای هستی، چطور ممکن است این قوم با همچون شمایی مقاتله کنند؟ امام پاسخ دادند: «ملئت بطونهم من الحرام»^۳ لقمه حرام اینها را زمین‌گیر کرد، از حق زمین‌گیر شدند از توحید زمین‌گیر شدند، از عبادت زمین‌گیر شدند، از پیروی از امام زمین‌گیر شدند، در این زمین‌گیری هم امام کش شدند.

۱. علی علیه السلام: «من أدخل بطنه النار فأبعده الله»

بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۴۰.

۲. «نَفْسُ الْمَهْمُومِ فِي مُصِيبَةِ سَيِّدِنَا الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ»، کتابی درباره واقعه کربلا و وقایع پس از آن، نوشته شیخ عباس قمی است. مطالب کتاب از ولادت امام حسین علیه السلام آغاز و سپس مناقب امام سوم شیعیان را ذکر کرده و آنگاه تمام وقایع مربوط به واقعه کربلا را شرح می‌دهد. میرزا ابوالحسن شعرانی و محمدباقر کمره‌ای این کتاب را به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند.

۳. «الإمام الحسين علیه السلام. لَمَّا عَبَأَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ أَصْحَابَهُ لِمُحَارَبَتِهِ علیه السلام وَ أَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى جَعَلُوهُ فِي مِثْلِ الْحَلْقَةِ فَخَرَجَ علیه السلام حَتَّى أَتَى النَّاسَ فَاسْتَنْصَحَهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُنصِتُوا حَتَّى قَالَ لَهُمْ: وَيْلَكُمْ! مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تُنصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي؟! وَ إِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ وَ كُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مَلَّيْتُ بِطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طَبَعَ عَلَي قُلُوبِكُمْ».

بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸.



زندگی مورد رضایت قرآن و اهل بیت علیهم السلام

اینجا معلوم می‌شود که دنیایی که قرآن و پیغمبران و ائمه علیهم السلام به آن اصلا رضایت ندادند دنیایی است که با گناهان کبیره آمیخته بشود و عمر با معصیت بگذرد و کل رابطه آدم در زندگی‌اش با ابلیس و فرهنگ ابلیس باشد.

غفلت کامل از آخرت

آنهایی که گرفتار چنین دنیایی هستند، یکی از عوارض سنگین این گرفتاری و اسارت، غفلت کامل از آخرت است؛ یعنی اصلا توجهی به آخرت نمی‌کنند، یاد آخرت هم نمی‌کنند. خطر سنگین‌تر این است؛ من این خطر را در بعضی‌ها دیدم در جوانی، دیدم مسجدی بودند و هیئتی بودند، حتی یکیشان را یادم است شب‌های احیا در یکی از مساجد مطرح آن زمان، سه شب احیا در چراغ خاموشی بلند می‌شد و می‌خواند و چه گریه‌ای از مردم می‌گرفت. این شخص آرام آرام حالت غریزدگی پیدا کرد. یعنی شیفته شکل زندگی اروپایی شد، خانه‌اش را پایین فروخت و رفت بالا، یک مغازه شیک لوکسی هم خرید، که یکی از دوستانش به من گفت: حیف شد که این به شدت گمراه شد، من آدرس مغازه‌اش را گرفتم چون می‌شناخت من را با اینکه من جوان بودم در همان مسجدی که سه شب احیا پای احیای آقای آن مسجد می‌خواند، آمده بود منبر من، محاسنی داشت و خیلی ظاهر الصلاح بود. من رفتم در مغازه‌اش و دیدم صورت امروزی امروزی، یعنی اروپایی؛ کراوات مغازه شیک، بهش گفتم فلانی چی شد؟ گفت یک عمری شماها سر ما را کلاه گذاشتید، ما لذتی از زندگی در کنار شما نبردیم، صد چیز را به ما گفتید حرام است، این کار را نکن اینجا نرو، این حرف را نزن این لقمه را نخور این که نشد زندگی.

عاقبت کار را خدا می‌داند

آن وقت این خطر را دنیا می‌گوید. آنی که دنیایش عبارت از انجام گناهان است و عمرش در معصیت سپری می‌شود، رابطه‌اش با ابلیس و فرهنگ ابلیس است، از آخرت ابتدا غافل



می‌شود، بی‌توجه می‌شود به آخرت و در پایان کار: ﴿مُرْكَانَ عَاقِبَةِ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾^۱ همه آیات من را منکر می‌شود می‌گوید شما سر ما را کلاه گذاشتید چه آخرتی؟ چه خدایی؟ چه دینی؟ چه برزخی؟ چه حلال و حرامی این را خدا خبر داده‌است، بندگان را خوب می‌شناسد، می‌داند که هر کسی در هر راهی می‌افتد، عاقبتش چه خواهد شد.

همین دنیا بس است

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^۲، همه چیز را می‌داند و خبر می‌دهد و می‌گوید: آنی که اینجور دنیایش می‌گذرد، اول به آخرت بی‌توجه می‌شود، آخر هم منکر می‌شود و تمام باورها را از دست می‌دهد. تمام باورها را، یک آیه هم برایتان از سوره بقره بخوانم. آیه احتمالا هشتاد و ششم سوره بقره است. خیلی آیه جالبی است. پروردگار می‌فرماید: این‌ها با این شکل دنیا، آخرت را به دنیا می‌فروشند.^۳ یعنی همه آخرت را از دست می‌دهند و می‌گویند برای ما همین دنیا بس است. ما به همین جا خوش هستیم و دیگر آخرت نمی‌خواهیم، یعنی به انکار می‌گویند. می‌گویند وجود ندارد که بخوایم.

هوای نفس

اما تمام انبیاء خدا و اولیاء الهی و ائمه طاهرین علیهم‌السلام به عشق آخرت کار کردند، به عشق رضایت الله کار کردند، کار آنها را که نمی‌شود گفت باطل است. کار ائمه طاهرین علیهم‌السلام را که نمی‌شود گفت باطل است، هیچ دلیلی وجود ندارد بر بطلان کار انبیاء ولی هزار دلیل وجود دارد بر بطلان بی‌دین‌ها، بر بطلان کار بی‌دین‌ها. نمی‌شود بگوییم با دلیل ابراهیم علیه‌السلام را حذف کنیم و نمرود را انتخاب بکنیم دلیلی وجود ندارد و کار کار هوای نفس است، یا

۱. روم: ۱۰.

۲. آل عمران: ۱۱۹.

۳. ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ بقره: ۸۶.

امیرالمومنین علیه السلام را حذف کنیم و معاویه را انتخاب کنیم. این دلیلش هوای نفس است، یا وجود مبارک ابی عبدالله علیه السلام را حذف کنیم و فرهنگ یزید را انتخاب کنیم. این دلیلی ندارد جز هوای نفس.

سیر کردن دو کیسه دنیایی

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ﴾^۱ کسانی که آمدند آخرت را به قیمت دنیا فروختند، گفتند فقط دنیا، فقط دنیا یعنی این‌ها دیگر برای آخرت قدمی برنمی‌دارند، کاری برای آخرتشان نمی‌کنند و فقط در دنیا کل کارشان خلاصه می‌شود در فعالیت برای دو تا کیسه سازنده نجاست: یکی معده و یکی غریزه جنسی. زندگی که الان کل اروپایی‌ها و امریکایی‌ها دارند و بعضی از ایرانی‌ها و خیلی از مردم دیگر مشرق، و خیلی از مردم عرب و غیر عرب یعنی کل فعالیت‌ها و کار و کوششان متمرکز در سیر کردن دو کیسه تولید نجاست است. شکم و شهوت.

لذت دنیایی

این آیه را ببینید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾^۲، با فعل مضارع، کسانی که پیوسته در لذت و کامجویی هستند. این لذت و کامجویی چیست غیر از شکم و غریزه جنسی؟ تمتع چیست؟ و دائم هم می‌خورند، یعنی بدون لحاظ حلال و حرام، مگر حیوان‌ها وقتی می‌خورند لحاظ حلال و حرام می‌کنند؟ یک گله گوسفند که از کنار یک زمین رد می‌شود تازه گندم‌ها سر از خاک درآورده دهانشان را باز می‌کنند و شروع می‌کنند به خوردن. گوسفند توجه به این ندارد که اینجا مالک دارد، راضی نیست، این کار درستی نیست، قرآن می‌گوید: ﴿وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾ یعنی این دنیاخواهان و دنیاپرستان تمام

۱. بقره: ۸۶

۲. محمد: ۱۲.

حرکاتشان متمرکز در سیر کردن همین دو تا کیسه است، واقعا این هم شد کار در این دنیا؟ که آدم همه عمرش را هزینه کند برای ریختن در دو تا ماشینی که تولید نجاست می‌کند؟ این ارزش است؟ اسم این زندگی چیست؟

عذاب سبک نمی‌شود

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ...» اینهایی که آخرت را به دنیا فروختند و گفتند نمی‌خواهیم، فکر کردند که زندگی همین است، عمر هم همین است، بعد از اینجا هم هیچ خبری نیست، یک چنین معامله بدی کردند، عاقبت اینها چی می‌شود؟ ﴿فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ﴾، اینها وقتی قیامت وارد دوزخ می‌شوند عذاب از آنها مطلقا سبک نمی‌شود که حالا در جهنم هوای خنکی بوزد یک لیوان آب بهشان بدهند و استراحتی از آتش بهشان بدهند، فتیله آتش را بکشند پایین، این یک رشته عاقبتشان.

خدا کم ما را زیاد می‌خرد

یک نوع غذا و آب خوردنشان را هم برایتان بگویم خوب است، این‌ها را که ما نمی‌بینیم. ما فقط می‌شنویم از آیات قرآن، نه قیامت به ما می‌چسانند نه به ما می‌نوشانند، ما که در حدی با خدا گره خوردیم، با نبوت گره خوردیم و در حدی اهل عبادت، اطاعت، محبت هستیم و حلال هستیم. همین را خدا به قیمت گران از ما می‌خرد، کم ما را زیاد می‌خرد.

کم ما و کرم تو

یک شعری قدیمی‌ها می‌خواندند که من بچه بودم. در همین جلسات عزاداری خطاب به ابی‌عبدالله علیه السلام می‌خواندند که البته اصل خطابش به پروردگار عالم است. "کم ما و کرم تو"، این کم ماست واقعا. ما کم داریم ولی او وقتی می‌خواهد کم ما را بخرد با کرم می‌خرد؛ یعنی

گران می‌خرد، حالا ما که نه از آن غذا به ما می‌خورانند نه از آن آب به ما می‌نوشانند، اما حالا از آیات قرآن بشنویم که کار این بدبخت‌ها در غذا و نوشیدنی چی می‌شود.

ضریع جهنمی

«لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ»^۱ دوزخیان غذائی جز گیاه ضریع ندارند. نمونه گیاه ضریع در دنیا در کویرهای عربی است. علفی پر از تیغ است که آرواره شتر نمی‌تواند بجود و بخورد. تمام دهان را زخم می‌کند. چنین گیاهی در جهنم است که در آتش سرپا است و نمی‌سوزد، این را باید اهل جهنم بخورند، «لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ»^۲، نه چاقشان می‌کند و نه گرسنگی‌شان را برطرف می‌کند.

نجات پیدا نخواهند کرد

اما آبی که بهشان می‌خورانند روی این غذا، آبی است که آتش جهنم جوشانده، آن را باید بخورند: «سُقِيَ مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ»^۳

«فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»^۴ این خیلی دیگر کشنده است، این جمله، که در آیه هشتاد و شش سوره بقره است، «ولا هم ينصرون» می‌دانید چقدر جمعیت در محشر است؟ از زمان آدم تا لحظه برپا شدن قیامت، میلیارد میلیارد. در این آدم‌ها انبیاء هستند، ائمه، اولیا، مومنین، شفاعت‌کنندگان هستند. قرآن می‌گوید: این‌ها از طرف احدی یاری نمی‌شوند، کسی بیاید پیش خدا دست دراز بکند بگوید خدایا این‌ها را نجات بده اصلا همچنین کسی پیدا نمی‌شود «و لا هم ينصرون»

۱. غاشیه: ۶

۲. غاشیه: ۷

۳. غاشیه: ۵

۴. بقره: ۸۶

روضه سیدالشهدا علیهم السلام

چه دنیای لطیفی داشتند این هفتاد و دو نفر، عجب معامله‌ای با خدا کردند، دنیایشان را چطور تبدیل به بهترین آخرت کردند. شخصیت خاصی بود ابی‌عبدالله علیه السلام در اهل‌بیت علیهم السلام، همه با او یک جور دیگر بودند، یک دل دیگر داشتند، چشمی هم در اهل‌بیت علیهم السلام نبود که برایش گریه نکند. چشم پاکی در این دنیا نبود که برایش گریه نکند. هنوز به دنیا نیامده بود که خدا به موسی علیه السلام فرمود به امتت بگو درجه پیش من می‌خواهید برای حسین علیه السلام گریه کنید، به موسی علیه السلام فرمود: به امتت بگو چشم پاکی نبود که برایش گریه نکند.

لحظات آخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله است، همه ما می‌دانیم سینه محتضر را باید باز کنند سبک باشد، مردم می‌گویند راحت جان بدهد لحاف و پتو نباشد، سنگین نباشد، اما پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین علیه السلام فرمود: علی علیه السلام جان! حسین علیه السلام را بیاور روی سینه من بگذار، دست انداخت گردنش، به پهنای صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله اشک جاری شد، دیدند دارد زیر گلویش و لبهایش را و پیشانی‌اش را می‌بوسد، و ناله می‌زند «مالی و یضلی»، خدایا من را با یزید چه کار که می‌فرستد سر عزیز من را از بدن جدا کنند، من را با یزید چه کار که به لب و دندان عزیز من با چوب خیزران حمله می‌کند.

جلسہ دوم

رحمت رحیمہ پروردگار

رحمت رحمانیه پروردگار

از دنیایی که ما در آن قرار داریم، باید به عالم دیگر سفر کنیم، و برای ما در اینجا بقاء و ماندگاری نیست. اینجا مجموعه‌ای از رحمت رحمانیه پروردگار است. این رحمت رحمانیه، عهده‌دار پرورش کامل مادی انسان است. از زمانی که انسان در سلب پدر قرار می‌گیرد، رحمت رحمانیه به سراغش می‌آید، به او کمک و یاری می‌دهد؛ ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ﴾^۱، تا یک انسان قوی، پربطقت و با جسمی معتدل بشود.

رحمت رحمانیه پایان کار است؟

آیا این پایان کار پروردگار نسبت به انسان است؟ که بارحمت رحمانیه او را رشد بدهد و کاری هم به کارش نداشته باشد؟ رشد کند؛ یک حیات حیوانی پیدا بکند و بعد هم پرونده‌اش بسته و تمام بشود؟ نه! اینگونه نیست؛ چون در قرآن مجید هم در آیات متعددی اعلام کرده‌است که کار او با رحمت رحمانیه نسبت به انسان تمام نمی‌شود.

رحمت رحیمیه

خب کار دوش چیست؟ کار دوش این است که انسان را بعد از اینکه رشد داد؛ عاقل، قوی، مستطیع و توانمند شد، او را به رحمت رحیمیه برساند.

۱. احقاف: ۱۵.



جلوه کامل رحمت رحیمیه

جلوه کامل این رحمت رحیمیه قیامت است. جلوه کاملش هم در دو حقیقت است؛ چنانکه در قرآن بیان کرده‌است:

یک حقیقت بهشت است: ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۱ یک حقیقت رضوان است: ﴿وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۲، اما در این کار دوم بندگانش را اجبار نمی‌کند؛ یعنی به زور آنها را به عرصه رحمت رحیمیه نمی‌کشد.

ورود کنندگان به رحمت رحیمیه

چه کسانی به رحمت رحیمیه می‌رسند؟ امانت‌دارانی که ادای امانت می‌کنند: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾^۳، ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ﴾ * ﴿الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۴

امانت انسان

خب این امانت چی هست؟ دین، هدایت، نبوت پیغمبران، امامت امامان و وحی است. با این امانت که به عبارت دیگر طرح چگونگی زیستن انسان است، همه این نعمت‌های رحمانیه را می‌تواند تبدیل به رحمت رحیمیه کند. یعنی با این نعمت‌هایی که در اختیارش است کسب حلال، عبادت، خدمت، انفاق، صدقه، مشکل‌گشایی، دلخوش کردن مردم و غمی از دلی برداشتن را انجام بدهد. دین همین‌ها را از انسان می‌خواهد. انسان در دینداری مختار آفریده شده‌است؛ اگر امانت خدا را که دین است به کار بگیرد، در کنار به کار گرفتن نعمت‌ها، تمام این نعمت‌هایی که مصرف می‌کند، تبدیل به رحمت رحیمیه می‌شود.

۱. بروج: ۱۱، ابراهیم: ۲۳ و آیات دیگر...

۲. توبه: ۷۲.

۳. مومنون: ۸.

۴. مومنون: ۱۱ و ۱۰.



عاقبت خیانت در امانت

اما اگر در رحمت رحمانیه بماند و امانت‌داری نکند، همه نعمت‌ها تبدیل به کفر و عذاب می‌شود. ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا﴾^۱ شخص بی‌دین، تمام نعمت‌ها که محصول رحمت رحمانیه است را تبدیل به ظلم، ستم، فساد، گناه و جور و تجاوز می‌کند؛ نهایتاً هم چون به رحمت رحیمیه یعنی بهشت و رضایت الله نمی‌رسد، به عذاب می‌رسد و دچار دوزخ می‌شود.

کفر، عذاب شدید در پی دارد

﴿وَلَيْنَ كُفْرًا عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾^۲، با کفر شما عذاب من شدید است. اما اگر شما کفر نوزید، من هم عذابی ندارم. این عذاب را کفر شما ایجاد می‌کند. شما اگر نعمت‌ها را تبدیل به گناه نکنید؛ یعنی این رحمت رحیمیه را به کفر و گناه تبدیل نکنید، من عذابی ندارم. ﴿لَيْنَ شُكْرًا لَا زَيْدٌ لَكُمْ﴾^۳

داستانی از سوره قصص

از سوره مبارکه قصص، یک طرح زیبایی جالبی را در رابطه با زندگی کردن در رحمت رحمانیه، یعنی مجموع همین دنیا و نعمت‌هایش؛ و حرکت از این رحمت رحمانیه به رحمت رحیمیه برایتان عرض می‌کنم. اواخر سوره است:

داستان قارون

شخصی که قرآن اسمش را می‌برد، "قارون"، او نعمت فراوانی از این رحمت رحمانیه داشت، البته نه مفت، انسان تاجر و کاسبی بود. قرآن نقل می‌کند که انسان به قول خودش عالم و دانشمندی بود و این علمی هم که خدا می‌گوید، چون در ارتباط با ثروتش بوده، علم اقتصاد

۱. ابراهیم: ۲۸.

۲. ابراهیم: ۷.

۳. ابراهیم: ۷.

بوده‌است. بلد بوده‌است که چگونه بخرد، چگونه بفروشد و کارش هم درست بوده‌است. انسان حرامخوری نبوده، چون از مومنین قوم موسی این عمران بوده‌است. به تورات هم وارد بوده است. اما خب این ثروت فراوان وقتی به دستش آمد، دچار غرور، کبر و بخل شد. مغرور متکبر، بخیل.

نصیحت کنندگان قارون

یک تعدادی از مومنان زمان موسی ابن عمران آمدند. چون از نصیحتی که به قارون ثروتمند می‌کنند، معلوم می‌شود این نصیحت‌کنندگان آدم‌های مومن و واردی بودند؛ یعنی آدم‌های خوبی بودند که قیامت و خدا را باور داشتند. در نصیحتشان هم خدا را مطرح کردند و هم قیامت را، یعنی با دلسوزی راهنمایی کردند. این تعبیر من است و در آیه نیست: به گونه‌ای زندگی کن که از این فضای رحمت رحمانیه به فضای رحمت رحیمیه سفر کنی، اینجا در بند غرور، کبر و بخل حبس نشوی و در این محبس نمیری و نابود نشوی. تمام ثروت هم از بین برود و هیچ برایت بعد مرگت نماند.

فرحناک نباش

در ابتدا گفتند: ﴿إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ﴾، فرحناک نباش، شادمانی، خوشحالی، اینها منازل متعددی است. فرحناک یعنی آدمی که متکبرانه و مغرورانه خوشحال است: مالم است، شخصیت دارم، روی پای خودم هستم و احتیاج به هیچ کس ندارم. این غرور است. از همه قوم بالاتر هستم. در حالی که پولت بیشتر است و خودت بالاتر نیستی. چرا آنچه که برای پول است به خودت نسبت می‌دهی؟ پولت بیشتر است و خودت کسی نیستی.

خداوند مغروران خوشحال را دوست ندارد

آن وقت آدم‌هایی که به خاطر شخصیت، صندلی، مقام و ثروتشان اهل فرحناکی هستند، اینها باید بدانند که این مومنین وارد به دین و توحیدشناس به قارون گفتند: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾^۱، خدا هیچ علاقه‌ای به مغروران خوشحال ندارد و دوستشان ندارد. اینها از چشم خدا افتادند و تو

۱. قصص: ۷۶.

۲. قصص: ۷۶.



الان از چشم خدا افتادی. خیال نکن این مقام و صندلی و این ثروت کاری برایت می‌کند و سودی برایت دارد، دردی را دوا می‌کند، مشکلی را حل می‌کند و قیامت به دادت می‌رسد.

عذاب ابولهب

عموی پیغمبر ﷺ بسیار ثروت داشت. عموی پدر و مادری هم بود، خداوند می‌فرماید: ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ﴾^۱، وقتی عذاب من به سوی ابولهب آمد که یک بیماری دردناک غیر قابل علاج بود، دکتر هم در مکه و بیرون نداشت. دارو نیز نداشت. بدنش پر از آبله، تاول و زخم شد و بو گرفت و زنش و سه تا پسرش، او را گذاشتند و رفتند. در همان زخم‌ها و خونابه‌ها و چرک‌ها که عذاب الهی بود مرد. آن ثروت و مال، عذاب خدا را از او برطرف نکرد، ماند. بعد هم مرد.

عاقبت عذاب ابولهب

سه روز جنازه‌اش در خانه بود و بچه‌ها و زنش می‌ترسیدند بردارند. می‌گفتند واگیر دارد و واگیر هم داشت. بالاخره مردم فشار آوردند. دهان و بینی و همه جایشان را بستند و به سرعت لای لحاف کهنه انداختند و طناب پیچش کردند. در قبرستان مکه هم نگذاشتند دفن کنند. بردند آخر بیابان‌های مکه، یک گودال بزرگی کردند و انداختند آنجا و برگشتند. مکان قبرش هم مشخص نیست. وقتی عذاب برسد، هیچ قدرتی که در اختیار انسان است، نمی‌تواند این عذاب را برطرف کند.

گره خداوندی

در سوره یونس می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾^۲ اگر من گره‌ای به زندگیتان بیندازم، هیچ دستی برای باز کردن آن گره در عالم پیدا نمی‌شود. هیچ کس نمی‌تواند آن گره را باز کند، یک گره‌ای است که نه ملائکه می‌توانند باز کنند، نه انسان‌ها و نه جن می‌تواند باز کند.

۱. مسد: ۲.

۲. یونس: ۱۰۷.

پهلوان و شاگرد

یک داستانی را سعدی در گلستان دارد که داستان خیلی جالبی است. می‌گوید یک استاد پهلوانی بود و یک تعداد شاگرد را درس می‌داد. تمام رموز کشتی و پهلوانی و رموز زورخانه را یاد می‌داد. یک نفر از این شاگردها نخبه از آب درآمد، یک کشتی‌گیر قوی، فنی، هنرمند و وارد، این کشتی‌گیر جوان یک بی‌ادبی کرد. آن وقت‌ها شهرها کوچک بود. دو سه هزار جمعیتی بود و زود حرفها پخش می‌شد. اعلام کرد که من حاضر هستم با این استاد کشتی بگیرم و استاد را ببرم تا پهلوان پایتخت بشوم.

استاد هم ده یا پانزده سال از او بزرگتر بود و بالاخره بدن ورزیده او را نداشت و جوان نیز در برابر استاد ادب نکرد، استاد خیلی با اخلاق اعلام کرد که عیبی ندارد و من حاضر هستم کشتی بگیرم.

یک روز تعطیل را اعلام کردند و مرد و زن آمدند. هردو به وسط میدان آمدند. در همان بخش اول کشتی، پشت این جوان را به خاک مالید. استاد برنده شد. جوان بلند شد و گفت: تو که از من قوی‌تر نبودی و در مرز پیری قرار گرفتی، چه شد که پشت من را به زمین کوبیدی؟ گفت: من از سیصد و شصت فن کشتی، سیصد و پنجاه و نه تا را یادت دادم. یکی از آنها را برای امروز گذاشتم که باد دماغت را بخوابانم.

اینجور نیست که هر چه در اختیار داریم به دادمان برسد. یک وقتی خدا کاری می‌کند که هیچ چیز به داد آدم نرسد؛ نه پول، نه قیافه، نه قدرت، نه مال، نه زن و بچه، نه موقعیت. گره می‌خورد و چه گره‌ای.

توجه پروردگار به اهل تقوا

البته این دلخوشی را بهتان بدهم که در قرآن فرموده‌است من به زندگی مومن و اهل تقوا گره نمی‌زنم و اگر کسی گره زد آن گره را خودم باز می‌کنم: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا^۱



من راه بیرون رفت از هر مانعی که برای بندگان باتقوایم ایجاد می‌کنند را باز می‌کنم. خیلی اهل تقوا را دوست دارد.

حل گرفتاری انسان باتقوا

بارها خودمان گرفتار شدیم و دیدید چقدر راحت گرفتاری‌مان حل شده‌است. بالاخره همه ما یک داستان‌هایی از زندگی خودمان داریم که گرفتاری‌هایمان حل شده‌است. گاهی خیلی عجیب است. از جایی که انسان گمان نمی‌برد، دری به تخته می‌خورد و مشکل انسان حل می‌شود. خیلی عجیب است. برای همه هم اتفاق افتاده‌است. اگر فکر کنیم و به گذشته برگردیم، یاری خدا را در زندگی‌مان زیاد می‌بینیم.

داستانی از یاری خدا

یک وقتی من نوجوان بودم، یک کسی در تهران در همین محل ماشین خرید. ماشین خیلی کم بود. تاجرهای رده اول ماشین داشتند و راننده. خودشان رانندگی بلد نبودند. خودش تعریف می‌کرد. می‌گفت: من یک ماشین صفر کیلومتر خریدم. رانندگی هم یاد گرفته بودم، برای شکرانه نعمت ماشین خریدن، زن و بچه‌ام را سوار کردم و گفتم برویم قم زیارت حضرت معصومه علیها السلام دختر موسی ابن جعفر علیه السلام. آنجا بعد از زیارت خدا را به این نعمت ماشین شکر بکنیم.

در راه می‌رویم و ماشین هم خیلی خوب حرکت می‌کند. نزدیکی‌های تقریباً سی و پنج کیلومتری قم، جاده هم خیلی خلوت بود. ماشین خاموش کرد، و دیگر استارت نخورد. من هم که به موتور وارد نبودم. آمدم پایین و کاپوت ماشین را زدم بالا و هر چی نگاه کردم و جاهایی را دستکاری کردم، دیدم استارت نمی‌خورد. بالاخره ماندیم.

یک ماشین از دور پیدا شد و آمد. من جلویش را گرفتم. ایستاد و راننده پیاده شد. گفتم این ماشین صفر کیلومتر است و استارت نمی‌خورد. یک مختصری دستکاری کرد، انگار سر باتری شل شده بود آن را یک خرده سفت کرد و گفت: برو استارت بزن. زدم و روشن شد.



در حدود سی کیلومتر آمدیم جلو و دیدیم یک سرازیری سربالایی است که یک سیل سنگینی آمده و هر چه سنگ‌های بزرگ و درخت‌های کهن بیابان بود با خودش آورده‌است. تازه جاده باز شده است و ماشین می‌تواند از این مسیر سیل که کم شده عبور بکند. دقیقاً من ارزیابی کردم که اگر سر این باتری شل نشده بود، من با زن و بچه آمده بودم و سیل من و ماشین و بچه‌هایم را برده بود و تا دریاچه نمک قم انداخته بود.

مغروانه خوشحال باشیم

پروردگار این یاری‌ها را برای مردم مومن در جهات مختلف زندگیشان دارد، بنابراین ما طبق نصیحت مومنین زمان موسی علیه السلام به هیچ چیزمان مغروانه نباید خوشحال باشیم. خوشحال باشیم که خدا به ما لطف کرده و نعمت عنایت کرده جمال و زن و بچه خوب عنایت کرده‌است، اما نسبت به کسی سرفرازی کنیم و مغروانه خودمان را بنمایانیم و از خدا جدا خوشحال باشیم، نه! این درست نیست. این نصیحت مردم مومن به این ثروتمند.

بسته شدن همه درها به روی انسان

﴿إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾^۱ آن روز نیاید که محبت خدا از انسان برداشته بشود، دیگر آدم را دوست نداشته باشد. دیگر همه درها به روی انسان بسته می‌شود. راجع به ثروتش وارد نصیحت شدند که تو در این دنیا، خط مشی زندگی‌ات را این قرار بده که با همین ثروت وارد فضای رحمت رحیمیه الهیه بشوی و با همین ثروت جهنم نروی. چه راهنمایی کردند؟

آخرت جویی

چقدر زیباست، یک: ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ﴾^۲ از لابه لای این ثروت سنگین، آخرت جویی کن. آخرت آباد در دل این ثروت است، این آخرت را از این ثروت پیدا کن. "ابْتَغِ"

۱. قصص: ۷۶.

۲. قصص: ۷۷.



یعنی جستن و یافتن. بهشت و رضایت الله در دل این ثروت است، بیا آخرت را از دل این ثروت دریابور. مثلاً با این ثروت چهار تا درمانگاه و مدرسه بساز، ده تا مسجد بساز، صد تا کتاب دینی چاپ کن.

چاپ کتب شیعه

این پولدارهای قدیم ما، خیلی آدم‌های بیداری بودند. خیلی از این کتاب‌های شیعه را از زمان قاجاریه که چاپ وارد ایران شد، در تهران و تبریز، همین ثروتمندان متدین پول چاپ را دادند. این کتاب قدیمی‌ها که چاپ شده‌است، من بعضی‌ها را دارم، پشت صفحه‌اش نوشته "علی نفقه حاج محمد حسن فلانی"، "علی نفقه حاج فلانی"، یعنی خرج چاپ این کتاب را که خطی بوده و گیر همه نمی‌آمده را حاج محمد تقی داده‌است، دو هزار تا چاپ کردند و به کتابخانه‌ها و مسجدها، به طلبه‌ها و دانشمندان داده‌اند.

قضیه چاپ بحار الانوار بیست و چهار جلدی

ما بیست و چهار جلد بحار مجلسی داشتیم که زمان خودش بیست و چهار جلد بود و ضخیم و بزرگ بود. امروزه در صد و ده جلد چاپ می‌شود. به چاپ زمان ما، یک آقای که اصالتاً ایرانی اصفهانی بود، ولی ریشه‌ای برای ایروان، آذربایجان قدیم ایران و آذربایجان قبل شوروی بوده‌است. این آقا کل این بیست و چهار جلد را پول داده‌است و چاپ کردند. چقدر هم به درد خورد و به بحار کمپانی معروف است، به دست همه علماء، دانشمندان، مولفین و منبری‌های خوب آن روزگار رسید. خیلی از آنهایی که کتاب نوشتند و آدرس روایات بحار را دادند، آدرس همان بحار بیست و چهار جلدی است.

انسانی که پول دارد، باید بداند که آخرت الهی در پولش است و برود جستجو کند، و این آخرت را از این پول دریابورد.

اتفاق فی سبیل الله

خیلی جالب بود. امشب من به شخصی پیشنهادی کردم. آمد و گفت: کمکی می‌خواهم بکنم. تعدادی کالا را به عنوان کمک بدهم. گفتیم: اتفاقاً یک خانواده مذهبی هستند که مرد خانواده

کارگر است. این‌ها یک دختر بیشتر ندارند؛ دختر باکمال، متدین، با عفت. بهش گفتم: من کارهای او را تقریباً انجام دادم و برای بعد از ماه صفر می‌خواهند او را به خانه بخت ببرند. خانواده‌شان لنگ فقط شش میلیون تومان هستند که من دیگر خودم نتوانستم تامین بکنم. گفت: من جنس بدهم؟ گفتم: من جنس‌هایش را خریدم. از من پرسید: این پول را من می‌خواهم بدهم، در این ایام محرم در راه امام حسین علیه السلام حساب می‌شود؟ گفتم: نه! پولی که برای ابی‌عبدالله علیه السلام می‌دهی، برای عزاداری، مجالس، اطعام طعام و برای سیاه‌کوبی است. این پولت "انفاق فی سبیل الله" است؛ یعنی معامله کردن با پروردگار است. پولی که انسان برای ابی‌عبدالله علیه السلام می‌دهد، آخرت از آن درمی‌آید و هم پولی که برای این کارها می‌دهد که یک خانواده را دلخوش می‌کند؛ دخترشان سه چهار سال در عقد نماند و بعد پشیمان بشوند و بعد به هم بخورد.

خرید بهشت

گفتم: آخرت از دل این پول هم یقیناً درمی‌آید. ما مدرک قرآنی داریم: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾، بهشت من از پولتان درمی‌آید. این را همه نمی‌دانند. این یک نصیحت، راهنمایی و یک طرح است که من در دنیا چگونه زندگی کنم؟ «وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ» آخرت را از دل این ثروت دریاور.

بهره‌دنیایی‌ات را فراموش نکن

دو، ﴿وَلَا تَسْرِ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾^۲ در ضمن با این پول زندگی خودت را هم اداره کن، خانه و مرکب به اندازه شأنت، خوراک و منصب به اندازه شأنت، هر کار خوبی که می‌توانی انجام بده، چنانکه خدا در حق تو اینقدر خوبی کرده، آبرو، زن و بچه، خانه و ثروت داده‌است، علم اقتصاد داده‌است. تو هم تلافی کن نیکی‌های پروردگار مهربان عالم را.

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. قصص: ۷۷.

خدا اهل فساد را دوست ندارد

﴿وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ﴾^۱ در این زمین که زمین پاک خداست دنبال فساد نباش. با این ثروت، دنبال شب‌نشینی، مطرب و رقص و آواز و مشروب‌خوری و عروسی آنچنانی، مهمانی‌های آنچنانی نباش. دنبال فساد با این ثروت نباش ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾^۲ خدا اهل فساد را دوست ندارد.

چوب دو سر طلا

در آیه قبلش گفتم خدا "فرحین" را دوست ندارد. در این آیه اهل فساد را دوست ندارد. بدبخت شد نان دوبار تنور؛ یک جا جزو "فرحین" بود و خدا دوستش نداشت، یک جا هم جزو "مفسدین" بود، خدا باز دوستش نداشت. تعبیر مودبانه را بگوییم که قدیمی‌ها می‌گفتند: شد چوب دو سر طلا، تعبیر اصلی یک چیز دیگر است. بیچاره شد.

دهان باز کردن زمین

بعد جلوی چشمش خدا فرمان داد، زمین دهان باز کرد، خودش و خانه و هر چه در آن بود فرو برد و هنوز هم فرو می‌برد. قارون هلاک شد. چهل خانه گنج داشت و نتوانست استفاده کند؛ یعنی آن طرح زندگی سالم دنیایی را که در آیه دوم مردم مومن بهش دادند به کار نگرفت.

رضایت خدا

اگر ما مطابق آن طرح زندگی می‌کنیم، خب ما یقیناً اهل نجات هستیم؛ یقیناً خدا دوستمان دارد؛ یقیناً در قیامت از لابه‌لای زندگیمان بهشت می‌شود. یقیناً در قیامت از لابه‌لای زندگیمان رضایت خدا درمی‌آید. یقیناً.

۱. قصص: ۷۷.

۲. قصص: ۷۷.

زیارت ابی عبدالله علیه السلام

«السلام علیک یا ابا عبدالله»، شب جمعه است. خیلی‌ها به امام صادق علیه السلام گفتند: ما نرسیدیم کربلا برویم. فرمودند: از همان خانه زیارت کنید، زائر حساب می‌شوید، از همانجا. یک زیارت مختصر، این است.

«صلی الله علیک یا ابا عبدالله، صلی الله علیک و رحمة الله و برکاته»، همین. کسی که زیارت کند حضرت علیه السلام را در شب جمعه، به همین زیارت، «حرم الله جسده علی النار»، خدا بدنش را به آتش حرام می‌کند. یک همچنین امتیازی هم به هیچ کس جز ابی عبدالله علیه السلام داده نشده است.

روضه ابی عبدالله علیه السلام

ما زیارت کردیم. یک زیارت کردیم از راه دور، آنهایی که الان کربلا هستند قبر را زیارت می‌کنند. اما خواهر گودال را زیارت کرد. قبر نبود و بدن قطعه قطعه بود. می‌دانید که مرتب دارند اعلام می‌کنند چهل و شش نفر از حاجی‌ها ناشناخته هستند. به خاطر اینکه بدنشان تغییر شکل داده و متلاشی شده است بعد از بیست و چند روز. اما کربلا در یک روز کاری با این بدن کردند که قابل شناختن نبود. کنار بدن نشست.

۱. قال الله سبحانه لموسی علیه السلام: «یا موسی اعلم انه من بکی علیه او ابکی او تبکی حرمت جسده علی النار.» ای موسی! بدان که هرکس برای حسین علیه السلام گریه کند یا بگریاند یا وانمود به گریه کردن کند، بدنش را بر آتش حرام کردم.
بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۸.



جلسه سوم

طرح زندگی خدایی

از آیات سوره مبارکه قصص راه چگونه زیستن در دنیا استفاده می‌شود که آن آیات را در جلسه گذشته توضیح دادم. خداوند مهربان از باب لطف و رحمتش، برای این چند روز عمر محدود انسان در این دنیا، او را به بهترین وجه راهنمایی کرده‌است: چگونه زندگی کنیم که از دل این زندگی آخرت آباد بیرون بیاید.

جایگاه سعادتمندان

افرادی که نقشه و طرح خدا را، در این عمر محدود به کار گرفتند، به قول قرآن کریم سعادتمند شدند. در سوره هود می‌فرماید: جای سعادتمندان هم معلوم است، ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ﴾^۱ بالاخره کسی که در این پنجاه یا شصت سال عمر، از خدا اطاعت کرده باشد، واقعا شایسته پاداش و مستحق مزد است؛ چون خداوند متعال هیچ بنده‌ای را به بیگاری نگرفته و نمی‌گیرد، که مسئولیت‌ها و تکالیفی را بر عهده بنده‌اش بگذارد؛ ولی مفت و مجانی. حتی بندگان خوبش هم اهل به بیگاری گرفتن کسی نبودند.

ابوذر و زحمت عباد خدا

ابوذر وقتی در بیابان ریزه به مرز مرگ رسید، به دخترش وصیت کرد و گفت: بعد از مردن من، سر جاده برو. کاروانی از مکه می‌آید. خبر مرگ من را به آنها بده، آنها می‌آیند، من را

۱. هود: ۱۰۸.

غسل می دهند و کفن می کنند و دفن می کنند. ببین کارهای من را چه کسی انجام می دهد، تو را با خودشان می برند مدینه، به مدینه که رسیدی، به آنی که زحمت من را کشید، از گوسفندهای من به او بده. نمی خواهم زحمت عباد خدا برای من مجانی تمام بشود.^۱

پاداش ده برابر

چه برسد به پروردگار! وقتی بندهای خویش زحمت کسی را مفت نمی دانند، خودش زحمت کسی را مفت می داند؟ نه اینکه زحمت بندهاش را مفت نمی داند، بلکه چند برابر پاداش می دهد، به تناسب وضع بندهاش در بعضی از آیات می فرماید: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا﴾^۲ اگر کسی یک کار خوب برای من بیاورد، من ده تا حسنه پاداش بهش می دهم.

پاداش بی حساب

در بعضی از آیات دارد هفتصد تا، مثل این آیه: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ﴾^۳ یک ساقه هفت خوشه می دهد. این خوشه که هفت تاست، هفتصد تا دانه در آن می روید. خدا اینجور مزد می دهد. گاهی هم می گوید نه! ﴿بَغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۴ مزد می دهد، نه ده تا و نه هفتصد تا. بلکه بی حساب می بخشد.

خدمت به بندگان الهی

این مزد زحمت بندگی بندهاش است که در این چند روز عمر محدود از او اطاعت کرده است، یعنی چه کار کرده است؟ تمام نعمت های او را، چه نعمت های منفصل را مثل میوه ها،

۱. اعیان الشیعة، دار التعارف، ج ۴، ص ۲۴۱.

۲. انعام: ۱۶۰.

۳. بقره: ۲۶۱.

۴. آل عمران: ۳۷.



خوراکی‌ها، پوشاکی‌ها و چه نعمت‌های متصل را، مثل اعضا و جوارح، همه را یا تبدیل به عبادت کرده، یا تبدیل به خدمت به بندگان الهی کرده‌است.

لقمه حلال

کسبش هم سر جایش بوده‌است؛ چون کاسبی حلال هم خودش عبادت است. خیلی هم عبادت سنگینی است. خیلی‌ها نمی‌دانند که کسب حلال عبادت است، شماها که پای منبر بزرگ شدید می‌دانید. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: عبادت خدا هفتاد جزء است، شصت و نه تایش در کسب حلال است.^۱ یک دانه هم نماز و روزه و حج و دیگر عبادات است. چون ریشه سلامت عبادات لقمه حلال است.

لباس حلال مخلوط به حرام

اگر من لباسم حلال مخلوط به حرام باشد، لقمه‌ام حلال مخلوط به حرام باشد یا حرام باشد، تمام عباداتم باطل می‌شود حتی حج، اگر من با دو حوله احرامی حرام بروم حج انجام بدهم، محرم می‌شوم ولی حج من باطل است. از حج برگردم، محرم هستم؛ ولو لباس بپوشم. باید یک سفر دیگر بروم و حج انجام بدهم با حوله حلال تا از احرام دربیایم.

جلوه های رحمانیت

از اول اگر آدم حرف محبوب، مولا، خالق و رازق را، گوش بدهد به هیچ مشکلی نمی‌خورد. یک زندگی راحت در اختیارش است که همین زندگی را راحت‌تر در قیامت خواهد داشت. اصلاً ما را در دنیا آورده‌است برای اینکه از سر سفره نعمت‌های مادی‌اش به سر سفره نعمت‌های معنوی‌اش سفر بکنیم، از فضای رحمانیتش برویم در فضای رحیمیت. رحمانیتش، جلوه‌اش

۱. ظاهراً در کلام استاد دو حدیث با هم اشتباه شدند، در حدیثی از پیامبر اینگونه آمده‌است: «عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكُوفِيِّ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءاً أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ.» کافی، ج ۵، ص ۷۸.

و در حدیث دیگر اینگونه فرمودند: «الْعِبَادَةُ عَشْرَةٌ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ تَسَعَةٌ مِنْهَا فِي طَلَبِ الْحَلَالِ.» بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۷.

همین دنیاست. همین خوراکی‌ها، پول و مغازه و ماشین است. این‌ها جلوه‌های رحمانیت حضرت اوست.

جلوه‌های رحیمیت

رحیمیتش هم بهشت است و رضایتش، ما باید سر سفره رحمانیت تمام این جلوه‌های رحمانیت را به عبادتش برگردانیم؛ که پایان کارمان هم بهشت بشود. اما اگر از سر سفره رحمانیت به رحیمیت حرکت نکنیم، همه نعمت‌ها به دست خودمان تبدیل به آتش دوزخ می‌شود، ﴿بَدِّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا﴾^۱

هوای نفس و شیاطین بیرونی

خب آن آیات هدایتگری اوست برای پیدا کردن یک زندگی الهی، ملکوتی، عرشی. اما یک عده‌ای کاری به کار هدایت پروردگار در این دنیا ندارند. آدم‌های نمک به حرام و قدرشناس هستند. مخالفت می‌کنند و راهنمایی خدا را نمی‌پذیرند. راهنمایی دو منبع را قبول می‌کنند: یکی هوای نفس خودشان است که از زبانشان می‌شنویم که می‌گویند: دلم می‌خواهد اینجوری زندگی کنم، یعنی دلش و راهنمایش هوای نفس و شیطان درون است. منبع دیگر هم مجرمین جهان هستند که فرهنگ‌های ضد خدایی را ترویج می‌دهند که به دست بدعت‌گذاران و کافران به وجود آمده‌است. هدایت او را قبول نمی‌کنند اما هدایت هوای نفس و شیاطین بیرون را قبول می‌کنند.

پیمان‌شکنان با خدا

این‌ها زندگیشان با یک مقدمه شروع می‌شود که این مقدمه یک نتیجه بسیار خطرناکی دارد. مقدمه چیست؟ این آیه بیان‌کننده مقدمه زندگی اینهاست: ﴿الَّذِينَ يَتَفَضُّونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ﴾^۲ کلمه عهد در این آیه شریفه به "الله" اضافه شده است. خب این عهدالله

۱. ابراهیم: ۲۸.

۲. بقره: ۲۷.



چیست؟ که پروردگار می‌فرماید اینها با بی‌وفایی به عهد خدا، عهد را می‌شکنند؛ بعد از اینکه عهد خدا با دلائل استواری استحکام پیدا کرده‌است. چیست این عهدالله؟

جلوه نبوت کامل ابراهیم علیه السلام

در سوره مبارکه بقره در آیات مربوط به ابراهیم علیه السلام می‌خوانیم: ﴿وَإِذِ اتَّيَلَّىٰ إِبْرَاهِيمَ رُبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۱ یعنی ابراهیم علیه السلام پنج مقام پشت سر هم پیدا کرد. که آخرینش مقام خلت و امامت ناس تا روز قیامت یعنی جلوه نبوت کامل بود.

ارث مقام ابراهیم علیه السلام

ابراهیم علیه السلام به پروردگار گفت: این مقام امامت و نبوت و خلتی که به من دادی، مقام عبودیتی که به من دادی، ﴿قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾^۲ در فرزندان من هم مقام امامت و نبوت و عبودیت قرار می‌گیرد؟ پروردگار جواب داد: ﴿قَالَ لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۳ نه! این مقام در ستمکاران قرار نمی‌گیرد. یعنی از وفا کردن به انبیا که از طرف من آمده بودند برای هدایتشان و وفا کردن به کتابهای آسمانی روی برگرداندند و عهد را شکستند؛ با اینکه عهد من با دلائل استوار بود؛ یعنی هیچ راه شکی برای احدی نبود که در نبوت انبیا من شک بکند یا در وحی من شک بکند. ولی این‌ها قبول نکردند و عهد را شکستند یعنی نپذیرفتند، یعنی تکالیف الهیه را به عهده نگرفتند و گفتند ما این هدایت را نمی‌خواهیم.

اهمیت پیوند به اولیا الهی

﴿وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾^۴ خدا اصرار کرده با انبیا و امامان من پیوند بخورید. وقتی کسی با یک پیغمبر پیوند بخورد معلوم است نور آن پیغمبر از طریق این پیوند، انتقال به او پیدا می‌کند. یک انسان از یک پیوندی که به یک درخت می‌زنند که کمتر نیست؛ یک شاخه ده

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. بقره: ۱۲۴.

۳. بقره: ۱۲۴.

۴. بقره: ۲۷.

سانتی را به یک درخت سیب سی ساله پیوند می‌زنند، وقتی پیوند می‌گیرد رشد می‌کند و رشد که کرد عین محل پیوند میوه می‌دهد.

پیوند از راه دل

انسان یک موجودی است که می‌تواند پیوند بخورد، پیوندش هم از راه دل و راه قلبش است. من وقتی پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ و ائمه علیهم السلام و قرآن را باور کردم، پیوند می‌خورم. پیوند که خوردم انوار از آن منابع به جانب من حرکت می‌کند. مومن، مسلم، صادق، کریم، نفاع و اهل خیر می‌شوم. تمامش هم برای آن پیوند است.

انسان بدون عمل همانند میت

بدون پیوند قرآن می‌گوید شما میت هستید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۱ شما دعوت خدا و پیغمبر ﷺ را قبول نکنید. این‌ها می‌خواهند شما را زنده کنند به حیات معنوی؛ اما اگر کسی دعوت اینها را قبول نکند میت است. این میت ممکن است مهندس بشود، استاد دانشگاه بشود و یک عالم معروفی بشود، یک مخترع معروفی بشود. بالاخره همه آثارش را در دنیا می‌گذارد و وارد عالم آخرت می‌شود. آخرت هم بازار مرده‌خریدن نیست، زنده را می‌پذیرد. مرده یعنی جیفه، مرده‌ها را می‌ریزند در دوزخ؛ چون اگر نریزند در دوزخ بوی تعفنشان محشر را پر می‌کند.

بازار قیامت، جایگاه خرید احیاء

در بازار قیامت زنده‌ها را می‌خرند: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ * وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ * وَلَا الظُّلُّ وَلَا الخُرُورُ * وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ﴾^۲ ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعَاصُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعَاصُونَ﴾^۳ ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾^۴

۱. انفال: ۲۴.

۲. فاطر: ۱۹-۲۲.

۳. زمر: ۹.

۴. سجده: ۱۸.



به قیمت بهشت

کسی مرده وارد قیامت بشود خریدار ندارد، خدا چه کسانی را می‌خرد؟ ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ از مردم زنده که زنده به دین، اعتقاد حق، عمل صالح و زنده به اخلاق هستند. از این‌ها می‌خرد. به چه قیمت؟ ﴿بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾^۲، به قیمت بهشت.

جداشدن مستمر

﴿وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾^۳ خیلی عجیب است که درباره این گروه با فعل مضارع مطلب را آورده‌است، یعنی دائم در حال قطع و جدا شدن هستند. انگار نمی‌خواهند چشمشان به صورت یک پیغمبر، یک امام، یک عالم ربانی بیفتد. دائم در حال جدا شدن هستند. الان ما هم داریم.

فرض بکنید تلویزیون است ایام محرم و صفر است یا ماه رمضان است، می‌آیند از مراجع تقلید تفسیر پخش می‌کنند، از چهره‌های علمی منبر پخش می‌کنند و درس پخش می‌کنند، یک عده‌ای هستند که حاضرند نود دقیقه با وقت اضافی فوتبال را ببینند، حتی با سن بالا، هشتاد سالش است، سریالی را کامل می‌بیند و باز می‌زند کانال دیگر، اما تا قیافه یک آخوندی می‌آید با تلخی سریع خاموش می‌کند و می‌گوید اصلاً خوشم نمی‌آید این قیافه‌ها را ببینم.

مانند مردم زمان نوح علیه السلام

در قرآن می‌گوید که مردم زمان نوح علیه السلام هم انگشت در گوششان می‌گذاشتند که صدای یک پیغمبر اولوالعزم را نشنوند. تا نوح علیه السلام را می‌دیدند لباسهای بلند را روی کله و صورت می‌انداختند که قیافه‌اش را نبینند^۴، «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» من از باب لطف

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. توبه: ۱۱۱.

۳. بقره: ۲۷.

۴. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۱۵، به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

و رحمتهم، دعوت کردم بیابید و ببیوندید با عباد صالح من، با اولیاء من و با عاشقان من. اما اینها دائم در حال جدا شدن هستند و دور می‌شوند.

افساد در ارض الله

بی‌وفائی به انبیاء، قطع رابطه: «وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» نتیجه‌اش این است که در زمین من فساد می‌کنند. زمین که نعمت پاک و نعم الله است. زمین در قرآن مجید زیاد آمده‌است. بندگان را دعوت کرده به اینکه به خلقت، گردش، باغ‌ها، گیاهان و به این منبع رزق و روزی دقت بکنند و از دقت در زمین و این منبع رزق و روزی به توحید برسند؛ اما اینها روی این زمین فساد می‌کنند. فساد مستمر، نه فساد یک ماهه و دو ماهه. «یفسدون»، فساد در اخلاق، رابطه، معاشرت، اجتماع، اقتصاد، سیاست و همه چیزشان فساد بود.

ضررکنندگان

﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۱ این‌ها بعد از پنجاه یا شصت سال بیدار می‌شوند که تمام سرمایه‌های وجودی‌شان تباہ شده‌است. هیچ نمانده‌است. دنیا که گذشت، شکم که دیگر خوراکی نخورد چون صاحبش مرد، چشم که دیگر ندید، گوش که دیگر نشنید و انداختند در قبر. حالا قیامت که زنده‌اش می‌کنم دنیایش که نابود شد، حالا وارد آخرت شده‌است. عمل و دین که ندارد، اخلاق، خدمت، عبادت ندارد. چه دارد؟ یک اسکلت استخوانی با پوست: ﴿فَكَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۲ در هیزم جهنم.

زیبایی زندگی دنیا

مقدمه زندگی این‌ها، بی‌وفائی به انبیاء، شکستن عهد خدا و مرتب دور شدن از هدایت الهی است. اما در آیه دویست و دوازده سوره بقره، وضع این‌ها را بعد از آن آیه بیان می‌کند، که

۱. بقره: ۲۷.

۲. جن: ۱۵.

نتیجه بی‌وفائی به انبیاء و دور شدن و جدا شدن از هدایت خدا این می‌شود: «زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا...»، تمام زندگی مادی در برابر چشم این‌ها زیبا است و دلشان را فقط به همین قیافه ظاهر زندگی مادی خوش می‌کنند، یعنی فکر می‌کنند جمال، زیبایی، زندگی همین است و پشت این پرونده هیچ چیز دیگر وجود ندارد.

آرایش زندگی مادی

زندگی مادی آرایش داده می‌شود، خب وقتی که آرایش داده بشود نه یک دل صد دل عاشق این چهره آرایش کرده می‌شوند که نمی‌فهمند هم زیر این آرایش جهنم است حالیشان نیست چون با انبیا ارتباطی ندارند، چشمشان که شعبه چشم انبیا نیست ببینند زیر این زیبایی چه دیوی و چه موجود سم‌دار و دم‌دار و شاخداری قرار گرفته چه می‌دانند؟

ظاهر زیبا

همین در و دیوار زندگی خودمان را ببینید چقدر زیباست. البته ما که فریفته این زیبایی نیستیم، فریب‌خورده‌اش نیستیم اما همین چند ستون با این سر ستون‌های زیبا، رنگ روغنی و شکل و قیافه، اگر فردا یک کارگر بیاوریم و بگوییم این ستون‌ها را سرش را بریز، وقتی می‌ریزد پایین چقدر نازیباست. آجر خورده، سیمان خورده، گچ خورده و قلوه سنگ اینقدر دلمان را می‌زند که می‌گوییم فرغون را بردار این آشغال‌ها را بگذار در خیابان تا ماشین ببرد در بیابان خالی کند. ظاهر خیلی زیباست اما باطن هیچ است.

ظاهرش چون گور کافر

یک شعری تک بیتی است:

ظاهرش چون گور کافر پرحلل وز درون قهر خدا عز و جل

مسیحی‌ها که می‌میرند، اول یک سلمانی می‌آورند مرده را کاملا آرایش می‌کند و موهایش را می‌زند. تر و تمیز می‌کند صورتش را می‌زند و بزکش می‌کند. روغن و عطر بهش می‌مالد،

بعد بهترین لباسش را می‌آورند. زیباترین پیراهنش را می‌آورند، شکیل‌ترین کت و شلوارش را می‌آورند، بهترین کراوات رنگی‌اش را می‌آورند و بهش می‌پوشانند و بعد هم در زیباترین تابوت می‌گذارند دفن می‌کنند. در ایران هم همین کار را می‌کنند.

آتش دوزخ در زیر زیبایی ظاهری

می‌گوید ظاهر زندگی مثل گور کافر خوشگل و پر از زینت است اما "وز درون قهر خدا عز و جل"، ولی زیر این زیبایی لباس و شکل و قیافه، آتش دوزخ است؛ چون مشرک و کافر، مخالف اسلام، مخالف قرآن و پیغمبر ﷺ مرده‌است. غلام حلقه به گوش پاپ مرده‌است. ظاهرش یعنی ظاهر زندگی کفار

ظاهرش چون گور کافر پرحلل وز درون قهر خدا عز و جل

داستان فرد بدهکار

جوانی آمد خدمت موسی ابن جعفر علیه السلام، گفت: یابن الرسول الله صلی الله علیه و آله من شیعه شما هستم. پدر من از مخالفین شماست. می‌گفت من بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را قبول ندارم و دیگران را قبول دارم. کسی که علی علیه السلام را قبول ندارد یعنی خدا و نبوت را قبول ندارد؛ یعنی امامان بعد از قبول ندارد. یعنی قرآن را قبول ندارد؛ چون توحید حقیقی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در امیرالمومنین علیه السلام جلوه داشت. نبوت انبیاء و علم انبیاء در او جلوه داشت و امامان علیهم السلام علمشان از امیرالمومنین علیه السلام گرفته شده‌است. علی علیه السلام را قبول ندارم یعنی مبدأ و معاد و هیچ را قبول ندارم.

گفت: پدر من اینجوری است. «یقطعون ما امر الله» است، «ینقضون عهد الله من بعد میثاقه» است، «یفسدون» است. حالا مرده است و در قبرستان بقیع هم دفن است. خب اهل مدینه را همان‌جا خاک می‌کردند. یابن الرسول الله صلی الله علیه و آله! یک آقای آمده‌است و به من می‌گوید که من از پدرت طلب دارم. این طلب ما را بده که زندگی ما بسته به این بدهی پدرت است.



حال بیچاره شدن هستیم. پول ما پیش پدرت بوده است. جنس فروختیم و پول ما را نداده و برده است. یابن الرسول الله ﷺ! پدر من هم خرید و فروش و بدهی و طلب را می نوشته است. من دفترهای پدرم را نگاه کردم و اسم این آقا نیست. به نظر من می آید که دروغ نمی گوید ولی من می خواهم اطمینان پیدا کنم. چه کار کنم؟ بدهم؟ زیرا برای خواهر و برادرها ارث است و از مجموع، باید من طلب را بدهم و هنوز ارث را تقسیم نکردیم. من نمی دانم این طلب واقعا درست است یا درست نیست. آدم گاهی گیر می کند نمی تواند بگوید این دروغ است و اطمینان هم پیدا نمی کند که خیالش راحت بشود.

پرده بین دنیا و دوزخ

فرمودند: این منوط به این است که پدرت اقرار کند که به این آدم بدهکار هست یا نه. گفت: پدر من مرده است. فرمود: می دانم، شما که شیعه من هستی، نیمه شب به قبرستان بقیع برو و با این کلماتی که می گویم پدرت را صدا کن، پدرت می آید. سوال کن: این آقایی که آمده به من مراجعه کرده است، می گوید از پدرت طلبکارم. پدر! طلبکار است؟ من باید پولش را بدهم؟ پسر شب رفت قبرستان بقیع. یک پرده بین ما و بین برزخ است، پرده حائل، حاجب و «من ورائهم» است، «الی یوم یبعثون»، برای امام ﷺ، کنار زدن این پرده کاری ندارد. اگر پشت پرده را بخواهد نشان بدهد کاری دارد؟ فرق ما با امام این است که ما کارهای امام را نمی توانیم بکنیم او کارهای ما را می تواند انجام بدهد، ما هر چه کار بلد هستیم، امام بلد است و هر چه کار امام بلد است، ما بلد نیستیم و یاد هم نمی گیریم.

چهره هولناک

نیمه شب آمد با همان کلمات پدرش را صدا کرد، یک هیولای سیاه وحشتناک خطرناک هولناک که حیوان بود، اما شبیه هیچ حیوانی نبود و خیلی ترسناک بود، گفت: پسر! این آقایی که از تو درخواست پول کرده است راست می گوید. پولش را بهش بده و بعد هم غایب شد. روح است دیگر. خدا در برزخ روح را برابر با اخلاق و عمل ما شکل می دهد.

این هم مدرک قرآنی: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ»^۱ یک چهره ورشکسته هولناک، ترس آور. «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ»^۲ یک چهره‌ای در شادابی عین گل سحرگاه، یک قیافه تر و تازه. این‌ها همه انعکاس اخلاق و روحیات است.

نتیجه مخالفت با خدا

صبح پیش موسی ابن جعفر علیه السلام آمد، گفت دیدم پدرم را، یابن الرسول الله صلی الله علیه و آله اصلا من هیولایی به این شکل هم نمی‌توانستم تخیل بکنم. این چه بود؟ فرمود: این نتیجه مخالفت پدرت با ما است.^۳ پشت این زیبایی‌های زندگی کافران نازیبایی‌های عجیبی است؛ اما قیافه ظاهر، در کاخ زندگی می‌کنند، برو و بیا دارند، ماشین‌های گران قیمت دارند و طیاره‌های چهار موتوره شخصی دارند. قیافه ظاهر زندگی زیبا اما پشت این زندگی آل سعود، پشت این زندگی اواما و دستیارانش و پشت زندگی این انگلیسی‌های خبیث، چه غذایی قرار دارد؟ ما عاجز از درکش هستیم.

نعمت بندگان باتقوا

«وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا»^۴ اینها با این زندگی و ظاهر زیبا مردم مومن را مسخره می‌کنند، می‌خندند که چه خبرتان است؟ یکی از شما را هزار و پانصد سال پیش کشتند، هر سال دو ماه می‌آیید و داد می‌زنید و در سر و سینه می‌زنید و گریه می‌کنید، سیاهپوش می‌شوید. کارت‌ان خنده‌آور است. می‌خندند و مسخره می‌کنند. اما بندگان باتقوای من، «وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۵ مقام مافوقی دارند که این بدبخت‌ها همان قیامتش هم

۱. غاشیه: ۲.

۲. غاشیه: ۸.

۳. مدینه معاجز الأئمة الإثني عشر، ج ۵، ص ۱۳۵.

۴. بقره: ۲۱۲.

۵. بقره: ۲۱۲.



نمی‌توانند درک بکنند. و من در قیامت به این‌هایی که مسخره‌شان کردید این نعمت را می‌دهم: ﴿وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۱ تا چشمتان کور شود.

گرداننده دل ما پروردگار است

جواب هم از طرف او بگیریم، این هم زندگی کفار و این هم زندگی پاک شما که با طرح خدا زندگی می‌کنید و خداوند هم کمک‌تان کرده؛ یعنی دلتان را در اختیار گرفته‌است، به هر جا که می‌خواهد جهت می‌دهد، "یا مقلب القلوب و الابصار". گرداننده دل شما پروردگار عالم است. گرداننده دل آن‌ها هم هوای نفس و شیطان است. کارهای ما را هم نمی‌فهمند، گریه ما را هم نمی‌فهمند، این بحث امشب بود.

روضه حضرت رقیه رضی الله عنها

بیشتر ما خدا بهمان دختر داده‌است، حال دختر را هم می‌دانیم، ناز دختر را هم می‌دانیم این که دختر در سه چهار سالگی تا ما از در وارد می‌شویم با یک هیجانی می‌دود و خودش را می‌اندازد بغل ما یک دو سه تا بابا می‌گوید. اینها را هم می‌دانیم، حالا صدای سه ساله را بشنوید ببینید او چه می‌گوید.



جلسه چهارم

روش‌های بهره‌مندی از زندگی خدای

روش زندگی سالم و پاک که از دل آن زندگی، آخرت آباد طلوع و ظهور می‌کند. در قرآن مجید در سه آیه در اوائل سوره مبارکه آل عمران بیان شده‌است، که مانند آیاتی که در جلسات قبل قرائت شد، هدایت‌کننده به سوی زندگی درست، سالم، و آخرت‌ساز است. از این سه آیه یک آیه‌اش بیان بخشی از نعمت‌های خداست، که دل همه مردم به این نعمت‌ها وابسته است. علاقه‌مند است. دوست دارد.

وابستگی مردم به نعمات

معنی هم نشده‌است، یعنی در همه قرآن مجید ما آیه‌ای را نداریم که انسان را از دوست داشتن این نعمت‌هایی که بیان شده‌است، منع کرده باشد. معنی هم ندارد که آدم نعمت خدا را دوست نداشته باشد. نعمت است، ارزش است و خوب است. متن تمام آیه این است: ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْبِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ﴾^۱

امیال انسان

کلمه شهوت در لغت عرب یعنی رغبت، میل و خواستن. اشتها دارد یعنی طعام و غذا دلش می‌خواهد. کلمه اشتها از همان لغت شهوت است، اشتها در باب افتعال یعنی خواستن.

۱. آل عمران: ۱۴.



مردم فارسی‌زبان در همه جا کلمه شهوت را به غریزه جنسی معنی می‌کنند. اما در اصطلاح عربی به معنی همین میل است. آیه می‌فرماید: دوست داشتن این امیال، دوست داشتن خواسته‌ها، یک چیزهایی را می‌خواهم که دوستش دارم. در برابر وجود مردم آرایش داده شده است، یعنی یک زمینه‌ای به مردم داده شده‌است که این امیال و خواسته‌ها و رغبت‌ها را دوست داشته باشند.

حب الشهوات

خب این حب الشهوات چیست؟ یک سلسله نعمت‌های حق است که میل انسان به آنها گره می‌خورد، آدم نفرتی ندارد و دوستش دارد، طبق رده‌بندی خود آیه "من النساء"، زنان، خب هر مردی دوست دارد با زن ازدواج بکند، هر مردی مادرش را دوست دارد، خواهرش را دوست دارد و دخترش را دوست دارد. از این دوستی که منع نشده‌است، بلکه قرآن مجید می‌گوید: همین دوستی و میل زینت است، آرایش زندگی است، "و البنین"، خب طبیعی است که هر مرد و زنی اولادش را دوست دارد و باید هم دوست داشته باشد؛ چون آدم اگر دوست نداشته باشد هیچ کاری برای اولاد نمی‌کند، اگر زن را دوست نداشته باشد هیچ کاری برایش نمی‌کند. این میل، علاقه، محبت و دوستی است که آدم را وادار می‌کند برای آنی که دوستش دارد قدم بردارد و کار بکند.

محبت به پول و مرکب

«وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ» به عبارت فارسی می‌شود پول، آن زمان‌ها درهم و دینار و طلا و نقره بوده‌است. الان پول است، محبت به پول، میل به پول، در دل مردم آرایش داده شده‌است، همه پول را دوست دارند که دنبالش می‌دوند و لازم هم دارند و می‌خواهند با آن زندگی کنند و عروسی کنند و خانه و مرکب بخرند، «وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ»، مرکب هم جزء مشتهیات انسان‌هاست، دوست دارند مردم دوچرخه و موتور داشته باشند، ماشین داشته باشند، اسب و قاطر و شتر داشته باشند. این دوستی طبیعی است.



محبت به چهارپایان

«و الانعام» چهارپایان را هم دوست دارند. گوسفند، بز و گاو است. این‌ها در زندگی مردم نقش عمده‌ای را بر عهده دارند. یک زمانی که این نخ‌های صنعتی نبود، لباس کل مردم دنیا را همین گوسفندها می‌دادند. چادر چادرنشینان دنیا را بزها می‌دادند، عبا و قبا‌ی مردم را همین شترها می‌دادند. گوشت و شیر و پنیر و دیگر محصولات لبنیاتی مردم را همین چهارپایان می‌دادند. خب مردمی که دامدار هستند دامشان را دوست دارند.

محبت به زمین کشاورزی

«و الحرث»، و زمین‌های کشاورزی. خب منبع رزق و روزی است. باغ خرما، انگور و باغ محصولات دیگر است. این‌ها چیزهایی است که علاقه به این‌ها که همه نعمت‌های مادی و دنیایی است بر دل مردم نقش بسته و آرایش شده‌است.

در این مرحله قناعت درست نیست

پایان آیه شریفه یک مطلب بسیار نابی را قرآن می‌گوید که من قبل از خواندن آن قسمت پایانی حقیقت مطلب را برایتان بگویم. خدا با آن جمله آخر آیه می‌خواهد بگوید همه زندگی، این‌ها نیست که برایتان شمردم، همه دنیا، حیات و سرمایه شما این‌ها نیست که برایتان شمردم. این‌ها را که به دست آوردید، متوقف نشوید و نایستید. به همین مجموعه نعمت‌ها قناعت نکنید که خسارت است. یکی از جاهایی که قناعت خسارت است، همین‌جاست. که زن و بچه و پول و مرکب و چهارپایان و زمین کشاورزی بس است، والسلام و نامه تمام. حرکتی دیگر هم نمی‌خواهم بکنم. خدا می‌گوید این کار را نکن.

جهنم در زیر پایت است

چون من برای شما غیر از این زندگی دنیا با این نعمت‌هایش یک زندگی دیگر قرار دادم. اگر به این زندگی قناعت کنی و متوقف شوی و به خودت فرمان ایست بدهی، زیر پایت

جهنم است. بگویی من با همین‌ها زندگی می‌کنم و کار دیگری هم نمی‌کنم. دام را می‌برم، می‌چرانم و می‌فروشم و پول خوبی می‌گیرم. محصول کشاورزی را درمی‌آورم، می‌فروشم و پول خوبی می‌گیرم. اسب و شتر پرورش می‌دهم و می‌فروشم پول خوبی می‌گیرم. طلا و نقره جمع می‌کنم و ذخیره خوبی برای خودم انجام می‌دهم. به بچه‌هایم قناعت می‌کنم و همین‌ها را دوست دارم و دیگر چیزی را دوست ندارم. همسرم را دوست دارم و دیگری چیزی را دوست ندارم. کاری دیگر هم ندارم و کاری دیگر هم نمی‌خواهم و کاری دیگر نمی‌کنم و چیز دیگری هم نمی‌خواهم.

عبور از زندگی دنیا

قرآن می‌گوید این ایستادن تو را کنار جهنم نگه می‌دارد. تو باید از این زندگی در حال عبور باشی، یعنی زن، بچه‌ها، پول، دام، مرکب و زمین کشاورزی‌ات را داشته باش با عبادت الله و با خدمت به خلق الله عبور کن. نیست، شب می‌روی خانه، فقط به زن و بچه قناعت نکن، نماز را هم بخوان، ده تا آیه قرآن هم بخوان، یک نقشه خوبی هم برای فردایت بکش که فردا چه کار آخرتی انجام بدهم، چقدر پول برای یتیم بدهم، چقدر پول برای مستحق بدهم، چه مشکلی را حل بکنم، یک مقدار فکر خوب بکن. خود تفکر «ساعة خیر من عبادة السنه»^۱، فکر خوب بهتر از یک سال عبادت است.

عاقبت نیک

عبور کن، این پایان آیه است: «وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» عاقبت نیک پیش این نعمت‌ها نیست. اگر خودت را محدود به اینها بکنی، چهل و پنجاه سال با همسرت هستی بعد او می‌میرد و تو هم می‌میری. چه بسا که قیامت هم به هم نرسید، سی یا چهل سال با بچه‌ها

۱. الإمام الصادق عليه السلام: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ» «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أَوْلُوا الْأَلْيَابِ». بحار الأنوار، ج ۲۲،



هستی، بچه‌ها می‌میرند و تو هم می‌میری و چه بسا که قیامت به هم نرسید. طلا و نقره هم که می‌ماند و وارد قبر نمی‌شود. اسب و گاو و شتر هم که در آغل می‌ماند. زمین‌های زراعتی هم که میلیون‌ها سال است هی رویش آمدند و کار کردند. زمین مانده و صاحب‌هایش خاک شدند.

پرونده ماندگار

کنار این‌ها نیست، با آن‌ها باش و دوستشان هم داشته باش، ولی بدان که عاقبت خوش از دل این‌ها در نمی‌آید، خوشی زندگی‌ات با همسرت تا همان وقتی که با هم هستی است. مردید دیگر خوشی پرونده‌اش بسته می‌شود. خوشی پول، خوشی مرکب، خوشی زمین زراعت، پرونده‌اش بسته می‌شود. یک پرونده باز برایت گذاشتند که همیشه باز است. «و الله عنده حسن المآب» آنی که پیش پروردگار است، ماندگار است. آن عاقبت به خیری است، عاقبت به خیری چیست؟ در آیه بعد توضیح می‌دهد.

بهتر از نعمات این دنیا

همه را باید داشته باشیم و باید دوست هم داشته باشیم، با آن‌ها هم باید مدارا کنیم و خوب هم با آنها زندگی بکنیم؛ با پولمان، با مرکب با منزل، با همسرمان با بچه‌هایمان، اما همش تمام می‌شود. می‌گویند بیا دنبال یک چیز تمام نشدنی که خودم برایت تدارک دیدم از بس دوستت دارم. به بنده‌اش می‌گوید: «قُلْ أَوْ تَبَتُّكُمْ يَخْتَارُ مِنْ ذَلِكَ الَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»^۱ به مردم بگو دلتان می‌خواهد شما را به بهتر از زن و بچه‌ات، به بهتر از طلا و نقره‌تان، مرکب و دام‌هایتان، زمین زراعتی‌تان خبر بدهم؟ یعنی اندازه عقل ما حرف می‌زند. وگرنه اینجوری با انبیا حرف نمی‌زند. به انبیا نمی‌گوید بهتر از این را خبر بهتان بدهم، انبیا بهتر

۱. آل عمران: ۱۵.

از همه این‌ها را داشتند و آن ایمان، عبادت، خدمت، اخلاق و رفتار درست بود. با ما به اندازه خودمان حرف می‌زند. بهتر از این نعمت‌هایی که در آیه قبل برایتان شمردم که ماندنی نیست و تمام شدنی است، خبر بدهم؟

عاقبت تقوای پیشگان

خبر این است، خوب عنایت کنید قرآن است: کسانی که زن و بچه و پول و مرکب و زمین زراعت و دام را وسیله گناه قرار نمی‌دهند، کنار این نعمت‌ها تقوا دارند، اجتناب از معاصی دارند، هیچ کدام از این نعمت‌های شمرده شده در آن آیه قبل را وسیله گناه قرار نمی‌دهند. چون این آیات به هم بسته است، «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» آنهایی که این نعمت‌ها را وسیله گناه در دنیا قرار نمی‌دهند، «عند ربهم» در پیشگاه پروردگارشان: ﴿لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾^۱

بهشت خدا

برای کسانی که از این نعمت‌ها در راه گناه سوء استفاده نمی‌کنند، من خدا، بهشت‌هایی قرار دادم که از زیر درختانش نهرها جاری است، و در این بهشت زنانی که ظاهر و باطنشان، زبان، چشم، وجود و ذاتشان، پاکی محض است و بهشت‌هایی که نهرها از زیر درختانش جاری است، برایشان قرار دادم. هم زنانی که تمام موجودیتشان طهارت محض است و رضایت خودم و «رضوان من الله و الله بصیر بالعباد»، من به همه چیز بندگانم آگاه هستم. پرونده هیچ کس پیش من اشتباه نمی‌شود. «بصیر بالعباد».

در قیامت اشتباهی پیش نمی‌آید

میلیاردها مرد و زن وارد قیامت می‌شوند. برای من پروردگار روشن است که چه کسی در چه روزگاری در چه زمانی، در چه خانه‌ای، در چه محلی، در چه ساعتی نعمت‌های من را وسیله



گناه قرار داده‌است و چه کسی و کجا و در چه زمانی نعمت‌های من را وسیله عبادت و خدمت قرار داده‌است، این برای من خدا کاملاً روشن است. پرونده کسی هم با کسی اشتباه نمی‌شود، پرونده هیچ کس هم گم نمی‌شود و از پرونده هیچ کس هم کم نمی‌شود: ﴿لَا يَلْتَكُمُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا﴾^۱ از پرونده هیچ کس، هیچ چیز کم نمی‌کند.

والله بصير بالعباد

خب این عبادی که می‌گوید من بهشان آگاه هستم چه کسانی هستند؟ «و الله بصير بالعباد»، اینجا دیگر من خوشحال هستم که آیه سوم از این آیاتی که دارد بیان می‌شود مصداق شماها هست. این عبادی که می‌گوید بصیر به آن عباد هستم، شما هستید. چرا شما هستید؟ چون اوصاف‌تان را بیان می‌کند، که ما این کار را معلوم نیست چند بار کردیم، از بی‌جگی تا حالا: ﴿الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۲

اقرار ایمانی

خدایا قبولت داریم، می‌خواهیمت، دوستت داریم و باورت داریم. از زمان کودکی تا حالا چقدر این را اقرار کردیم؟ که اسم این اقرار، اقرار ایمانی است. خود همین الفاظ فارسی هم که به پروردگار گفتیم عبادت کردیم، همین فارسی که با او حرف زدیم و عبادت کردیم، در خلوت گفتیم: «ربنا امنا...» خدایا به تو دل بستیم، خدایا تکیه بر لطف تو کردم و به جز لطف ندارم تکیه‌گاهی، خدایا دلم را به تو دادم، دلم را به تو سپردم، خواستم تو را، می‌خواهم تو را، مومن به تو هستم. این را که همه ما گفتیم.

دست‌گدایی و طلب مغفرت

«و اغفر لنا ذنوبنا»، چقدر ما در ماه رمضان، شبهای جمعه، حرم حضرت رضا علیه السلام، حرم ابی‌عبدالله علیه السلام، حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله، حرم خدا و گوشه خلوت نیمه شب، با بیدار شدن ناگهانی،

۱. حجرات: ۱۴.

۲. آل عمران: ۱۶.

چقدر به پروردگار گفتیم؛ خدایا ما را بیامرز، چقدر گفتیم؟ من عدد بالاتر نروم که خلاف روایات است؛ فکر نمی‌کنید از سه بار گفتن بالاخره یک بارش را گوش داده باشد، فکر نمی‌کنید؟ وقتی دست‌گذاری دراز می‌کنیم، طبق آیه شریفه «و اغفر لنا ذنوبنا»

حیا خداوند

روایت خیلی عجیبی در این زمینه هست. همین دیروز این روایت را دیدم که خدا می‌فرماید: دستی که برای‌گذاری به جانب من دراز می‌شود، حیا می‌کنم خالی برگردانم^۱. باید یک چیزی به این گدا بدهم. حالا یا خودم باید یک چیزی به این گدا بدهم یا بینم خود این گدا چی می‌خواهد. این هم یک خصوصیت عباد من.

گرمای حمام

«الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا آمَنَّا فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۲ چقدر به من التماس می‌کنند که خدایا ما را از آتش جهنم در پناه خودت بگیر. ما طاقت دوزخ را نداریم. در حمام نشسته بود. هیچ کس نیامده بود حمام. داشت زار زار گریه می‌کرد که حمامی صدایش را شنید و بدو بدو آمد در حمام و گفت: آقا چیست گریه می‌کنی؟ گفت: والله گریه می‌کنم، بگذار گریه کنم تا سیر بشوم، حمام خیلی گرم است و من هم خودم را هنوز نشستم. گریه می‌کنم و به خودم می‌گویم اینجا که آتشی نیست، پشت این حمام آتش هست که آن آتش هم کف حمام را گرم کرده و هم فضای حمام را گرم کرده‌است. به خودم می‌گویم: بیچاره، تو که طاقت گرمای این حمام را نداری، چطور می‌خواهی به جهنم بروی. خجالت بکش و مقداری مواظب خودت باش و به خودت برس. کمی بیدار باش.

۱.. «العدة عن سهل عن الأشعري عن القداح عن أبي عبد الله عليه السلام قال ما أبرز عبد يده إلى الله العزيز الجبار إلا استحي الله تعالى أن يردّها صفرا حتى يجعل فيها من فضل رحمته ما يشاء فإذا دعا أحدكم فلا يرد يديه حتى يمسح بهما على وجهه و رأسه.» کافی، ج ۲، ص ۴۷۱.



طلب مغفرت در سحرگاه

پنج مسئله دیگر را مطرح می‌کند، بندگان من این‌ها هستند: ﴿الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَاتِلِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾^۱ من این چهار تایی قبلی را کار ندارم، چون آنها را باید دانه دانه توضیح مفصل برایتان بدهم؛ اما این پنجمی که بندگان من یک کارشان طلب مغفرت در هنگام سحر است. نمی‌گوییم بلند شوید و نماز شب بخوانید. همه حال نماز شب را ندارند، خیلی‌ها هم اهل مستحبات نیستند.

اما پنج دقیقه مانده به اذان صبح، اگر اذان ده دقیقه به پنج است، شما یک ربع به پنج بلند شو و در رختخواب بنشین. زن و بچه هم که خوابند. یک ذره گردنت را کج کن و بگو خدایا! من گذشته خوبی نداشتم، من پرونده قابل قبولی ندارم، سحر است و هنوز فجر ندمیده‌است، عالی‌ترین ساعت است، بهترین لحظه است، خدایا! من را بیمارز، گوش نمی‌دهد؟ یعنی شما از رختخواب گرم بلند شدی و نشستی گردن کج کردی، یک کامیون پول نمی‌خواهی، دویست میلیون متر زمین نمی‌خواهی، نشستی و گردنت را کج کردی به او می‌گویی من بنده خوبی نبودم. می‌گویی: من نمی‌توانستم نمک تو را نخورم، نمی‌شد که یک عمری گشنه که می‌مردم. نمی‌توانستم نمکت را نخورم. خوردم اما نمکدان شکستم، بنده باوفایی نبودم. فکر می‌کنید قبول نمی‌کند؟ نمی‌بخشد؟



جلسه پنجم

وضعیت هدایت یافتمگان در این

دنیای و به هنگام مرگ

در دنیا متوقف شدن کنار نعمت‌ها به این معنا و تبدیل نکردن نعمت‌ها به عمل صالح و کار خیر، به صلاح انسان نیست. توقف در نعمت‌ها کار حیوانات است. قرآن مجید بخشی از نعمت‌ها را هم می‌فرماید که مورد بهره‌برداری حیوانات است. اما حیوانات در همین چهارچوب بودند و هستند.

توقف در نعمت

هیچ نوعی از حیوانات در این عالم از وضعی که اول کار داشتند به وضع دیگر انتقال پیدا نکردند. از میلیاردها سال پیش به هر گونه‌ای که بودند، الان نیز به همان گونه هستند. آن‌هایی که فقط تا نعمت‌ها جلو می‌آیند، یک راهی را می‌پیمایند که برای به دست آوردن ابزار معیشت است. از آنجا به بعد جلوتر نمی‌روند، در ارزیابی پروردگار «کالانعام» هستند، یعنی چه که «کالانعام» هستند؟ یعنی آنها از این چهارچوب تغییری پیدا نمی‌کنند. این‌ها هم نمی‌کنند.

درست به کار گرفتن نیرو

قرآن راهنمایی می‌کند که این مدتی که در دنیا هستید، این مجموعه نعمت‌هایی که در اختیارتان است را تبدیل بکنید. ما ناچار هستیم از خوراکی‌ها استفاده کنیم. به زبان امروزی‌ها



انرژی‌ها را می‌خورد و یکی دو ساعت بعد ضعفش جبران می‌شود. چه می‌شود؟ می‌شود قوی و نیرومند، حالا قرآن می‌گوید این نیرو را در کوشش‌های مثبت به کار بگیرید.

تقسیم نیرو در زندگی

اینکه غصه‌ای ندارد اگر انسان این نیرو را هشت ساعت به تقسیم امیرالمومنین علیه السلام صرف کار درآمدی بکند، خوشحالی هم دارد، چرا؟ چون دنبال مال حلال رفتن اطاعت از امر خدا و عبادت است. نگرانی ندارد.

معاش

شخصی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: شما که می‌آیید خیلی آخرتی می‌شویم و دیگر از همه تعلقات می‌بریم و یک آدم آخرتی درجه یک می‌شویم. از پیش شما که می‌روییم در مغازه، دیگر آنجا آخرتی نیستیم و آنجا پولی هستیم و می‌خریم و می‌فروشیم، آیا ما در عمرمان ضرر می‌کنیم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: این پولی که درمی‌آوری و وقت می‌گذاری و زحمت می‌کشی، برای چه می‌خواهی؟ گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله شما به ما یاد دادید یک مقداری را برای معاش زن و بچه، یک مقداری را برای سفرهای زیارتی که اسم حج را برد، یک مقداری را انفاق، صدقه و کمک. فرمودند: این هم که آخرت است. اشتباه کردی که دنیاست. یعنی یک مومن مغازه‌اش، خرید و فروشش و خورد و خوراکش آخرت است. البته اگر مردم مومن واقف به این حقایق بشوند، دغدغه و اضطراب ندارند؛ چون گاهی انسان می‌نشیند و فکر می‌کند به اشتباه که عمرم را تلف کردم. نه! اگر عمر در مسیر دستور پروردگار هزینه بشود، تلف نشده‌است، دادگاه هم ندارد.

۱. قَالَ صَلَّى: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يُرْمُ مَعَاشَهُ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَدُنَيْهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ وَ لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثِ مَرَمَةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ أَوْ لُدَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ»، نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۹۰.



سوالات از خطاکاران

انسان اوج بیشتری که پیدا بکند، قیامت هیچ حساب و کتابی ندارد. ما در قرآن می‌خوانیم که یک عده‌ای به غیر حساب هستند، یعنی کاری به کارشان ندارند. از اول در دنیا صاف زندگی کردند و صاف هم وارد عالم آخرت شدند. انحرافی نداشتند که حالا بخواهند ازشان بپرسند چرا؟ سوالات قیامت برای خطاکارهاست، برای اشتباهات و خرابکاری‌هاست.

اعمال خوب مورد سوال قرار نمی‌گیرند

اما هیچ وقت در قیامت من و شما را دعوت به دادگاه نمی‌کنند که بگویند شما چرا هفتاد سال نماز خواندید. این که سوال ندارد. چرا روزه گرفتید و چرا کار خیر کردید، چرا از خوف خدا گریه کردید، چرا برای ابی‌عبدالله علیه السلام عزاداری کردید؟ اینها که مورد سوال نیست. همیشه سوالات خود ما از زن و بچه‌مان یا رفیق‌مان یا مردم، برای اشتباهات و انحرافات است. چرا کاری که نباید می‌کردی را کردی؟ چرا دروغ گفתי؟ چرا بد گفתי؟ چرا بداخلاقی کردی؟ هیچ وقت ما از کسی نمی‌پرسیم چرا خوش اخلاقی کردی و چرا مهربانی کردی؟ چرا مشکل کسی را حل کردی؟ این را باید بدانیم که سوالات قیامت در چه رابطه‌ای است. وقتی برایمان روشن شد، کارمان اگر در دنیا اطاعت از خدا باشد، نسبت به قیامت خیلی آرامش داریم. راحت و بی‌دغدغه هستیم.

هبوط کردن انسان‌ها

نمی‌دانم این آیه را چه مقدار شنیدید. خیلی آیه جالبی است. وقتی که خلقت آدم به پایان رسید و گفتگوی پروردگار با ابلیس تمام شد، خداوند متعال به ملائکه فرموده بود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱ این‌ها همه باید می‌آمدند و روی زمین زندگی را شروع می‌کردند،

۱. بقره: ۳۰.



اگر جای دیگر بودند، به همه آنهاپی که باید می آمدند در زمین زندگی می کردند؛ یعنی روزگار اول خطاب رسید: «فَلْتَأْهَبُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ»^۱ شما از این مقامی که هستید باید روی زمین بروید، امر شد بروید، زندگی را که در زمین خواستید شروع بکنید و راهنمایی من برایتان خواهد رسید که چگونه زندگی کنید، هدایت به چه؟ شما بروید. راهنمایی من می آید. راهنمایی به چه؟ به یک زندگی آسان، خوب پاک و سالم.

ترسی برای هدایت یافتگان نیست

بعد می فرماید، اینجای آیه خیلی مهم است: «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ» چه کسی؟ هر کسی اعم از مرد و زن و پیر و جوان، از هدایت من پیروی کند، «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲ هیچ ترسی بر او نیست، خب معنی ندارد. من اگر آدم خوبی هستم و اگر درستکار هستم، در یاد قیامت اوقات خودم را تلخ کنم؟ خدا که می گوید «من تبع هدای فلا خوف علیهم»، که بترسند که حالا وقت مرگ چه کارم می کنند؟ با آدم های خوب در وقت مرگ خوب رفتار می کنند. چه کارشان می کنند.

ترساندن ظالم در قیامت

یک سری نکاتی است که باید از ذهن ما خارج بشود؛ یعنی یک آدم خوب که می خواهد بمیرد، هیولا در مقابلش ظاهر می شود که با وحشت سنگین جان بدهد؟ این که ظلم است، ترساندن، ظلم است. نیست؟ در روایاتمان داریم: «من اخاف مومنا اخافه الله یوم القیامه»^۳ هر کسی مومنی را بترساند، قیامت خدا شدید او را می ترساند. ترساندن ظلم

۱. بقره: ۳۸.

۲. بقره: ۳۸.

۳. «من نظر إلى مسلم نظرة يخيفه بها من غير حق أخافه الله يوم القيامة.» نهج الفصاحة، ص ۷۴۶.

مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۵۳.



است، می‌گوید ترساندن جریمه و کیفر دارد، جریمه‌اش این است که بنده مومنم را بترسانی، می‌ترسانمت. ترس قیامت هم با اینجا قابل مقایسه نیست.

ترساندن ظلم است

ترساندن ظلم است: ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۱ خدا ظالم به بندگان نیست، بنده یعنی آدم مومن، متدین، آسان‌گیر، خوب و درستکار، وقت مردن برای چه او را بترسانند؟ چه علتی دارد؟

امنیت انسان‌های خوب

می‌گوید ملائکه وقتی می‌آیند جان انسان‌های خوب را بگیرند، به این‌ها برای ورود به عالم بعد خوش‌آمد می‌گویند و بهشان می‌گویند: امنیت شما تامین است. آیه برای قیامت نیست و در مورد زمان مرگ است. این فکر اشتباه که مرگ عجب وحشتی دارد برای چه کسی است؟ غیر از قرآن مجید مطالبی در این زمینه در روایات داریم.

قافله به طرف مرگ می‌رود

در همین سفر کربلا وقتی ابی‌عبدالله علیه السلام بیدار شد، روی اسب و فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون» بغل دستشان علی اکبر علیه السلام بودند، عرض کرد: بابا! کلمه استرجاع به زبان جاری کردی، یعنی مسئله مرگی در پیش است؟ فرمودند: بله مرگ در پیش است. چون الان روی زین اسب خوابم برد و خواب دیدم یکی گفت کل این قافله به طرف مرگ می‌رود؛ یعنی خبر داد عمر ما تمام است. یک چند روز دیگر ما هیچکدام در دنیا نیستیم.

برویم به کام مرگ

علی اکبر علیه السلام به پدر عرض کرد: «اولسنا علی الحق»، ما خوب نیستیم؟ پاک نیستیم؟ برحق نیستیم؟ درست نیستیم؟ «قال: بلی» فرمود: چرا پسر همه چیز ما درست است، به

۱. آل عمران: ۱۸۲.

بابا گفت: «اذن لا نبالی بالموت»^۱، برویم به کام مرگ. به همین راحتی است برای مومن. برزخش هم همینطور است و قیامت که دیگر از برزخ و وقت مرگ خیلی بهتر، راحت تر و امن تر است. این را خدا می خواهد. یعنی راحت ما و نترسیدن ما را می خواهد. «و لا هم یحزنون»، و غصه دار نبودن ما را می خواهد. من یک جور زندگی کنم که برای خودم، برای مرگم، برای برزخم، برای قیامتم، برای کار و کاسبی ام و برای عمری که هزینه کردم، غصه نخورم.

دوستدار سیدالشهدا علیهم السلام

یک وقت یک رفیقی پیدا کردم که از اولیاء خدا بود. برای تهران هم نبود، برای یکی از شهرهای دور بود. زندگی اش را جمع کرد و به تهران آمد. دقیق یادم نیست به واسطه چه کسی با او آشنا شدم که خانه اش هم دو تا خیابان بالاتر از همین حسینیه بود. همین جا هم از دنیا رفت. خیلی به او علاقه پیدا کرده بودم. تفاوت سنی مان هم زیاد بود، او نزدیک سی سال از من بزرگتر بود. اما امتیازات خیلی عالی داشت. یک امتیازش، با اینکه شهرستانی بود و خیلی جلسات تهران را ندیده بود، ولی نسبت به حضرت سیدالشهدا علیه السلام خیلی پرگریه بود. خیلی پرگریه بود.

ترس قطع شدن رابطه با ابی عبدالله علیه السلام

در یک رشته بسیار مهمی هم متخصص بود که یکی از مراجع بزرگ نجف درخواست کرده بود و گفته بود تو بلند شو امریکا برو. تمام خرج و مخارجت را می دهم. آنجا بروی امکان برایت باشد و تبلیغ دین کنی، نرفت. من بهش گفتم: چرا تشریف نبردید؟ بد نبود. خوب بود

۱. «فَقَالَ لَهُ يَا أَبَتِ لَا أَرَاكَ اللَّهُ سُوءًا أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ قَالَ بَلَىٰ وَ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ قَالَ فَإِنَّا إِذَا لَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحَقِّينَ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرٍ مَا جَزَىٰ وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ...»

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۸۲.



آنجا می‌رفتید تبلیغ دین می‌کردید. فرمود: خبر دارم که عده‌ای روحانی از ایران و عراق آنجا هستند، ولی من قبول نکردم بروم. گفتم: چرا؟ گفت: در واقع ترسیدم. شدید هم ترسیدم بروم آنجا و در کنار زندگی و تمدن امریکایی، رابطه‌ام با ابی‌عبدالله علیه‌السلام قطع بشود. گفتم نه نمی‌ارزد. این سفر به درد من نمی‌خورد.

زمان مرگ

ایشان یک استادی داشت که البته من آن استادش را از طلبگی در قم می‌شناختم. او هم یک فرد عجیبی بود. یک انسان خیلی والایی بود. مریض شد. آن وقت‌ها در قم وسائل پزشکی و دکترهای قوی نبود. به تهران آوردند، بالاخره هم فوت کرد. من به این دوستم که شاگرد او بود، تسلیت گفتم و ایشان برایم تعریف کرد و گفت: من وقت مردنش در خانه بالای سرش بودم. خوب عنایت کنید. همه پشیمانی‌ها، لحظه مرگ می‌آید و آدم از گذشته بد و اعمال بد ناراحت می‌شود.

پرونده کل زندگی

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرماید: وقت مردن، کل پرونده گذشته جلوی چشم آدم می‌آید. ^۱ تمام عمرش را مثل فیلمی که رد می‌شود می‌بیند. گفت: من بهش گفتم استاد چی میل دارید؟ دم مرگش، یعنی همان روز هم مرد. گفتم: چی میل دارید؟ دکتری دارویی، غذایی. زن و بچه‌اش هم بودند و می‌دانستند من شاگرد دلباخته‌اش هستم. گفت: میل دارم خداوند مهربان من را برگرداند و بگذارد سر پانزده سالگی، به همین شکلی که هفتاد سال تا حالا که هشتاد و پنج سالم است، راه را طی کردم، عین همین را دوباره طی کنم، یعنی از گذشته‌اش بسیار راضی بود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹ «سکرات الموت».

راضی از گذشته و گذر عمر

حالا قرآن مجید را ببینید: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ * لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ﴾^۱، اینها در قیامت، قیافه‌هایشان مثل گل اول سحرگاه است. از تمام عمر گذشته‌شان هم راضی هستند. ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ * لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ﴾

در توبه باز است

من اینجور هستم و شما هم همینطور، همه با هم، می‌گوییم بالاخره گذشته ما یک نقاط تاریکی هم در آن است. بالاخره گناهی، معصیتی و شهوت حرامی، بله هست، اینها باعث غصه و ترس نیست؟ برای ما نه، چرا؟ برای اینکه ما خبر شدیم از بچگی تا الان که در توبه باز است. چقدر در کمیل‌ها، عرفه‌ها، احیاءها، محرم‌ها، فاطمیه‌ها و در خلوت خودمان گریه کردیم. در نمازمان و در خلوت خانه‌مان، صدها بار به خدا گفتیم غلط کردیم و اشتباه کردیم. اینها که بخشیده شده‌است. مگر باید نسبت به گذشته‌مان هم در سرمان بزنیم؟ چیزی را که خدا گذشت کرده‌است خوشحالی دارد؛ نه در سر زدن، شادی دارد.

تغزیدن دوباره مومن

از ائمه علیهم‌السلام سوال شد مومنی که توبه می‌کند و توبه‌اش هم قبول می‌شود، ممکن است دوباره بلغزد؟ فرمودند: بله، گفتند: آقا این که توبه کرده و بخشیده هم شده‌است. دوباره اگر بلغزد چه؟ فرمودند: دوباره توبه می‌کند و دوباره می‌بخشد^۲، زندگی پاک و خوشحالی دارد.

۱. غاشیه: ۸ و ۹.

۲. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ ذُنُوبُ الْمُؤْمِنِ إِذَا تَابَ مِنْهَا مَغْفُورَةٌ لَهُ فَلْيَعْمَلِ الْمُؤْمِنُ لِمَا يَسْتَأْنِفُ بَعْدَ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ أَمَا وَ اللَّهُ إِنَّهَا لَيْسَتْ إِلَّا لِأَهْلِ الْإِيمَانِ قُلْتُ فَإِنْ عَادَ بَعْدَ التَّوْبَةِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ مِنْ

روایت حضرت رضا علیه السلام

این جمله را هم از حضرت رضا علیه السلام بگویم. البته یک روایتی است در پنج قسمت که خیلی روایت نابی است. من یک سال در خرم‌آباد این روایت را شب اول مطرح کردم. فکر کردم پنج قسمت روایت را بتوانم در جلسه خرم‌آباد تمام بکنم اما تمام نشد. قسمت اولش هم تمام نشد. یعنی روی جمله اول حضرت رضا علیه السلام تفسیری که گذاشتم تمام نشد. هر چند شبی که آنجا بودم را پر کرد.

بهترین بندگان خدا

اول روایت این است. دلم می‌خواهد اگر خدا توفیق بدهد، یک وقتی کل این روایت را توضیح بدهم و تفسیر بکنم: «سئل علیه السلام عن خيار العباد»: یک کسی به حضرت رضا علیه السلام گفت: آقا من بندگان خوب خدا را دلم می‌خواهد بشناسم. چه کسانی هستند؟ که حضرت پنج جواب دادند. فرمودند: این پنج خصلت در هر کس است او بنده خوب خداست. حالا لازم نیست سلمان باشد، مقداد باشد یا عمار باشد. آنها هم در حد خودشان بنده خوب خدا هستند و ما هم در حد خودمان بنده خوب خدا هستیم. حقی هم نداریم که خودمان را با آنها مقایسه کنیم. آنها یک ظرفیتی داشتند. پر کردند ظرفیتشان را و ما هم یک ظرفیتی داریم. پر می‌کنیم اگر سرش هم خالی ماند، روایات به ما گفتند: امیرالمومنین علیه السلام در قیامت سر خالی را پر می‌کند.^۱



→
الدُّنُوبِ وَ عَادَ فِي التَّوْبَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ أ تَرَى الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ يَنْدُمُ عَلَى ذَنْبِهِ وَ يَسْتَغْفِرُ مِنْهُ وَ يَتُوبُ ثُمَّ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ تَوْبَتَهُ فَلْتُ فَإِنَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ مَرَارًا يُدْنِبُ ثُمَّ يَتُوبُ وَ يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ فَقَالَ كُلَّمَا عَادَ الْمُؤْمِنُ بِالْإِسْتِغْفَارِ وَ التَّوْبَةِ عَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَغْفِرَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ... وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ فَإِيَّاكَ أَنْ تُقْنَطَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ...» الكافي، ج ۲، ص ۴۳۴.

۱. «... وَ إِنَّ نَقَصُوا شَيْئًا أَتَمَّهُ لَهُمْ...» الكافي، ج ۱، ص ۱۷۸.

کار خیر خوشحالی می آورد

به ما نگفتند سلمان و ابوذر شو. مگر ما ظرفیتمان مثل آنهاست؟ آنها هم ظرفیتشان مثل ما نبود لذا مثل ما نشدند بالاتر رفتند، اگر آنها هم هم ظرفیت ما بودند، مثل ما می شدند و آدم های خوبی بودند. اولین خصلت را حضرت ﷺ فرمود: «اذا احسنوا استبشروا...»، اینها کار خیر که می کنند عبادت، خدمت، انفاق، صدقه شرکت در مجلس علم، گریه، شاد می شوند، شاد می شوند یعنی مغرور می شوند که من هستم؟ نه شاد می شوند که خدا را اطاعت کردند. لذت می برند که بدهی به خدا ندارند. «استبشروا»، خوشحال می شوند، حالا اگر خوبی ها در کل طول عمر باشد، خب آدم از عمر گذشته اش خوشحال می شد. وقت مرگ هم با شادی می میرد.

تعجب روح

در روایت دیدم که زن و بچه آدم که دور و بر رختخواب آدم هستند و آدم دارد می میرد، آنها دارند می زنند در سرشان گریه می کنند و داد می کشند. این آقا یا این خانم هم روحش از بدن می رود. روح که جدا می شود به این کسانش می گوید: من که جای بدی نرفتم. پیش کس بدی نرفتم، چرا گریه می کنید؟ خدا که من را قبول کرده و من که وارد رحمت خدا شدم. برای چه شما گریه می کنید. تعجب می کند روح میت. این وضع خودش را می بیند. آنها هم نمی بینند. تعجب می کند یعنی انگار می خواهد بگوید ای کاش می دیدند که من چقدر زیبا مردم و اینجا هم وضعم چقدر خوب است. اینها برای چه گریه می کنند.

نتیجه هدایت خدا در زندگی انسان

هدایت خدا برای زندگی درست آمده است. ما اگر درست زندگی کنیم، نگرانی، دغدغه، ترس و غصه نخواهیم داشت. دشمن می گوید؛ این را دیگر ائمه ﷺ ما نقل نکردند، دشمن

۱. «سُئِلَ عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ فَقَالَ ﷺ: الَّذِي إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبَشَرُوا وَ إِذَا أَسَاءُوا اسْتَغْفَرُوا وَ إِذَا أُعْطُوا شَكَرُوا وَ إِذَا ابْتُلُوا صَبَرُوا وَ إِذَا غَضِبُوا عَفُوا.» تحف العقول، ۴۴۵.

جلسه پنجم / وضعیت هدایت یافتگان در این دنیا و به هنگام مرگ

می‌گوید: روز عاشورا ساعت به ساعت که می‌گذشت چهره ابی‌عبدالله علیه السلام برافروخته‌تر می‌شد. اینقدر درون آرام و از کارش خوشحال بود که برافروخته‌تر می‌شود. لحظه به لحظه شادتر می‌شد. این را هم از امام صادق علیه السلام بشنوید و حرفم تمام، حضرت علیه السلام می‌فرماید: تیزی خنجر شمر که روی گلو آمد، ایشان تبسم کرد، با خنده کار را به پایان برد و با خوشحالی، شاد رفت.

خب با خدا زندگی کنیم، با حسین علیه السلام زندگی کنیم، بهترین زندگی است.



جلسہ ششم

مومن و تقوا

انسان‌ها یا عمر خود را به گناه و آلوده بودن به فرهنگ ابلیس گذراندند، یا عقل به خرج دادند و هدایت الهی را قبول کردند و همه عمر را به درستی و صدق و به سلامت به پایان بردند.

با هدایت به سر بردن عمر

عاقبت گروه اول را در دو جلسه شنیدید. عاقبت گروه مومن و هدایت‌پذیر را، به صورت ترجمه آیه از آیات سوره مبارکه آل عمران شنیدید. عمر را به هدایت به سر بردن، معنی‌اش نعمت‌های الهی را در عبادت و خدمت هزینه کردن است. پروردگار نقشه داده و طرح داده‌است، با بدنتان، با اعضا و جوارحتان، با مالتان، با آبرویتان و با قدرتان، این‌گونه عمر بگذرانید. همه این‌ها را هزینه عبادت به معنای عام کنید. نه فقط به معنای نماز و روزه، هر قدم مثبتی حتی کم یا زیاد، که هماهنگ با طرح پروردگار باشد و پشتوانه‌اش هم ایمان باشد، این عبادت است.

شرط ایمان

ایمان حتما باید لحاظ بشود. اگر شخص بی‌دینی، یک عمر کار خوب انجام بدهد، عبادت که انجام نمی‌دهد. بی‌دین اهل عبادات به معنای خاص نیست یعنی اهل نماز و روزه و واجبات



دیگر. اما اگر همش قدم خیر بردارد، از اول اعلام شده که این قدم‌های خیر از غیر از مومن پذیرفته نیست. پروردگار عالم در قرارداد با انسان آزاد است. از اول اینجور قرار داد بسته‌است که من تمام خوبی‌های تو را به شرط ایمان قبول می‌کنم. که خدا را باور داشته باشد و انبیا را باور داشته باشد، به قرآن ایمان داشته باشد، قیامت را باور داشته باشد. خب آزاد است در این قرارداد. کسی فردای قیامت نمی‌تواند بگوید من تو را قبول نداشتم، یعنی همه کارهایم خوب بوده‌است، این مردود است.

امتیاز مومن

چون به قرارداد و عهد خدا پایبند نبوده، اما آدمی که مومن است، امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: هم عملش قبول است و هم لغزش‌هایش آمرزیده می‌شود.^۱ این امتیاز را مومن دارد.

کار خوب شخص بی دین

اما در مورد بی‌دین حضرت علیه السلام می‌فرماید: نه خوبی‌هایش قبول است و نه گناهانش آمرزیده می‌شود.^۲ روشن هم هست آدم بی‌دین که توبه نمی‌کند. توبه از ویژگی‌های اهل خداست، خب کسی که اهل خدا نیست از گناهانش در پیشگاه چه کسی می‌خواهد توبه کند؟ خدا را که باور ندارد پس این که حضرت علیه السلام می‌فرماید: مردم بی‌دین گناهانشان

۱. «يُتَوَقَّى الْمُؤْمِنُ مَغْفُورًا لَهُ ذُنُوبُهُ...» المؤمن، ج ۱، ص ۳۳. ر. ک کافی، ج ۲، ص ۲۴-۲۵.
«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ عَنْ قَاسِمِ بْنِ شَرِيكِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: الْإِسْلَامُ يُحَقِّنُ بِهِ الدَّمَّ وَ تُؤَدِّي بِهِ الْأَمَانَةَ وَ تُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ وَ التَّوَابُ عَلَى الْإِيمَانِ.»
کافی، ج ۲، ص ۲۵.

۲. آیه شریفه ۱۸ ابراهیم می‌فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الصَّلَاةُ الْبَعِيدُ»؛ اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی؛ آنها توانایی ندارند تا کمترین چیزی از آنچه را انجام داده‌اند، به دست آورند؛ و این همان گمراهی دور و دراز است.



بخشیده نمی‌شود، به این دلیل است که توبه ندارند، اعمال خوبشان هم قبول نمی‌شود، چون عبادت حساب نمی‌شود. چون خدا را که قبول ندارند. عمل باید عبادت باشد، حالا به معنی عام، یعنی مومن هر قدم مثبتش عبادت است. عبادت مریض، آب دادن به تشنه، پوشاندن برهنه، حل کردن مشکل مردم، خوش اخلاقی با مردم، این‌ها همه عبادت است و نمازهایش و روزه‌هایش. این قبول است. گناهایش هم مورد بخشش قرار می‌گیرد، چون مومن است بالاخره به زبانش هم لازم نیست؛ همان در دلش که از اعمال لغزشی، پشیمان بشود آمرزیده است.

پشیمانی مومن از لغزش

امیرالمومنین علیه السلام یک جمله دارند در این زمینه: «الندم توبه^۱»، پشیمانی مومن توبه است، دیگر لازم نیست به زبان جاری کند یا ناله بزند و گریه کند و فریاد کند. همین که در دلش از لغزش یا لغزش‌هایی که داشته پشیمان است، آمرزیده است.

نماز مومن به منزله توبه

پروردگار عالم یک امتیاز دیگر هم به مومن داده‌است. که هم در قرآن است هم در روایات، یک کسی یک لغزش‌هایی داشته‌است. از هفت صبح تا دوازده ظهر خدایی نکرده به نامحرمی نگاه کرده، دروغی گفته و حرف زشتی زده‌است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: وقتی وارد نماز واجب می‌شود، آن نماز کفار گناهان ساعت‌های گذشته‌اش است. یعنی خود نماز هم به منزله توبه حساب شده‌است.^۲

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۴۶.

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله از یاران خود سؤال کرد: «لو كان على باب دار الحد كم نهر و اغتسل في كل يوم منه خمس مرات اكان يقي في جسده من الدرن شيء؟ قلت لا، قال: فان مثل الصلاه كمثل النهر الجاري كلما صلي كفرت ما بينهما من الذنوب؛ اگر بر در خانه یکی از شما نهری از آب صاف و پاکیزه باشد و در هر روز پنج بار خود را در آن شستشو دهد، آیا چیزی از آلودگی و کثافت در بدن او می‌ماند؟».

اهل هلاکت

چنین مردمی که متواضعانه هدایت خدا را قبول کردند، چون و چرا نکردند، سینه سپر نکردند. آن کسی که اهل چون و چراست، رابطه خوبی با خدا ندارد. آن کسی هم که سینه سپر می‌کند در برابر حق، هلاک می‌شود. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «من ابدأ صفحة للحق هلك»، آن کسی که سینه سپر می‌کند که نه من دینت را قبول ندارم، قرآنت را قبول ندارم، پیغمبرانت را قبول ندارم، عبادت را قبول ندارم؛ این اهل نابودی است، اهل هلاکت است.

جوان زیبا

اما مثل من و شما که متواضعانه هدایت را قبول کردیم و از اول جوانی هم در همین مسیر حرکت کردیم، لغزشی هم داشتیم، عاقبتمان چه خواهد شد که سعی کردیم نعمت‌های الهی را تبدیل به گناه نکنیم؟: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا^۲ مَا اهل تبدیل نبودیم، که با قیافه‌مان گناه بکنیم. خیلی‌ها گناهانشان برای قیافه‌شان است. قیافه زیبا و جذابی دارد. به سراغش می‌آیند، به قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: جوان است و جمال دارد. چهار تا دختر و زن دنبالش می‌افتند و خرجی هم برایش ندارد که بخواید تا پایان کار دنبال این دخترها و زنان برود. ولی این جوان جمال دار وقتی زنان و دختران دعوتش می‌کنند به گناه، یک کلمه جوابشان را می‌دهد، این روایت را هم اهل سنت نقل کردند هم در کتب شیعه نقل شده‌است، آن‌ها در مستدرک حاکم نیشابوری نقل کردند و ما هم در کتاب‌های

→

در پاسخ عرض کردند: نه. فرمود: «نماز درست همانند این آب جاری است، هر زمان که انسان نمازی می‌خواند گناهی که در میان دو نماز انجام شده است از میان می‌رود» حر عاملی، محمد بن حسن،

وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۷.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۸۸.

۲. ابراهیم: ۲۸.



مهم روایتی مان نقل کردیم. خوشگل است، خوش قامت است، خوش تیپ است و نامحرممان دچارش می‌شوند، گرفتارش می‌شوند، اسیرش می‌شوند و دعوتش می‌کنند.

ویژگی بنده بودن

پیغمبر ﷺ می‌فرماید. در جواب این‌ها می‌گوید: «انی اخاف الله» نه من نمی‌توانم با بودن خدا جواب شما را بدهم، من بنده هستم، من نمک‌خور و نان خور خدا هستم، من لحظه به لحظه عمرم را خدا تداوم می‌دهد، من هر نفسم با اراده خدا بیرون می‌آید و فرو می‌رود. نه! من همه چیزم برای خداست و نمی‌توانم مال خدا را با شما معامله بکنم.

در سایه رحمت خدا

می‌گویند زن هم ندارم، شهوتی هم که دارم و غریزه جنسی هم که دارم، این هم ملک خداست. من نمی‌توانم با تو معامله کنم که نعمت خدا را کجا ببرم، تبدیلیش کنم به جهنم؟ به زنا؟ به گناه دیگر؟ نه، من ملک خدا را خرج امور ضد خدا نمی‌کنم. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: این جوان وقتی در روز قیامت وارد محشر می‌شود، در سایه رحمت خداست. آن روزی که جز سایه رحمت خدا سایه‌ای وجود ندارد. این معنی طی کردن راه عمر، هماهنگ با هدایت پروردگار است.

۱. «أَخْبَرَنَا الْخَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ مَيْبِيعٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُصْعَبٌ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَوْ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ إِمَامٌ عَادِلٌ وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ رَجُلٌ قَلْبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِالْمَسْجِدِ إِذَا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ وَ رَجُلَانِ كَانَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاجْتَمَعَا عَلَى ذَلِكَ وَ تَفَرَّقَا وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ حَسَبٍ وَ جَمَالٍ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا يَتَصَدَّقُ بِمِثْلِهِ.»

الخصال شيخ صدوق، ج ۲، ص ۳۴۲.

عاقبت بنده پشیمان

به گناه نه گفتن، یک کلمه است. خب عاقبت این جمعیت چیست؟ یعنی عاقبت شماها، که یک عمری است همین‌گونه که گفتم زندگی کردید. چهار تا هم لغزش داشتید. بالاخره ما بنده اکرم الاکرمین هستیم، بنده ارحم الراحمین هستیم. یقیناً برای چهار تا لغزشمان با توجه به اینکه مومن هستیم و پشیمانی هم به سراغمان می‌آید، خدا ما را جریمه نخواهد کرد. حالا عاقبت خودمان را ببینیم چه می‌شود. در آینه قرآن خودمان را نگاه کنیم.

معنی تقوا

برای آن بندگانی که دعوت به گناه را پاسخ ندادند. یا دعوت‌کننده هوای نفس خودشان بوده، یا دعوت‌کننده یک گمراهی، ضالی و یک شیطان انسی بوده‌است، البته تلخ هم هست جواب این دعوت‌ها را ندادن؛ چون طبع آدم لذت‌خواه است؛ یعنی همه مردم عالم دلشان می‌خواهد خوش باشند، لذت ببرند. ولی تقوا یعنی این لذت را نخواستن؛ یعنی خود را در برابر لذت‌های معصیت حفظ کردن. تقوا یعنی خود نگه داشتن.

نه گفتن به گناه

چقدر هم این تقوا کار صورت می‌دهد. اولاً قرآن مجید می‌فرماید: این‌هایی که خودداری از گناه دارند، این‌ها قدرت تشخیص حق از باطل و بهشت از جهنم، راه از چاه و دوست از دشمن، برایشان پیدا می‌شود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا﴾^۱ یعنی تشخیص، فرق گذاشتن، «یجعل لکم فرقاناً».

ویژگی‌های تقوا

در فضای تقوا انسان حق را تشخیص می‌دهد، خیلی جالب است. میل به حق دارد، باطل را تشخیص می‌دهد و نفرت از باطل پیدا می‌کند. خوبی را تشخیص می‌دهد و میل پیدا

می‌کند، بدی را تشخیص می‌دهد و فراری می‌شود. این از آثار تقواست. یقین بدانید تقوا نورانیت ایجاد می‌کند.

یک اثر دیگر تقوا، دانش باطنی است. البته به اندازه تقوایی که حاصل می‌شود؛ یعنی به اندازه‌ای که من از گناه خودداری می‌کنم، یک جوشش‌های عجیبی در قلب و فکر انسان پیدا می‌شود که نمونه این جوشش‌ها در کلمات قصار و زیبای اولیای الهی است که در کتاب‌های معارف پر است.

جملات ملکوتی

یک جملات ملکوتی که راهنمای انسان است. یا به زبان شعر در قلبشان جاری شده یا به زبان نثر جاری شده‌است، تمامش هم میوه تقواست: «**وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ**»، شما اگر تقوا به خرج بدهید خود من به شما تعلیم می‌دهم، اگر تقوا به خرج بدهید.

علم تقوایی

در قم با شخصی سلام علیک داشتم که از دنیا رفته‌است. عالم وزینی بود. ایشان بیشتر هفته‌ها را تا آخر عمرش، در چهارشنبه‌ها بعدازظهر، درس که تمام می‌شد، می‌رفت مشهد و غروب جمعه برمی‌گشت که صبح ساعت ده شنبه سر درسش باشد. با ماشین هم می‌رفت. با یک مردی سی سال پیش در سبزوار آشنا شدم که هنوز هم هست. یک آدم الهی و ملکوتی بود. آن بزرگواری که در قم بود، زیارتش تمام می‌شود. یک روز انگار تعطیل اضافه بوده‌است. با خودش می‌گوید سبزوار پیاده شوم و دیدن آن شخص بروم. او را می‌شناخت. خود من در جریان این قضیه قرار گرفتم. ده شب سبزوار بودم و خانه ایشان بودم، خانه این مرد الهی. ایشان از مشهد آمد و نهار پیش این مرد خدا بود گفت: من پنج بعدازظهر بلیت دارم و می‌خواهم برگردم قم. ایشان فرمود: برنگرد قم، امشب بمان. گفت: باید بروم. گفت: خواهش من را بپذیر و بمان. گفت: نه من عذر دارم و باید بروم. گفت: مانعی ندارد. هیچ مانعی ندارد.

ایشان از اتاق که رفت بیرون تلفن کرد به گاراژ. گفت: یک چنین آدمی با این نشانه‌ها می‌آید. بلیت بهش نفروشید. این شخص خیلی مورد توجه مردم است؛ یعنی حرفش را صددرصد قبول می‌کنند. ایشان هم خداحافظی می‌کند و یک گاراژ آن وقت بیشتر نبود. می‌رود دفتر گاراژ و می‌گوید: بلیت می‌خواهم. می‌گویند نداریم. می‌گوید: من کار دارم. می‌گویند: به ما ربطی ندارد، شما مگر نمی‌خواهی سوار اتوبوس بشوی؟ ما جا نداریم. یک جا داشتیم که تا هفت، هشت دقیقه پیش، صندلی پنجم و ششم را هم فروختیم. گفت: یک چهارپایه بدهید. من وسط ماشین می‌نشینم. گفتند: پلیس ایراد می‌گیرد. ایشان هم برگشت. این مهماندار به او گفت: تشریف نبردید؟ گفت: بلیت نبود. انشاءالله صبح زود با ماشین‌ها می‌روم. اتوبوس آن شب هم راه افتاد و تصادف کرد و صندلی پنجم و ششم، هر دو مسافرش مردند. یعنی اگر ایشان جلویش را نگرفته بود و رفته بود، همان صندلی را گرفته بود و از بین می‌رفت. بیست سال بعد از این جریان هم زنده بود. این علم تقوایی است. از این موارد من زیاد دارم که در عمرم دیدم.

نیروی تقوا

ترک گناه این علم را عبادات خیلی برای ما نمی‌تواند بسازد، این نیروی تقواست؛ یعنی هر چه آدم از هر گناهی که پیش می‌آید، فاصله می‌گیرد، به خدا نزدیکتر می‌شود. هر چه آدم به خدا نزدیکتر بشود، نور، الهام بیشتر، فکر بهتر و دانش دیگری برایش پیدا می‌شود.

نتیجه خالص شدن چهل شبانه روز برای خدا

پیغمبر اکرم ﷺ بنا به نقل اصول کافی در جلد دوم، یک مطلب خیلی مهم‌تری دارند. می‌فرمایند: «من اخلص لله اربعین صباحا جرت من قلبه علی لسانه ینابیع الحکمة»^۱، کسی

۱. «و یأستاده قال رسول الله ﷺ : ما أخلص عبداً لله عز و جل أربعين صباحاً إلا جرت ینابیع الحکمة

من قلبه علی لسانه». عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۶۹



که چهل شبانه روز، فرقی نمی‌کند مرد یا زن باشد، هیچ فرقی نمی‌کند. چهل شبانه روز برای خدا خالص باشد، تمام حرکاتش بشود لله، حتی پلک به هم زدن؛ بعد از چهل شبانه روز چشمه‌های علم استوار از قلبش بر زبانش جاری می‌شود.

علم سلمان

می‌دانید سلمان چند سال با پیغمبر ﷺ بوده است؟ ۹ سال، یعنی اوائل سال دوم هجرت به مدینه آمده، پیغمبر ﷺ را دیده است و دهم هجرت هم پیغمبر ﷺ از دنیا رفتند. کار این مرد در تقوا به جایی رسید که پیغمبر ﷺ درباره علمی که به اوست عطا شده بود، فرمودند: دریایی است که نمی‌شود آبش را کشید. تو همی سطل بینداز و بکش از این علم و هر چه می‌خواهی مصرف کن. «بحر لا ینزف»^۱، اینقدر آدم ظرفیت دارد و این تقوا را بیش از هر چیزی قدر بدانید. این هم یک نتیجه تقوا.

سود تقوا

و اما سود دیگر تقوا، یک سود آخرتی هم بگویم. این‌ها که دو سود دنیایی بود. ظاهراً اگر آیات تقوا را جست‌وجو کنیم، تقوا دوازده منفعت دارد. دو سود آخرتی را بگویم، چون دو سود دنیایی را گفتیم.

جایگاه بهشت و جهنم

همه انسان‌ها باید از مسیر جهنم رد بشوند. طرح قیامت اینطور است. بهشت در سدره المنتهی است که نمی‌دانیم کجاست و چیست. جهنم پیش از بهشت است. بهشت بعد از دوزخ است. این‌ها روبروی هم نیست که جهنم در غرب قیامت باشد و بهشت هم در شرق قیامت، یا بهشت در شمال قیامت و جهنم در جنوب قیامت. جایشان با هم فرق دارد.

۱. «سَلْمَانُ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ، وَ كُنْتُ لَا يُنْفَدُ، سَلْمَانٌ مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يَمْنَحُ الْحِكْمَةَ وَ يُؤْتِي الْبُرْهَانَ...»

الاختصاص ج ۱، ص ۳۴۱.

در دو عالم هستند. جهنم را می‌گویند که در همین زمین است. بهشت در ستاره‌ای است به نام "سدرۃ المنتهی" که خود بهشت پهنایش از کل آسمان‌ها و زمین وقتی که محاسبه بشود فراگیر است: ﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾^۱ اما جایش در آن ستاره سدرۃ المنتهی است. آن ستاره چقدر بزرگ است که بهشت در آن ستاره است. قرآن آدرس داده ﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى﴾^۲ یک جهان است.

به زانو افتادگان

آن‌هایی که روی زمین هستند و در قیامت می‌خواهند بروند به بهشت، باید از جهنم عبور بکنند. پروردگار می‌فرماید: ﴿وَتَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا﴾^۳ مردم مجرم فاسق بدکار، به محض اینکه قدمشان را می‌گذارند در جهنم، ساق پایشان از پشت بسته می‌شود به پشت رانشان می‌چسبد و تا در جهنم به همین حالتند؛ یعنی پاشنه پا به آخر پشت ران می‌چسبد و طول پا به طول ران می‌چسبد. یعنی به زانو درآمدن "جثیا"، آن‌ها می‌مانند. یاری هم ندارند که نجاتشان بدهند.

نجات افراد باتقوا

﴿يُرْتَجَى الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾^۴ اما آن‌هایی که در دنیا دعوت به گناه را گوش ندادند. گفتند: نه نمی‌خواهیم، درست است که امشب پول دو نان را ندارم که بخرم، اما این صد میلیون حرام را نمی‌خواهم و می‌روم آب می‌خورم و می‌خوابم. گاهی سراغ ماها هم می‌آیند. پول حرام سراغ همه می‌آید.

۱. آل عمران: ۱۳۳.

۲. نجم: ۱۴.

۳. ﴿يُرْتَجَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَتَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا﴾ مریم: ۷۲.

۴. مریم: ۷۲.



پول سنگین حرام

بیست سال پیش کسی آمد و به من گفت: شما یک نامه به من بده. من جنسی را در گمرک دارم که می‌خواهم برگردانم. من این را وارد کنم. گفتم چه نامه‌ای بدهم؟ گفت: به عنوان یک موسسه خیریه نامه بده. اگر این نامه را ببرم جنس را می‌دهند. اگر این نامه را بدهی، هشتصد میلیون تومان می‌دهم به شما برای کارهای خیر. بیست سال پیش بود. گفتم: من کار خیری ندارم. گفت: پول سنگینی است. گفتم: سبک و سنگین حالیم نمی‌شود. الان فقط آن چیزی که دل من را خوش می‌کند، این است که بلند شوید و تشریف ببرید.

گناه نکردن خرج ندارد

گناه نکردن که خرج ندارد، یک نه گفتن است. زنا نکردن خرج ندارد که جوان به آن دختر یا به آن زن بگوید نمی‌خواهم. پول حرام نگرفتنش هزینه‌بر نیست. نمی‌خواهم آقا. و همین‌ها به انسان نورانیت می‌دهد، همین‌ها انسان را در عبادت‌های عجیبی می‌کشد، همین کارهاست که نمی‌گذارد اشک چشمتان خشک بشود. همین‌هاست.

عاشق اهل تقوا

آن‌هایی که اهل تقوا بودند، پیش من سه پاداش دارند: ﴿لَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ﴾^۱ بهشت یک پاداش اهل تقواست، ازواج مطهره یک پاداش دیگر اهل تقواست، رضوان من الله یک پاداش دیگر اهل تقواست. به خدا قسم امتیاز اصلی این هفتاد و دو نفر، "نه" گفتنشان به گناه بود. چقدر خدا عاشق اهل تقواست. این مطلب را هم از قرآن برایتان بگویم لذت ببرید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾^۲، من عاشق اهل تقوا هستم. نمی‌گویند من معشوق اهل تقوا هستم. عکسش است، می‌گویند اهل تقوا معشوق هستند و من عاشق هستم.

۱. آل عمران: ۱۵.

۲. آل عمران: ۷۶.

ما را با رحمت حفظ کن

خدایا روزگار پرفساد است، زور ما هم کم است در مقابل این همه موج گناه و ماهواره، فقط می‌توانیم حرف امیرالمومنین علیه السلام را بهت بگوییم: «و احفظنی برحمتک»، خودت ما را نگه دار. ما نمی‌توانیم خودمان را نگه داریم. تو دست ما را بگیر. او هم می‌گوید: من این کار را می‌کنم. تو آمدی پیش من و گدایی می‌کنی که دستت را بگیرم، می‌گیرم. با رحمتم حفظت می‌کنم.



جلسه، مقسم

زندگی مومن در دنیا و آخرت

کلام درباره دنیا و مردم دنیا بود، که خود ما هم جزء همان مردم هستیم. از زمان حضرت آدم علیه السلام که زندگی در کره زمین شروع شده است، تا الان، برخورد مردم با دنیا به دو صورت و دو شکل بود.

فراموشی گروهی از مردم

گروهی از مردم به قول اهل دل، گول شکل ظاهر دنیا و متاع دنیا را خوردند. در این گول خوردن دچار فراموشی شدند. چه را فراموش کردند؟ تمام نعمتهایی که در اختیارشان قرار گرفت را تبدیل به لذت‌های نامشروع زودگذر کردند. بعد از مدتی هم خودشان قرآن مجید می‌فرماید: مانند برگ زردی شدند پیر و شکسته و انرژی‌ها را از دست داده و نیرو و قدرت را تمام کرده‌اند و نهایتاً هم خاشاک شدند.^۱ این تعبیر قرآن در آیه ۲۰ سوره حدید است. یعنی به باد رفتند و دفنشان کردند، متلاشی شدند و خاک شدند. این تا اینجای دنیایشان.

۱. «اعلموا انما الحیاة الدنیا لعب و لهو و زینة و تقاضی یتنکرو و تکاثر فی الاموال و الا ولاد کمثل غیث انجبت الکھار تبانه فتر یتهب فتره مصفرا فتر یتکون حطاما و فی الآخرة عذاب شدید و معقبة من اللو و رضوان و ما الحیاة الدنیا الا متاع العزور»

حدید: ۲۰.



عذاب سخت

در همان آیه می‌فرماید: ﴿وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾ زندگیشان عذاب سخت است. پایان آیه هم می‌فرماید: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾ زندگی دنیا برای این‌ها ابزار و وسائل و نعمت‌های فریبنده بود که گول خوردند. فکر کردند زندگی، خوشی و لذت همین است. یادشان هم رفت وقتی غرق این لذت‌ها و تبدیل نعمت‌ها به گناهان شدند، که مرگی و مردنی وجود دارد. تمام شدنی وجود دارد.

فراموشی مرگ

البته آن‌ها که نگاهی به قیامت هم ندارند؛ ولی پروردگار می‌فرماید بعد از مرگشان، طبق آیات سوره مومنون، برزخ وجود دارد. بعد از برزخ هم قیامت است. آن مسئله‌ای که برای ما خیلی مهم است که نباید دچارش شویم، فراموش کردن مرگ است؛ چون انسان وقتی مرگ را یادش برود، یک بقاء خیالی به او حاکم می‌شود.

در حال غفلت مرگ فرا می‌رسد

یاد مرگ که نیست. پس می‌گویید همش باید برای این زندگی جان بکنم، بکوشم، بدوم و جمع بکنم. یاد مرگ نیست و سرمایه‌اش دو هزار میلیارد تومان یا پنج هزار میلیارد تومان شده‌است. اهل غفلت هم هست. غافل که نمی‌آید مثل انبیا و ائمه علیهم‌السلام و اولیا خدا و شما کار خیر بکنند. پول‌ها هی روی همدیگر جمع می‌شود. در همان حال غفلت، قرآن می‌گوید: مرگشان می‌رسد و می‌میرند.

یکی به این‌ها بگوید این دو هزار میلیارد و این پنج هزار میلیارد تومان که به جا ماند و خودت مردی، الان به چه درد می‌خورد؟ الان که بدنت را گذاشتند در قبر و حشرات خوشحال هستند که یک سفره چرب و نرم جدیدی برایشان رسیده است؛ آن‌ها بدنت را می‌خورند ولی این پول‌ها به چه درد می‌خورد؟



عاقبت اموال و صاحبانشان در روز قیامت

اما مسئله پول‌ها را هم خدا می‌فرماید: «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ روز قیامت کل این پول‌ها تبدیل به گردنبند می‌شود. گردنبندی که فلز است. چون پول هم اصلش فلز است و طلا و نقره است. این گردنبند، «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا»^۲، در آتش جهنم، افروخته و سرخ می‌شود. آب هم نمی‌شود. می‌اندازیم گردنشان، کسی هم این گردنبند را از گردنشان در نمی‌آورد و می‌ماند. خب این چه دنیایی است؟ این یک دنیای غلط و زندگی اشتباهی است، این یک زندگی خلاف و خطایی است. این یک گروه از مردم.

ویران کننده لذات

یک گروه از مردم زندگی خوبی دارند. خانه دارند یا مستاجر هستند. ماشین دارند یا ندارند. مغازه دارند و بالاخره زندگی می‌کنند؛ یا به آسانی یا به سختی. ولی یاد مرگ هستند. این جمله از امیرالمومنین علی علیه السلام در نهج البلاغه است: «اذكروا هادم الذات»^۳، تا زنده هستید یادتان باشد که می‌میرید و آن‌هایی که یاد مرگ هستند، خیلی خوب زندگی می‌کنند. یک امتیازشان این است که همیشه وصیت‌شان نوشته و امضا شده و آماده شده است. از جوانی هم وصیت می‌نویسند.

بانک قیامت

من یک دوستی داشتم. فکر می‌کنم بیست بار با او همسفر بودم. آن وقت من بیست و هفت یا بیست و هشت سالم بود و او حدود هفتاد سالش بود. کراواتی هم بود. هفتاد سالش بود و

۱. آل عمران: ۱۸۰.

۲. «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»
توبه: ۳۵.

۳. الإمامُ عليٌّ عليه السلام: «أذكروا هادمَ اللذاتِ، و مُنَعَصَ الشَّهواتِ، و داعِيَ الشَّتاتِ، اذكروا مُفَرِّقَ الجماعاتِ، و مُباعدَ الأمنياتِ، و مُؤدِّيَ المَنياتِ، و المُؤدِّنَ بالبينِ و الشَّتاتِ.» نهج البلاغه، خطبه ۹۹. غرر الحكم ص ۲۵۷۵.

کراوات می‌زد. خیلی هم من دوستش داشتم. اولاً این بیست سفری که من با او بودم، دو ساعت مانده به نماز صبح بیدار بود و نماز شب می‌خواند و قرآن می‌خواند و گریه می‌کرد و مناجات می‌کرد. روزش هم چون وضع مالی او خوب بود چشمه خیر بود. تا نزدیک مرگش غیر از یک خانه که برای خانمش گذاشت، بقیه را با خودش برداشت و آن دنیا برد. یعنی پول‌های ایرانی را تبدیل به ارز قیامتی کرد و ریخت در بانک قیامت.

مومن به یاد مرگ است

این‌ها را کار ندارم. من از این آدم گناه ندیدم. سی سال با او معاشر بودم. در این سی سال، بیست سفر دور با او رفتم. بخشی از ایران و از شمال شرقی ایران تا جنوب غربی ایران. آن نکته‌ای که برای من مهم بود این است: شب که با همدیگر هر جا بودیم، شام می‌خوردیم، رختخواب می‌انداخت و خودش کاری به آنجایی که مهمان بودیم نداشت. اصلاً دوست نداشت مزاحم کسی باشد و کسی کاری برایش بکند. دو تا رختخواب یکی او و یکی من، آماده بودیم که دراز بکشیم و بخوابیم. به من می‌گفت: اگر صبح برای نماز بیدار شدی و دیدی من بیدار نشدم، آمدی بالای سرم دیدی که مردم، وصیت‌نامه‌ام در ساکم است. در همین شهر خودت من را بشور، همین جا هم یک قبر بگیر و من را دفن کن. این مومن است.

حالا به لباسش چه کار داری؟ یکی جلوی پیراهنش یک چیزی ندارد و یک کسی جلوی پیراهنش چیزی دارد که دکمه‌هایش پیدا نباشد. مهم نیست. انسان باید از گناه متنفر باشد، از خطا باید نفرت پیدا کند. این لباس، لباس عمومی مردم جهان است. ولی این مهم است که وصیت‌نامه‌ام در ساکم است، خودت هم من را غسل بده و دفن کن.

جان همه عاریتی است

یعنی مومن حتی در جوانی یادش است که باید برود و نمی‌ماند، ماندگار نیست. این جا خانه ثابت نیست و عاریتی است. جان ما هم عاریتی است. جان ما را هم می‌گیرند و نمی‌گذارند. برایمان بماند.



این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست روزی رخس بینم و جان را فدا کنم

مرگ رها نمی کند

همه این حرف‌ها، باز مقدمه بود برای یک مطلب و آن این است: کسی که توجه به این معنا دارد که یقیناً خواهد مرد...؛ همه می‌دانند که می‌میرند اما آن گروه مرگ را از یاد بردند، از بس که سرشان از پول و کار و لذت و گناه شلوغ است و در این شلوغی عجیب و غریب اصلاً یادشان نمی‌آید که مردند. مگر وقتی خدا یک تلنگر سرطانی، سخته قلبی و سخته مغزی بزند، تازه یادشان می‌آید باید بمیرند و نمی‌خواهند بمیرند. اگر پول دارند، می‌گویند زود ما را ببر آمریکا و اروپا معالجه بشوم. اگر پول به آن کلانی ندارند، باز هم دست و پا می‌زنند که برگردند، ولی مرگ نه ما را یادش می‌رود و نه ما را رها می‌کند.

زندگی خوش

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَلَأَ بِكُمْ نُورًا تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيَسْئَلُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱، و این زندگی چه زندگی خوشی است که آدم صاف و پاک باشد. بدهی نداشته باشد و مال مردم را نخورده باشد. ظلم نکرده باشد و حقی را پایمال نکرده باشد. خوش هم زندگی بکند.

مومن در دنیا نیز خوش است

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: مومن دو زندگی خوش دارد. خیلی جالب است. یکی در دنیاست و یکی در آخرت، مومن در دنیا هم خوش است؛ چون فشار روانی و وجدانی ندارد که مثلاً به یک سنی رسیده باشد و بنشیند گوشه اتاق و بگوید من در دوره عمرم چهل بار زنا کردم و بیست بار با زن شوهردار بوده‌ام و آخرش چه می‌شود؟ من میلیون‌ها تومان مال مردم را خوردم و الان ندارم پس بدهم. خب به عذاب گرفتار می‌شوند.

۱. جمعه: ۸



عذاب، علاج ندارد

یک پیرمرد هشتاد ساله یک بار به پیش من آمد. بعد از یک منبری در مسجدی، وقتی از منبر آمدم پایین، در خیابان بدو آمد دنبال و گفت: من در عذاب هستم. چه کار کنم، راه نجاتی هست؟ عذاب درون دارم. به او گفتم: چه عذابی؟ گفت: من الان هشتاد سالم است. شصت سال پیش، (این قضیه که می‌گویم برای چهل سال پیش است) من یک زن شوهرداری را فریب دادم و با او زنا کردم، بعد هم توبه کردم. اما شصت سال است دارم عذاب می‌کشم. خب این عذاب رد نمی‌شود. کار آخوند نیست. توبه کرده‌است و توبه‌اش هم قبول، قیامت هم جریمه ندارد، ولی عذاب را هیچ کس کاری نمی‌تواند بکند. علاج ندارد.

عمله خدا

اما حالا من و شما به یک سنی رسیدیم راحت هستیم، خوش هستیم. یواش یواش مریض می‌شویم و رو به رفتن می‌رویم، نگرانی نداریم و می‌گوییم ما در این دنیا به قول حضرت صادق علیه السلام به نقل کلینی در جلد دوم کافی: ما عمله خدا بودیم^۱. کارفرمای ما خدا بود، او دستور داد به ما این پول را بخور و این پول را نخور. این لذت را ببر و این لذت را نبر. اینجا برو و اینجا نرو. این حرف را بزن و این حرف را نزن. این منظره را ببین و این را نبین. ما هم عمله بودیم و می‌گفتیم چشم! کارفرما هر چه می‌گوید همان کار را انجام می‌دهیم.

حرف کارفرما مهم است

تازه یک کارفرمایی که می‌آید به بنا و کارگرس می‌گوید: این دیوار را بساز، اما به صورت محراب برایم بساز. ساخت دیوار صاف یک ماه طول می‌کشد. ساخت دیوار محرابی و

۱. «أُولَئِكَ عُمَّالُ اللَّهِ وَ مَطَايَا أَمْرِهِ وَ طَاعَتِهِ وَ سُرُجُ أَرْضِيهِ وَ بَرِّيَّتِهِ أُولَئِكَ شِيعَتُنَا وَ أَحِبَّتْنَا أَلَا هَا شَوْقًا إِلَيْهِمْ فَصَاحَ هَمَامٌ بُنْ عِبَادَةَ صَيِّحَةً وَ وَقَعَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ فَحَرَّكَوهُ فَإِذَا هُوَ قَدْ فَارَقَ الدُّنْيَا رَحْمَةً اللَّهِ عَلَيْهِ...»

نهج البلاغه، خطبه همام، رک، کافی، ج ۵، ص ۳۲۵.



نقش دار سه ماه طول می کشد. بنا و عمله می گوید: به ما چه که چقدر طول می کشد. کارفرمای من یک دیوار نقش دار می خواهد. خب سه ماه طول بکشد. کارفرما به من گفته: نماز بخوان، روزه بگیر، خمس بده و کار خیر بکن، هر چند کم باشد.

یک کاسه آب

یک شخصی به پیغمبر ﷺ گفت: پول ندارم کار خیر بکنم. دلم هم می خواهد. فرمود: خانه ات کجاست؟ گفت: بیابان نشین هستم. گفت: خب این بیابان خیلی گرم است. گفت: بله گرم است. گفت: مسافر هم از آن بیابانی که تو چادر نشین هستی رد می شود؟ عرض کرد: گاهی، فرمود: مسافر که آمد رد بشود، یک کاسه آب بده دستش. این کار خیر است و با همین هم بهشت برو^۱.

کیفیت کار خیر

خدا به کم و زیاد کار ندارد. خدا به کیفیت کار دارد. کیفیت هم این است که من به خودم قبولانده باشم که عمله خدا هستم. خداوند هم کارفرمای من است. من عمله، در اجرای فرمان کارفرما خوش خوش هستم، به من ربطی ندارد که او یک طرحی به من داده است که اینجور زندگی کن. دیگران هر جور می خواهند زندگی کنند. ما به دیگران می گوئیم آقا این زندگی بد است، نکن. می گوید: به تو چه ربطی دارد، می خواهم اینجوری زندگی کنم. می گویند: بابا با این زندگی می روی جهنم. طبق این آیه و این روایت. می گوید من می خواهم بروم جهنم، به تو چه ربطی دارد. خب ولش کن. قرآن به پیغمبر ﷺ می گوید: ولش کن دلش می خواهد برود جهنم خب برود. چه کارش داری این که گوش نمی دهد و می گوید نه.^۲

۱. مشابه این روایت: وَ قَالَ ﷺ: «مَنْ سَقَى ظِمَّانَ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ مَنْ سَقَى مُؤْمِنًا قَرِيبَةً مِنْ مَاءٍ أَعْتَقَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ وَ مَنْ سَقَى ظِمَّانَ فِي فَلَاةٍ وَرَدَ حِيَاضَ الْقُدْسِ مَعَ التَّيِّبِينَ.» مستدرک الوسائل،

ج ۱۷، ص ۱۴.

۲. «ذُرُّهُرًا كَأَنَّهَا كَوَاوِثٌ يَمْتَعُونَ وَيُلْهَبُهُمُ الْإِمْلُ فَسَوْفَ يَعْمَلُونَ» حجر: ۳.

به بهشت بروید

اما عمله خدا خوش است. چون از هشت صبح دیوار را کشیده است و ظهر هم می‌آید دیزی و آبگوشت را می‌ریزد در آن کاسه روحی. نان سنگگ هم خورد می‌کند و با دو تا کارگرها با لذت می‌خورند. خیلی با لذت‌تر از شاه‌های دنیا و رئیس جمهورهای دنیا، پولدارها، وکیل‌ها و وزیرها. برای اینکه هیچ دغدغه‌ای در زندگی ندارد.

بعد هم گوشت را با گوشت کوب می‌کوبند و باز می‌خورند. نمازشان را می‌خوانند و چرت هم می‌زنند و دوباره بلند می‌شوند و دیوار را درست می‌کنند. شب هم خسته هستند و به خانه پیش زن و بچه می‌روند. سلام و علیکی و بگو بخندی و یک نان و تخم مرغ هم آنجا می‌خورند و می‌خوانند. همینجوری روز می‌رود و شب می‌رود تا مرگشان برسد. قیامت هم بهشان می‌گویند: در دنیا کار با زحمتی داشتید. قانع به همین مزدتان بودید. یک نان و آبگوشتی را به لذت خوردید. الان هم به بهشت بروید.

زندگی مومن در دنیا

مومن دو زندگی خوش دارد. یکی در دنیا، چون مومن در دنیا خودش را مهمان خدا می‌داند، نعمت‌ها را هم سفره خدا می‌داند و برای مومن هم مهم نیست سر این سفره که می‌نشیند روبرویش دیس چلوکباب است یا دیس برنج خالی است، آبگوشت یا نان و سبزی است. اصلا حرف هم نمی‌زند، چون بخواهد حرف بزند زبان گلایه از خدا باید باز کند که آنجا چرا چلوکباب است و در کاخ اوباما سی جور غذا روی میز است و برای ما نان و ماست و خیار است. مومن این حرف‌ها را هم ندارد. لعنت به اوباما و هر چه می‌خواهد چلوکباب بخورد بهتر است، بدنش چاق‌تر می‌شود و باید عذاب بیشتری را تحمل بکند. من می‌خواهم چه کار؟

لذت آخرت با لذت دنیا قابل مقایسه نیست

مگر ابودر چطوری زندگی کرد؟ همه ما، کل ما، یک دانه از ماها کاخ که نداریم. میلیاردی هم که پول نداریم. یک خانه داریم و بعضی‌هایمان یک ماشین داریم و بعضی‌هایمان هم نداریم.



به جای ماشین موتور و دوچرخه داریم. یک زن و بچه خوبی هم خدا بهمان داده‌است، یک رزق حلال و پاکی هم بهمان داده‌است، این زندگی خوش ماست. در آخرت هم همینطور. مومن زندگی با لذتی دارد. حالا لذت آخرت که با لذت دنیا قابل مقایسه نیست.

به اندازه وزن یک ارزن

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۱ هر جانداری مرگ را می‌چشد، مومن چشیدن این مرگ را یادش است، چون یادش است و مومن است و می‌داند بعد از مردن، داستان عالم بعد این است: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۲ ما ترازوهای عدالتمان را در قیامت برپا می‌کنیم: ﴿وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ﴾^۳ اگر عمل به وزن دانه ارزن باشد، این عمل را از دل عالم وارد قیامت می‌کنم: ﴿أَتَيْنَا بِهَا وَكْفَىٰ بِهَا حَاسِبِينَ﴾^۴ پای بندهام خودم حساب می‌کنم و بهش می‌گویم: این پرونده‌ات است، حالا به طور مثال ماه رمضان سر جایش، شبهای جمعه سر جایش، زیارت‌های سر جایش، به طور مثال اگر عمل به وزن دانه ارزن باشد، تو بنده من، در یک مجلس حسین علیه السلام من که عبورت افتاد و روضه گوش دادی، یک گوشه چشمت تر شد، که به اندازه وزن یک ارزن است، من به خاطر این عملت به تو پاداش می‌دهم. آیه این را می‌گوید.

با آرامش زندگی کنید

﴿وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكْفَىٰ بِهَا حَاسِبِينَ﴾ پس شما مردم باید به خدا دلتان خوش باشد، در اضطراب نباشید، در ترس و وحشت از آینده‌تان نباشید، شماها باید

۱. عنکبوت: ۵۷.

۲. انبیاء: ۴۷.

۳. انبیاء: ۴۷.

۴. انبیاء: ۴۷.



امید قطعی به لطف، کرم، احسان، محبت و عنایت خدا داشته باشید. چند روز دیگری هم که مانده‌است، خوش و با آرامش زندگی کنید.

همراه با اهل بیت علیهم‌السلام

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۱ من یک جمله قشنگی دارم. گاهی که یک کسی سال‌هاست من را ندیده‌است، مرا می‌بیند و می‌گوید که خیلی سفید شدی، من به او لبخند می‌زنم و می‌گویم: داریم به بهشت می‌رویم. دیگر کجا داریم می‌رویم. خب سفید بشود، سیاه بماند، ائمه علیهم‌السلام ما به ما امید دادند شما که عمله خدا هستید، نه تنها اهل نجات هستید، قیامت با ما هستید. «كان معنا في الرفيق الاعلى»^۲ با ما هستید.

با ما هستید

این "با ما هستید" هم یک داستانی دارد، شخصی یک روز به زیارت امام صادق علیه‌السلام آمد و گفت: یابن الرسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این را خیلی گوش بدهید. خیلی دقیق است. گفت من با همه دلم شیعه شما هستم، فرمود: خب به قول ما چی می‌خواهی بگویی؟ گفت: ولی آقا با اینکه شیعه هستم، یقین هم دارم شیعه هستم و به فرمایشات شما هم عمل می‌کنم و عاشق اهل بیت علیهم‌السلام هستم، اما این مردم خیلی‌هایشان می‌نشینند و زیارت می‌خوانند. زیارت حضرت حسین علیه‌السلام را، و در زیارت می‌گویند: «اللهم العن بنی امیه قاطبة»، خدا کل بنی امیه را لعنت کند. من از بنی امیه هستم، پدر من، مادر من، عمه من و عموی من، این‌ها اموی هستند. این‌ها نسل امیه هستند، خب من شیعه شما هستم؛ یعنی این ملت هر روز دارند بنی امیه را لعنت می‌کنند، این لعنت به من هم می‌رسد؟

۱. انبیاء: ۸۲

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم «مَا نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَىٰ وَوَلِيِّ لِي لِيُجَاهِدَ نَفْسَهُ بِالطَّاعَةِ لِإِمَامِهِ وَ النَّصِيحَةِ إِلَّا كَانَ

مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى.» کافی، ج ۱، ص ۴۰۴.



فرمود: تو از ما هستی^۱. یعنی خیالت راحت باشد. تو از بنی امیه نیستی، جسمت را آن‌ها به دنیا آوردند اما خودت که جزو آنها نیستی و از ما هستی. این را مکرراً ائمه علیهم‌السلام به ما اعلام کردند که شما شیعیان از ما هستید. «إن شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا»^۲

روضه حضرت علی اصغر علیه‌السلام

بچه شیرخواره دارید در خانه‌تان، خودتان ندارید نوه دارید، بچه شیرخواره از شش ماه به بالا و ایام شش ماهش با چقدر آب سیراب می‌شود؟ با لیوان می‌شود بهش آب داد؟ نه، یا باید یک ذره ته شیشه شیرش آب ریخت با سر پستونک بهش آب داد که قطره قطره برود در دهانش. یا نه باید یک خرده آب در نعلبکی ریخت و پنبه تمیز گذاشت و در آب مالید به لبهایش، این مقدار آبی که یک بچه شش ماهه می‌خواهد. این کاری که این‌ها کردند، یک حرفی ابی‌عبدالله علیه‌السلام زد که کنار هفتاد و یک شهید نزد، جا هم نداشت بزند اما برای این بچه جا داشت، سرش را بلند کرد، گفت: خدایا تمام وجودم برای این بچه سوخت. لا اله الا الله. گفت: خدایا هر مادری که بچه‌اش را می‌خواهد از شیر بگیرد، سر دو سالگی از شیر می‌گیرد، یک دفعه هم از شیر نمی‌گیرد، چون نمی‌شود. اینقدر برای این بچه بهانه می‌آورد، حالا مثل خانواده‌های ما اسباب بازی می‌خرند و سرش را گرم می‌کنند و غذا می‌دهند تا چهار، پنج، شش روز یادش برود شیر بخورد، اما بچه من دیگر بهانه نمی‌خواست. بچه من برای از شیر گرفتن اسباب بازی نمی‌خواست، بچه من سرگرمی نمی‌خواست. بچه من را تیر سه شعبه از شیر مادر گرفت.

الهی بشکنند آن دست گلچین که کرد این غنچه را نشکفته پرپر



۱. اختصاص (مفید)، ص ۸۵.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۰۳.

جلسه هشتم

نخست‌های عباد

خداوند متعال در سوره مبارکه آل عمران، در پنج قسمت، سیر پاک پرمفعت زندگی کسانی را بیان می‌کند که عنوان عباد را دارا می‌باشند.

خدا برای انسان، سختی نمی‌خواهد

یا به عبارت دیگر پنج خصلت را بیان می‌کند. هر کدام از ما مردان و زنان، اگر این پنج خصلت را نداریم و بخواهیم این پنج خصلت را در خودمان تحقق بدهیم، کار مشکلی نیست. این که گفته می‌شود کار مشکلی نیست، تکیه به یک آیه دارد؛ که پروردگار عالم در ارائه مسائش به انسان می‌فرماید: ﴿وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾^۱، من برای شما در عبادات و در مسائل اخلاقی و اعتقادی سختی نمی‌خواهم، برایتان مشکل را دوست ندارم. اگر حکمی، قانونی و عملی، مشکل باشد؛ آن را به شما ارائه نمی‌دهم.

خیلی آیه زیبایی است و اگر آدم اهل خدا باشد خیلی آرامش می‌دهد. ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ﴾^۲ من آسانی را برای شما می‌خواهم. مشکل نمی‌خواهم.

تفکر در قرآن و خواسته‌های خدا

تمام قرآن، یعنی صد و چهارده سوره، سی جزء، شش هزار و ششصد و شصت و چند آیه، بر همین مبنا پایه‌گذاری شده است. نزدیک شدن به این مسئله دیگر در اختیار خودتان است.

۱. بقره: ۱۸۵.

۲. بقره: ۱۸۵.



قرآن با ترجمه‌های خوبی که در این سی یا چهل سال اخیر در ایران، در اختیار مردم گذاشته شده‌است؛ آدم بنشیند وقت بگذارد، سی تا سی تا، چهل تا چهل تا یا پنجاه تا پنجاه تا، آیه‌ها را ببیند و معنی‌اش را هم ببیند، خواسته‌های خدا را ببیند؛ ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾^۱ را لمس می‌کند.

من اگر طاقت نداشته باشم و خارج از طاقت من، حکمی و عملی به من تحمیل بشود، ظلم نیست؟ مکرراً قرآن مجید، ظلم را از خدا دور دانسته‌است؛ دو یا سه تا آیه را برای نمونه بخوانم. اگر انسان این‌ها را بفهمد، از خدا حظ می‌کند و لذت می‌برد که با چه خدایی سروکار دارد.

رحمت بودن قرآن

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً﴾^۲، علمای بزرگ، حرف صحیحی می‌زنند: کلمه شیء کوچک‌ترین و بزرگ‌ترین عنصر را در جهان شامل می‌شود. یک معنی آیه برایتان روشن شد. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً﴾ یعنی خداوند هیچ ظلمی ندارد، هیچ خدایی که هیچ ظلمی ندارد، قرآنی که برای ما فرستاده و هر چه که در این قرآن ما را به آن دعوت کرده‌است؛ رحمت و لطف می‌شود. لذا یکی از اسم‌های قرآن از پنجاه و دو اسم یا یکی از اوصاف قرآن رحمت است.

لذت بردن انسان از قرآن

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ﴾^۳ واقعا رحمت است. یعنی دل آدم وقتی نورانی باشد، از این قرآن لذت می‌برد. لذت عقلی می‌برد وقتی می‌فهمد؛ لذت روحی می‌برد وقتی متخلق به مسائل اخلاقی می‌شود و لذت قلبی می‌برد وقتی با دل لمس می‌کند.

۱. بقره: ۱۸۵.

۲. یونس: ۴۴.

۳. اسراء: ۸۲.



معنای عبد و عبید

در یک آیه دیگر می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۱ عبید یعنی کل مردم، از زمان آدم تا قیامت همه عبد هستند، آزاد که نیستند، هیچ چیزی دست خودشان نیست؛ نه به دنیا آمدنشان، نه مرگشان، نه گذر عمرشان، نه تپش قلبشان، نه گردش خونشان، نه هضم غذایشان، نه پیر شدنشان؛ هیچی دست خودشان نیست. آن کسی که هیچ چیز دست خودش نیست و آقا بالا سر دارد، این عبد است و عبید است. این عبیده‌ها بهترین و نازنین‌ترین آقا بالا سر را دارند که پروردگار است.

عبادت الله چیست

﴿أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ یقیناً و مسلماً، خدا اهل ستم به کسی نیست. اگر یک بار تکلیفی، حد حملش برای من انسان، پنج کیلو باشد؛ اگر پنجاه کیلو بار روی دوش انسان بگذارد، خب این ظلم است و یک کار غیرحکیمانه‌ای است. در سوره آل عمران، سیر زندگی عبادش را در پنج خصلت بیان می‌کند. تحقق و طلوع این پنج خصلت در وجود همه ما مردان و زنان آسان و راحت است. با تحقق این پنج خصلت در دنیا و آخرت چه چیز دست‌گیرمان می‌شود؟ خودش می‌داند؛ چون این پنج خصلت را خودش از بندگانش خواسته و برای بندگانش طرح داده‌است. بنده‌اش وقتی که این پنج خصلت را در خودش طلوع می‌دهد، همین کارش عبادت الله است.

خصلت اول: صابرين

خصلت اول: "الصابرين"، این‌ها در مسیر زندگیشان اهل صبر هستند. کلمه صبر از نظر عربی یعنی چه؟ ما وقتی می‌خواهیم قران و روایات را بفهمیم یکی از ابزارمان، کتب لغت است. مهم‌ترین کتب لغت عرب که قابل تکیه کردن و قابل استناد هستند می‌گویند: «الصر حبس النفس». این معنی صبر است، یعنی چه؟

۱. حج: ۱۰.

صبر در پیش آمدها

رهبر عظیم الشان اسلام، پیغمبر مکرم ﷺ می‌فرمایند: صبر در سه جاست، چهارمی هم ندارد. شما در این سه جا خودت را حبس کن؛ یعنی بی‌حرکت باش و قدم برندار، خودت را حبس کن. در رده بندی که پیغمبر اکرم ﷺ فرموده‌اند، اولین صبر، صبر در پیش آمدها است؛ یعنی اگر یک پیشامد تلخ مالی، اجتماعی و بدنی برایت اتفاق افتاد، خودت را حبس کن که این پیش‌آمد تو را از دست خدا در نبرد.

تسلیم در برابر پیش‌آمد

من یک روز صبح از خانه بیرون آمدم که چیزی بخرم. شش صبح بود و یک جوانی هم آمده بود نان بخرد. بیست سالتش بود. کابل برق پاره شده بود و این جوان هم متوجه نشد، افتاد رویش و درجا مرد. جنازه‌اش کنار خیابان بود. خب هیچ کاری نمی‌شد کرد. باید آمبولانس خبر می‌کردند و به بیمارستان می‌بردند. اهل محل می‌شناختند و رفتند در خانه‌شان، پدرش را صدا زدند و گفتند: پسرت زمین خورده‌است. نمی‌دانست مرده‌است. وقتی آمد جنازه را دید، کلی به پروردگار بد و بیراه گفت. صبر یعنی مواظب باش پیش‌آمد تو را از دست خدا در نبرد. پیش‌خدا بایست، بچعات خودکشی که نکرده‌است، کابل پاره شده و افتاده‌است. برق چند هزار ولت است. بهش حمله کرده و از دنیا رفته‌است. پرونده بچعات در دنیا تا همان لحظه بود. تو گریه کن. از گریه که منع نکردند. بعد هم با محبت به پروردگار عالم بگو: امانتی به من دادی، میلت کشید این وقت این امانت را از من

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

«الصبر ثلاثة: صبر عند المصيبة وصبر على الطاعة وصبر عن المعصية. فمن صبر على المصيبة كتب الله له ثلاثمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين السماء الى الارض ومن صبر على الطاعة كتب الله له ستمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين تخوم الارض الى العرش و من صبر عن المعصية كتب الله له تسعمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين تخوم الارض الى منتهى العرش.»

اصول کافی، ج ۲، ص ۹۱.



بگیری، من به رقمی که برایم زدی راضی هستم. تسلیم هستم. بالاخره چند روز دیگر خود من هم باید بمیرم. داخل همین کاروان هستم. اینجور نیست که من دو هزار سال بمانم و داغ بچهام من را اذیت کند.

انسان در این دنیا ماندنی نیست

پیغمبر ﷺ هر وقت به قبرستان می‌آمد، نگاه به این قبرها می‌کرد و می‌فرمود: «انا انشالله بکم لاحقون»، خدا بخواهد ما هم چند روز دیگر به شما ملحق می‌شویم. نظامی از قویترین شعرای ایران است. آدم حکیم و بسیار باسواد بوده‌است، می‌گوید: یکی روز من نیز در عهد خویش سخن یاد می‌کردم از عهد پیش غم رفتگان آنهایی که با ما بودند و رفیق بودند، هم سفره بودند، هم مسجدی بودند، هم هیئتی بودند، هم کلاس بودند، غم رفتگان در دلم جای کرد دو چشم مرا اشک‌پیمای کرد گریه می‌کردم برای دوستانی که داشتم و دیگر نیستند. پدرم و مادرم، خاله‌هایم، عمه‌هایم...

شب آمد یکی زان غریبان آب چنین گفت با من به هنگام خواب غم ما به آن شرط خوردن توان که باشی تو بیرون از این کاروان اگر می‌خواهی ببینی عالم بعد چه خبر است، باید از این کاروان زنده‌ها بیرون بیایم، آنجا بیایی ببینی چه خبر است.

بهشت برای مومن مکان راحتی است

زین‌العابدین علیه السلام می‌فرماید: برای مردم مومن آنجا جای راحتی است، جای خوبی است، جای لذتبخشی است. شخصی پسرش مرده بود و گریه می‌کرد. زین‌العابدین علیه السلام به او فرمود:



خیلی غصه فرزندت را نخور، مگر اهل لا اله الا الله نبوده‌است؟ یعنی متدین و مسلمان نبود؟ جوان خوبی نبود؟ گفت: چرا یابن‌الرسول الله ﷺ. فرمود: خب چرا به هم ریخته هستی؟ از این که فرزندت جای خوبی رفته‌است، به هم ریخته و ناراحت هستی؟ خودت را باختی. گریه کن اما خود باختن ندارد، جزع و فزع ندارد. آرام بنشین و برای پسرت گریه کن. عیبی ندارد.^۱

پیش آمد مالی

در برابر پیش آمدها این یک حبس نفس است. گاهی مرگ است، یا مشکل مالی است. خیلی برایم عجیب است، ایام طلبگی‌ام در قم، خودم هم مشکل مالی داشتم؛ اما یک عده‌ای دیگر را هم می‌دیدم که از من که نان و پیاز یا نان و سیب زمینی می‌خوردم، مشکلشان بیشتر است. پول خریدن آن سیب زمینی را هم ندارند؛ اما درنرفتند و ایستادند. به جاهای خوبی هم رسیدند. الآن بعضی‌هایشان از دنیا رفتند، بعضی‌هایشان را چون خودم هم الان قم هستم، می‌بینم. احوال خوشی دارند؛ یعنی امروزشان خوش هستند که حالا یک خانهای دارند، زن و بچه دارند. آن روزشان هم که پول یک کیلو سیب زمینی که دو ریال بود را نداشتند هم خوش بودند.

گلایه نکردن از خدا

گاهی یک هم‌درسی‌هایی در شهرهایی که دعوت می‌شوم می‌بینم؛ می‌گویم: احوالتان چطور است؟ اینقدر زیبا جواب می‌دهند که آدم لذت می‌برد. جواب درست، جواب خوب. در جوابشان بوی گلایه، بوی شکایت، بوی شکوه نمی‌آید. هر وقت در آن چهل سالی که یعقوب رضی الله عنه در فراق یوسف رضی الله عنه بود به او می‌گفتند: حالت چطور است؟ می‌گفت: ﴿أَشْكُو بَنِي وَحُرِّيٍّ﴾^۲ رنج و غصه‌ام را به پروردگار می‌گویم، من یک کسی را دارم که مشکل من را حل نکند. بالاخره بچه‌ام را به من برمی‌گرداند.

۱. ر.ک، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۵ و ۱۰۱.

۲. یوسف: ۸۶.



استشمام بوی یوسف علیه السلام

به همه چیزش هم یقین داشت. قرآن می‌گوید: یک روز به بچه‌هایش گفت اگر به من نگوید ﴿لَوْلَا أَن نُّفَنِّدُونَ﴾، اگر به من نگوید پدرمان عقلش به هم ریخته‌است؛ چون احتمال داشت بچه‌هایش بگویند اختلال فکری پیدا کرده و به هم ریخته‌است. اگر نگوید "لولا ان تفندون" من بوی یوسف علیه السلام را استشمام می‌کنم. تحمل کرد، بالاخره کارش به نتیجه رسید. یعنی یک بچه‌ای را در این چهل سال فراق تحویل داد که به تنهایی یک مملکت را از فرهنگ شرک و از اقتصاد نزدیک نابود شدن، نجات داد.

گاهی پایان حادثه تلخ این است که من در حال رنج کشیدن هستم، خبر ندارم که بچه من در آینده چه تاثیری از خودش خواهد گذاشت. جواب احوال‌پرسی را در حوادث باید از یعقوب علیه السلام یاد گرفت.

به آتش انداختن ابراهیم علیه السلام

این روایتی که می‌خواهم بگویم، به آن حال که نرسیدم، جاهل به حقیقت حال هستم، ولی روایت را می‌گویم. وقتی می‌خواستند ابراهیم علیه السلام را در آتش بیندازند، منجنیق را آماده کردند که بچرخاند و ابراهیم علیه السلام را از راه دور پرت کنند در آتش و هیچ کس نمی‌توانست جلو برود. در روایات دیدم نمرود، دور هزار متر زمین مربع را دیوار کشیدند و به مردم گفت: برای سوزاندن ابراهیم علیه السلام هر کسی هر کمکی می‌تواند بکند. هر چی عنصر آتش‌زا در آن روزگار بود، آوردند و ریختند در این چهاردیواری و وقتی آتش زدند نمی‌توانستند بیایند جلو، خیلی آتش سنگین بود و شعله می‌کشید. پرنده‌گان هم از بالای آنجا نمی‌توانستند پر بزنند چون می‌سوختند. جلو نمی‌توانستند بیایند، پس مجبور بودند با منجنیق بیندازند در آتش.



ابراهیم علیه السلام برای همین منطقه عراق بود، اهل بابل بود. الان یک استانی در عراق است اسمش استان بابل است. برای چند هزار سال پیش است این اسم. جبرئیل گفت: خدایا! در این مملکت بابل، فقط یک دانه بنده داری، دو تا که نداری که بگویی حالا این را خاکستر کنند، آن یکی هست. یک دانه است، باید بسوزد؟ به قول ما خداوند فرمود: خیلی دلت برایش می‌سوزد، خب برو پیشش ببین اگر کاری دارد برایش انجام بده. آمد و گفت: برایت چه کار کنم؟ گفت: آنی که من را در هر لحظه می‌بیند، می‌داند که می‌خواهند من را بسوزانند. همین بینایی و علمش برای من کافی است. این برای او، یک خواسته هم از تو دارم. برگرد سر جاییت و بین من و محبوبم فاصله نینداز.

استقبال از هر چه از سمت خداست

استقبال از حادثه، با این اعتقاد خیلی زیباست. اگر خواسته‌است که من بسوزم، بهترین حال تسلیم به خواسته اوست. تا اینجا من را نگه داشته و رزق من را داده‌است. حالا پل خروجی من را به عالم آخرت آتش قرار داده‌است. از روی آن پل باید رد بشوم. خب بشوم کجا می‌خواهم بروم؟ کجا می‌خواهم بروم؟ **﴿وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّئٌ﴾** ' به سوی پروردگارم می‌روم. او هم من را راهنمایی می‌کند که برسم به خودش. حالا از آتش می‌خواهد باشد یا از روی تخت بیمارستان و از پل بیماری سرطان یا از پل تصادف یا بهترین پل در این عالم که پل شهادت است. بالاخره کجا می‌خواهم بروم؟ این صبر است.

"حبس النفس"، خیلی معنی جالبی دارد؛ یعنی خودت را در برابر پیش‌آمدها نگه دار و حبس کن. نکند این حادثه دستت را از دست رحمت خدا بیرون کشد و بین تو و بین پروردگار عالم جدایی بیندازد. این جدایی خدایی نکرده اگر اتفاق بیفتد و ادامه پیدا بکند، دنیا و آخرت قابل جبران نیست.



ابلیس مطرود و جدا شده از خدا

می‌دانید چه کسی از خدا جدا شد؟ ابلیس. ﴿فَأَخْرَجْنَا مِنْهَا قَائِدًا رَجِيمًا﴾^۱ برو، نمی‌خواهت، مطرود هستی، ﴿وَإِن عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾^۲، تا روز قیامت بر تو لعنت باد. این جدایی است. این صبری که قرآن در صد و سه آیه مطرح کرده‌است برای این است که خطر این جدایی پیش نیاید. صد و سه آیه که حالا یک موردش در همین آیه سوره آل عمران است. ﴿وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾^۳، عباد تو چه کسانی هستند؟ پنج خصلت دارند. یکی این است که در مسیر زندگی و حوادثی که برمی‌خورند، حبس نفس می‌کنند، یعنی به حادثه می‌گویند پیش آمدی که پیش آمدی؛ اما اینکه بخواهی دست من را بگیری و از خدا جدا کنی، من دست به تو نمی‌دهم. من پیش خدا می‌مانم.

صبر در مرگ فرزند و بازگرداندن امانت خدا

یک شخصی فرزندش مرد. در روایت است که مادر بچه را از آن اتاقی که خوابیده بود کشاند در یک اتاق دیگر و رویش را انداخت و در اتاق را بست. سریع آمد و لباس‌هایش را عوض کرد. لباس نو پوشید. این‌ها دیگر تربیت‌شده‌های خاص دین بودند. خودش هم آرایش کرد و شوهرش بعد از نماز مسجد، آمد دید وضع زن عوض شده‌است و لباس خیلی تر و تمیز با آرایش دارد، گفت: چه شده؟ گفت: بچه‌مان خوب شد، پرسید: کجاست؟ گفت: آن اتاق استراحت می‌کند. سر و صدا نکن. شامت را بخور بگیر بخواب. شامش را خورد. خب زن و شوهر با هم حرف می‌زنند تا خوابشان ببرد. به شوهرش گفت: این همسایه اگر فرشی، دیگری یا پولی به ما امانت بدهد، بعد که ما کارمان تمام شد و آمد امانتش را خواست، باید بدهیم یا ندهیم؟ گفت: واجب است بدهیم. اگر ندهیم خیلی آدم بدی هستیم. بعد از اینکه جریان عادی شد، بهش گفت: تو گفتی اگر ما امانت مردم را پس ندهیم، کار زشتی است. گفت: بله. گفت: این بچه ما امانت خدا بود. سر شب ملک الموت را فرستاد و گفت امانتم را پس بدهید. گفتم

۱. حجر: ۳۴.

۲. ص: ۷۸.

۳. آل عمران: ۲۰.

بفرمایید و مرد. مرد مانده بود گریه کند یا بخندد، زن گیرش انداخته بود، صبح آمد پیش پیغمبر ﷺ، گفت: آقا یک همچین جریانی اتفاق افتاده است. اصلاً ما ماندیم گریه کنیم، ناله کنیم، نکنیم، فرمود: زن شما حامله شده است و خداوند بنده شایسته‌ای را به شما دو تا به جبران این صبر عنایت می‌کند. بچه به دنیا آمد و بزرگ شد و تربیت شد و در جنگ صفین در رکاب امیرالمومنین ﷺ شهید شد.

پاداش اهل صبر دو تاست

در قرآن هم می‌گوید، من پاداش اهل صبر را دو تا می‌دهم: ﴿إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۱، یک پاداش در دنیا یک پاداش در آخرت. این یک صبر.

صبر دوم و سوم: در طاعت و در معصیت

دو تا صبر دیگر هم پیغمبر ﷺ فرمودند: صبر در طاعت رده دوم و صبر در معصیت؛ دو تا را انشالله جلسه بعد توضیح می‌دهم که خیلی هم مهم است، خیلی به درد ما می‌خورد؛ چون روزگار ما واقعا روزگار صبر است. کشش‌های ضد خدا تا کنار تخت خوابمان آمده است که خیلی هم پرزور است، و ما اگر بخواهیم برنده دنیا و آخرت بشویم باید در چهارچوب صبوری که قرآن می‌گوید قرار بگیریم.

بی نمونه بودن علی اکبر ﷺ

«لا اله الا الله» خب ما در دوره عمرمان ممکن است شش تا بلا ببینیم یا صد تا گناه جلویمان سبز بشود. صبر بکنیم، اما از یک طلوع آفتاب تا چهار بعد از ظهر هر چه حادثه در دنیا بوده سر ابی عبدالله ﷺ آمده است، هر چه حادثه بود. که من فرصت تحلیلش را ندارم، فرق هم داشته حوادث در سنگینی، یک حادثه شهادت جوانش بود که در اهل بیت نمونه نداشته است، «فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مِنْطِقًا بِرَسُولِكَ»^۲، بی نمونه بوده است.

۱. زمر: ۱۰.

۲. لهوف، سیدابن طاووس، ص ۱۱۳.

جلسہ نم

معانی ذکر

یکی از جملات بسیار مهم و پربار دعای کامل که در ابتدای دعاست، این جمله است: «اللهم انی اتقرب الیک بذکرک» این جمله را درباره خود امیرالمومنین علیه السلام معنا نمی‌کنم اما به عنوان راهنمایی امیرالمومنین علیه السلام به عاشقان و شیعیانش، آن را شرح می‌دهم.

درجه اول مقام قرب

مقام قرب در درجه اول مقام انبیاء الهی و ائمه طاهرین علیهم السلام بوده است. از جمع‌شان قرآن مجید تعبیر به مقربین می‌کند: «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»^۱ در سوره واقعه است. «فَرَوْحٌ وَ

رِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ»^۲

مسئله جنت در قرآن با جنات فرق دارد، چون گاهی قرآن تعبیر می‌کند به جنات که در روایات آمده است که هشت بهشت است. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرمایند: طبقه‌بندی هم نیست، مثل یک ساختمان هشت طبقه، بلکه کل این هشت بهشت در سطح است و گستردگی‌اش هم در عرضش، (نه در طولش) به گستردگی کل آسمان‌ها و زمین است.

«وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»^۳

۱. واقعه: ۸۸.

۲. واقعه: ۸۸.

۳. آل عمران: ۱۳۳.



پاداش مقربین

"روح" یک پاداش مقربین است، من نمی‌دانم چیست، "ریحان" یک پاداش مقربین است و "جنت نعیم" یک پاداش مقربین است. خود مقربین در درجه اول انبیا هستند، ﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾^۱ یک نفر از مقربین مسیح علیه السلام است. این‌ها تعدادشان را فقط خدا می‌داند. خب چرا به این‌ها مقرب می‌گویند؟ این‌ها در برابر آن بشرهایی هستند که بعید از پروردگار هستند و دورند؛ دور بودنشان طبق قرآن مجید به خاطر فساد، طغیان، گناهان و ظلم‌هایشان است. مقربین بین خودشان و بین پروردگار فاصله و پرده ندارند. پرده معنوی ندارند، یعنی هیچ بعدی ندارند.

با ذکر به قرب می‌توان رسید

امام علیه السلام در این جمله می‌گویند: فقط با کمک ذکر به قرب می‌شود رسید. این "ب" بذکرک به معنی کمک و استعانت است. از نظر ادبی، ب معانی مختلفی دارد. در کتاب‌های ادبیاتی که در قم به ما درس می‌دادند، هشت تا، نه تا، ده تا معنا برای ب ذکر شده است که فهمش هم کار متخصص است؛ یعنی آدم تحصیل کرده یک جمله را که در قرآن مجید می‌خواند و یا در روایات، می‌فهمد که این "ب" که سر این کلمه است، از آن هشت تا یا ده تا معنا کدام معنا را دارد.

درجات دوری از خداوند

اینجا "ب" به معنی کمک و یاری است، «...اتقرب الیک...» من به سوی مقام قرب تو حرکت می‌کنم، با کمک ذکر تو؛ یعنی اگر این ذکر در زندگی من نباشد، قربی هم وجود نخواهد داشت. من در همان دوری می‌مانم. قرآن مجید دوری را در دو مسئله می‌داند، مثلاً در بعضی

از آیات افراد را و گاهی ملت‌ها و اقوام را مورد بحث قرار می‌دهد که این‌ها اینجور و آنجور هستند و بد، فاسق و فاجر هستند. بعد در آخر آیه می‌گوید: «أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۱ اینها یک عده‌ای هستند که هنوز جای توبه دارند و دور از من هستند؛ «أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»^۲، اما یک عده‌ای خیلی دورند. پروردگار عالم به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: من اگر در این‌ها خبری می‌دیدم، توفیق هدایت را بهشان می‌دادم، اما من در این‌ها هیچ خبری نمی‌بینم. ارائه هدایت هم به این‌ها فایده‌ای ندارد، این‌ها هنوز نمرده، همه درها را به روی خودشان بستند.

خطر دوری از خدا

خب این خیلی خطرناک است که مارک دوری به انسان بخورد. آن هم دوری از چه کسی؟ از خالق، مالک، رزاق، آنی که مالک قیامت و دنیایش است. کلیددار همه چیزش است. آدم دور بماند، خب هر چه که آدم دور بشود از منطقه احسان و لطف و رحمت، دور می‌شود. قرآن مجید می‌گوید: تنها چیزی که برایش می‌ماند یک خوراک است که برای خداست ولی می‌خورد و خدا هم بخیل نیست که حالا چون این کافر و بی‌دین و فاسق است، چهار تا سیب و گلابی و خیار و دو تا کباب و یک ظرف ماست را از این‌ها دریغ بکنم و یک چیز دیگر هم که برایشان می‌ماند، همین لذت‌های بدنی است که آن‌ها دنبال نامشروعش هستند. ولی فعلا کاری بهشان ندارند.

رسیدن به مقام تقرب

«إِنَّا إِلَيْنَا يَا بَهُمْ»^۳ آخرش در دادگاه من قرار می‌گیرند: «نُرِيَنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»^۴ آن وقت به قول ما حسابشان را کف دستشان می‌گذارند؛ یعنی کیفرشان می‌دهند. این ذکر چیست که

۱. زمر: ۲۲.

۲. ابراهیم: ۳.

۳. غاشیه: ۲۵.

۴. غاشیه: ۲۵.

راه و رسم بندگی

عامل تقرب پروردگار است؟ یعنی این ذکر انسان را به تدریج و مرتب به حوزه رحمت خاصه، لطف، احسان، عبادت، خدمت، بهشت و رضایت الله نزدیک می‌کند. خب باید یک جاده چهل یا پنجاه ساله را طی کرد؛ یک شبه که نمی‌شود به همه این سرمایه‌های عظیم معنوی ماندگار پروردگار عالم رسید. آرام آرام باید رفت. شبانه روز عبادتی، خدمتی، حالی، گریه‌ای و اخلاقی آدم را نزدیک می‌کند. باز همین‌جور یک ماه آدم برود و یک ماه نزدیک می‌شود. بعد یک سال و دو سال، به قول زیارت‌هایمان، «حتی اتاک الیقین» تا مرگ برسد. که در لحظه مرگ، آدم به عنوان یک بنده مقرب در طول انبیا و ائمه علیهم‌السلام بشود. ما در عرض آن‌ها که نمی‌توانیم بشویم.

تقرب قمر بنی هاشم علیهم‌السلام

وجود مقدس قمر بنی هاشم علیهم‌السلام به طور یقین از بندگان مقرب حق، صادقین و سالکین است. در طول چند سال این جاده را طی کرد که به عالی‌ترین مقام قرب و صالحین و متوکلین و مجاهدین رسید؟ هجده سال، ایشان در عاشورا در سن سی و سه سالگی شهید شدند. عمر تکلیفشان هجده سال بود؛ یعنی نشان می‌دهند که شماها که عمر بیشتر از من دارید و بیشترتان، شصت سال، هفتاد سال، پنجاه سال هستید، شما هم در طول ما می‌توانید که همین مقام قرب است یعنی با ذکر به نزدیکی و ضد دوری برسید.

یک معنای ذکر: عمل به قرآن

سه معنا از آیات و روایات برای ذکر بیان شده‌است. یک ذکر قرآن کریم است، «اتقرب الیک بذكرک» یعنی «بقرآنک»، یعنی من اگر بخوام فاصله خودم را با تو بردارم، این دوری را علاج بکنم، به تو نزدیک بشوم و به مقام قربی که در قرآن مطرح کردی برسم، باید به قرآن عمل بکنم. در سوره اسراء می‌خوانیم: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾، این قرآن به



استوارترین راه هدایت می‌کند و این قرآن مژده می‌دهد به اهل ایمان، اهل ایمانی که عمل کردند به قرآن، نه فقط آنی که ایمان تنها دارد، بلکه ایمان با عمل، ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾^۱ خب اجر کبیر برای بندگان مقرب است، برای آن‌هایی که دور افتادند که اجری نیست. دور افتاده که برای خدا کاری نمی‌کند و عملی انجام نمی‌دهد. دور افتاده کارش گناه، تزویر، تقلب، رشوه، دزدی، خلافتکاری و ترک عبادت است. این از عوارض دوری است. اصلا نمی‌شود که انسان از این حوزه دور بیفتد و اهل خوبی‌ها باشد. «فی ضلال بعید» در گمراهی دوری است. گمراه که اهل عبادت خدا نیست.

انسان یک شبه بنده مقرب نمی‌شود

خب این آیه شریفه ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾ یک دلخوشی بسیار مهمی برای شماهاست. خیلی دلخوشی مهمی است؛ چون شما بالاخره از قبل از جوانی و قبل از تکلیف در راه قرار گرفتید. یک زمان که به ما ندادند که در یک زمان این راه را طی کنید، این راه شبانه روز می‌خواهد، هفته و ماه می‌خواهد و سال می‌خواهد. جاده طولش این است. زمانی که یک شبه انسان بنده مقرب باشد، نه، توقعی ندارند؛ چون زمان برایمان قرار دادند. این زمان خیلی مهم است، باید به ما دلخوشی بدهد که اگر حس می‌کنید آنی را که می‌خواهید هنوز لمسش نکردید خب این زود است، جاده باید طی بشود تا وقت مرگ.

ابتدای مرگ، ابتدای لمس

وقت مرگ ابتدای لمس است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْتَاؤا نُنزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ الْأَتْخَافُؤا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۲ این برای اول مرگ است. باز هم بخوانم که خیلی

۱. اسراء: ۹.

۲. فصلت: ۳۰.



شادی آفرین است، «الذین قالوا ربنا الله»، آنهايي که گفتند ما کاري به کار بت‌ها، معبودها، قلدرها، زورداران و فرهنگ‌هاي اختراعی زميني نداريم، مالک ما خداست و فرهنگ ما هم بايد برای خدا باشد. "رب" یعنی مالک و مربی. تربیت برای فرهنگ است، گفتند ما فقط نگاهمان به اوست که مالک واقعی ماست و مربی ماست. او بايد به ما بگوید چگونه زندگی کنیم. و استقامت کردند، هيچ چیز اينها را از جاده خارج نکرد نه پول، نه غرائز، نه ماهواره، نه فيلم، نه جوانی، نه خوشگلی، نه قدرت.

استقامت در برابر غرائز

«ثم استقاموا»، خارجشان نکرد و ایستادند، تلخ هم بود و چشیدند. البته که انسان از چند صد میلیارد حرام که راحت می‌تواند به دست بیاورد اگر گذشت کند، اولش یک خرده تلخ است، تا تمام بشود و فراموش بشود، پول‌ها را یکی دیگر بدزدد، بالاخره گذشت از غرائز هيچ‌انگيز در مقابل نامحرمان سخت است؛ ولی بعد نامحرم فراموش می‌شود و آدم به خاطر ترک گناه در حوزه یاری خدا قرار می‌گیرد. همينطور هم که دارد می‌رود جلو آن افکار فروکش می‌کند و آدم راحت می‌شود و سبک می‌شود و آسان می‌شود. همينطور هم هست. خودتان هم تجربه کردید و امتحان کردید، تلخی‌ها روزهای اولش فشار دارد برای آدم، بعد از بين می‌رود؛ چون اميرالمومنين عليه السلام می‌فرماید: فشارهای دنيایي ماندگار نيست «انّ ذلک بلاءٌ و مکروهٌ قليلٌ مکثه، یسيرٌ بقائه، قصيرٌ مدته...»^۱

کمک خدا در مسیر تقرب

خدا هم کمک می‌کند. اين کمک خدا خیلی مهم است که ذهنيات آدم را بگیرد، کاری که در بهشت می‌کند. بهشت که فقط جای انبیا و ائمه عليهم السلام نيست، مومنان قابل قبول هم می‌روند، گنهکار تائب هم می‌رود، آن مومنانی که خیلی رده‌شان بالا بود به قول اميرالمومنين عليه السلام یک

۱. فرازی از دعای کمیل.



لغزش‌هایی در زندگی داشتند و دیگران بیشتر داشتند، ولی وقتی وارد بهشت می‌شوند دیگر در بهشت خدا نمی‌گذارد یاد لغزش‌ها و گناهان گذشته‌شان بیفتند. اگر بیفتند که بهشت تلخ می‌شود، شرمنده می‌شوند، خجالت‌زده می‌شوند.

فراموشی گناهان برای مقربان در کلام امام صادق علیه السلام

نقل می‌کنند و من هم از بزرگان دین شنیدم که شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: آقا چگونه انسان در قیامت آنچه را که تلخی به بار می‌آورد فراموش کند؟ در پرونده‌اش و در جانش که هست، یا کاری را در دنیا می‌خواهد بکند که در قیامت به نظرش کلید نجات است، اما یادش نمی‌آید. این فراموشی چطور ممکن است؟ آن شخص هشتاد سالش بود. امام صادق علیه السلام می‌خواست بفرماید که خدا از یادش می‌برد، ایمان این شخص ضعیف بود لذا امام علیه السلام یک چشمه نشان داد، فرمود: سمت چیست؟ هر چه فکر کرد اسمش یادش نیامد؛ هفتاد سال زن و بچه من، داماد و عروس من در خانه من را چه صدا می‌زنند؟ یادش نیامد. گفت: آقا من از خیر سوالم گذشتم. اسمم را بگو دارم دق می‌کنم. فرمود: سمت این است، اینگونه خدا از یاد می‌برد.

الا تخافوا و لا تحزنوا

اگر خدا بخواهد به همین آسانی اشیاء از ذهن افراد پاک می‌شود، این جاده را باید طی کرد، **«الذین قالوا ربنا الله»**^۱ و ایستادند حالا که لحظه مرگ آمده **«تنزل علیهم الملائکه»** فرشتگان مژده‌دهنده من می‌آیند بالای سرشان و بهشان می‌گویند: دارند شما را به عالم بعد می‌برند، **«ان لا تخافوا»** اصلا ترس نداشته باشید؛ یک دفعه همه ترس گرفته می‌شود، **«و لا تحزنوا»** غصه زن و بچه و خانه و مغازه را نخورید. یک مرتبه حزن از آنها گرفته می‌شود، **«و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون»** ما شما را مژده می‌دهیم به بهستی که رو در رویتان است. در دنیا قرآن به شما وعده داده است و وعده دارد تحقق پیدا می‌کند.

۱. فصلت: ۳۰.

آسانی عمل به قرآن

پس همانطور که عرض شد، یک معنی ذکر قرآن است، «اللهم انی اتقرب الیک بذكرک»، و خود خدا قرآن را ذکر می نامد؛ ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾. با قرآن می شود فاصله را برداشت، سخت هم نیست. مگر برای شما عمل به واجبات قرآن و ترک محرّمات قرآن سخت است؟ اصلاً ما زنا نکردیم سخت بوده؟ حرام نخوردیم سخت بوده؟ نخوردیم و خوردن که سختی ندارد خوردن و انجام دادن سختی دارد، چیزی که آدم انجام نمی دهد که بار ندارد، اصلاً سختی ندارد، محرّمات را ترک کردند چه سختی دارد شصت سال همه ما شبها در خانه راحت خوابیدیم دزدی نرفتیم سخت بوده؟ نرفتن که سخت نبوده دزدی سخت است که آدم باید بیداری بکشد، باید از دیوارها بالا برود باید بپاید نبینند، گاهی می بینند و می اندازند در زندان ده سال انصافاً سخت است، کارهایی که مثبت بوده کردیم که سخت نبوده نماز صبح برای کدام هایتان سخت بوده؟ نماز ظهر برای کدامها سخت بوده؟ ما هر شب از خانه بلند می شویم می آئیم دور هم جمع می شویم و صحبت های به این خوبی را از خدا و ائمه و پیغمبر می شنویم، دو ساعت هم طول می کشد، بعد هم ذکر مصیبت می گوئیم و گریه می کنیم سخت است؟ خیلی هم دوست داریم، سخت است؟ ما تازه در حالت قبض یعنی گرفتگی می آئیم همین حرفها را می شنویم و گریه می کنیم و با حالت بسط می رویم، احساس سبکی می کنیم. وقتی هم زن و بچه ندانند کجا بودیم اتفاقی یک شب ندانند کجا بودیم تلفن هم نکردیم وقتی می رویم خانه می گویند کجا بودی؟ با چه نشاطی می گوئیم رفته بودیم جلسه ابی عبدالله. شاد هم هستیم خوشحال هستیم که این قسمت شب یا صبح برای ابی عبدالله گذشت، یعنی فاصله کم شد این خوشحالی از خوبیها برای کم شدن فاصله است، هر چی آدم به او نزدیک می شود رحمت بیشتری نصیبش می شود. خب این یک معنی ذکر.



معنای دوم ذکر؛ ذکرهای الهی

یک معنی ذکر همین ذکرهایی است که می‌گوییم، که فاصله را کم می‌کند و موجب تقرب می‌شود، مثلاً اذکار در رکوع یا سجود، یا می‌گوییم «سبحان ربی العظیم»، یا می‌گوییم «سبحان ربی الاعلی»، یا می‌گوییم «سبحان الله سبحان الله سبحان الله» این یعنی چی؟ یعنی در حال رکوع می‌گوییم محبوب من، تو «سبحان الله» هستی، یعنی از هر عیب و نقصی پاک هستی، چون خودت هیچ عیب و نقصی نداری آفرینش هم عیب و نقص ندارد، یکی از افراد آفرینش تو من هستم من هم در آفریده شدنم عیب و نقص نداشتم حالا اگر عیب و نقصی دارم مربوط به خودم است نه تو.

ذکر با توجه در نماز و غیر نماز

و حالا به پیشگاه تو آمدم تا عیب و نقصم را برطرف کنم، «ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر»، آمدم با نماز عیب‌هایم را رفع کنم نقص‌هایم را رفع کنم، یک ذکر همین اذکار نورانی است که اگر من این ذکرها را چه در نماز چه بیرون نماز، از دل شروع بکنم به زبان ختم بکنم، یعنی وقتی می‌خواهم بگویم سبحان الله تمام قلبم متوجه بی‌عیبی و بی‌نقصی او بشود و بعد به خودم بگویم خودش که عیب ندارد نقص ندارد، جهانش هم که عیب و نقص ندارد اگر عیبی در تو است، حسودی، بخیلی، طمع‌کاری، کار بد می‌کنی، برای خودت است این عیب برای او نیست، برای خلقتش هم نیست، چرا در عیب بمانیم؟ چرا در نقص بمانیم؟ آدم اگر دقیق بشود به نماز عیب‌ها و نقص‌ها را رد می‌کند.

معنای سوم ذکر اهل بیت علیهم‌السلام

معنی سوم ذکر امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «نحن الذکر»، علی علیه‌السلام ذکر است امام حسین علیه‌السلام ذکر است، امام صادق علیه‌السلام ذکر است، ذکر یعنی چی؟ یعنی تمام آنچه که دنیا و آخرت انسان را آباد می‌کند علمش یک معنی است که وجود اهل بیت است.

۱. از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود:



راه و رسم بندگی

خب قمر بنی هاشم علیهم السلام به هر سه معنا به شدت وصل بود، قرآن، اباعبداللہ علیہ السلام و ذکر قلب که ایمانش بود و ذکر ظاهرش که اطاعتش بود، اگر بخواهیم قمر بنی هاشم را بشناسیم باید بگوییم او جلوه قرآن است، جلوه ذکر الله است، و جلوه هدایت اهل بیت است.



→ «الذکرُ مُحَمَّدٌ صلی اللہ علیہ وسلم و نحنُ أهلُه المَسْؤُولون».
ذکر، مُحَمَّدٌ صلی اللہ علیہ وسلم است و ما، اهل او (اهل الذکر) و مرجع سؤالات هستیم.
الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۲.

جلسہ دہم

تکبر و تواضع

انحراف عده ای با وجود هدایتگری انبیاء

دو مسئله از شروع مجلس شب اول محرم بحث شد، یک مسئله این که گروهی از انسان‌ها شکل، طرح و صورت زندگی را خودشان انتخاب کردند با اینکه در هر روزگاری یا انبیاء الهی را دیدند یا در حدی از اهداف نبوت آنها و حقایق ارائه شده از جانب آنها خبردار شدند. اما بدون هدایت آنها، شکل زندگی را انتخاب کردند.

تکبر؛ دلیل انحراف

علتش هم چنانکه از آیات و روایات استفاده می‌شود کبر در برابر حق بود، یعنی خودشان را برتر از آن می‌دانستند که یک شخصی مثل خودشان طرح زندگی به آنها بدهد. این اشتباه را در آن فضای تاریک کبرشان داشتند قرآن می‌فرماید از قول چند تا ملت به انبیا می‌گفتند «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا»^۱ شماها هیچ فرقی با ما ندارید، «وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ»، این که می‌گویید ما این دین را از جانب خدا آوردیم هیچ چیزی را از جانب خدا نیاوردید، «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْدِبُونَ» دروغ هم می‌گویید؛ این نتیجه کبر است، هم قبول نکردند، هم گفتند خدا هیچی نازل نکرده، و هم گفتند این که شما می‌گویید خدا نازل کرده دروغ می‌گویید.

۱. یس: ۱۵.



کبر، مایه سقوط انسان

ما با دقت در این آیات می‌فهمیم که معارف الهی می‌گویند اگر مرد و زنی ذره‌ای از این کبر در قلبشان باشد، به طور یقین اهل نجات نیستند. چون همین مقدار هم خیلی کار دست آدم می‌دهد، چون مطابق همان مقدار کبر، انسان از خدا دور می‌شود و جلوی خیلی از نیکی‌ها را می‌گیرد، نمی‌خواهم امشب در این زمینه مثال‌هایی را بزنم نکند کسی بین ما باشد و رنجیده خاطر بشود ناراحت بشود، ولی خودتان می‌توانید از متن این حقایق، نمونه‌ها و مثال‌ها را استخراج کنید، در کجای دین ما گیر داریم، در کجای دین ایستائی داریم؟ نمی‌توانیم حرکت کنیم؟ در کجای دین ما توقف داریم که نمیتوانیم به درستی به تعلیمات دین عمل کنیم؟ علتش هم این کبر است....

کبر مایه سقوط ابلیس

تمام مشکلی که برای ابلیس پیش آمد از سوره بقره تا جزء آخر، پروردگار عالم به جز کبر، علتی برای انحراف مطرح نکرد ﴿إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ﴾^۱ کبر در مقابل حق، یعنی همین که امت‌ها گفتند: ﴿مَا أَنْزَلْنَا إِلَّا بَشْرًا مِّثْلًا﴾^۲ چه معنی دارد که یکی مثل خودمان که در بازارها راه می‌رود ازدواج می‌کند، یا کلون الطعام، غذا می‌خورد، مریض می‌شود این بیاید سرپرست زندگی ما بشود؟ و ما پیرو او بشویم مطیع او بشویم.

اهانت‌های مردم به مومنین

توهین‌های دیگری هم داشتند قرآن مجید نقل می‌کند خیلی اذیت کننده است، مثلاً به مومنین واقعی به انبیاء می‌گفتند افراد پست و اراذل، این لغت "اراذل" در قرآن است؛ اینهایی که دور این پیامبران را گرفتند یک مشت اراذل هستند رذل یعنی آدم‌های پست و پوک و

۱. بقره: ۳۴.

۲. یس: ۱۵.



پوچ و بی‌مایه، و این یعنی ما پوک نیستیم ما مایه‌دار هستیم و شخصیت داریم، ما آگاه هستیم و برای خودمان کسی هستیم. و تا کبر معالجه نمی‌شد اینها نجات پیدا نمی‌کردند.

سختی انبیاء در علاج کبر در جامعه و معنای کبر

خیلی هم به انبیاء سخت گذشت تا این بیماری را علاج بکنند، و خدا را بپذیرند نبوت را بپذیرند، طرح زندگی الهی را بپذیرند. اینها یک گروه هستند که تمام هم نشدند، بلکه بیشتر شدند. یک زمانی کل جمعیت کره زمین به یک میلیون نمی‌رسید، اما الان از هفت میلیارد جمعیت، نود درصدش متکبرند، فکر هم نکنید که میلیاردهایشان متکبر هستند نه در این گروه گدای متکبر، رفتگر متکبر، زن متکبر، استاد دانشگاه متکبر، میلیاردر متکبر، وجود دارد یعنی هر کسی که حق واضح روشن با دلیل را نپذیرد این متکبر است شاید دوستان خیال بکنند تکبر برای پولدارهای خیلی بزرگ و صندلی‌دارهای خیلی بزرگ است.

اکثر متکبرین خسراالدینا و الآخره هستند

دشمنان امام حسین علیه السلام در کربلا چند نفرشان صاحب منصب بودند؟ پنج شش نفر، اینها هم صندلی‌های خیلی بزرگی نداشتند؛ روزها می‌آمدند در دار الاماره روی چهار تا چوب شکسته روبروی ابن زیاد می‌نشستند، سمعا و طاعتا می‌گفتند، یعنی عبیدالله ابن زیاد را که زینب کبری علیها السلام جلوی روی خودش فرمود: "یابن مرجانه" و همگی شنیدند که به ابن زیاد گفت تو از یک مادر زناکار به دنیا آمدی! اصلا پدرت معلوم نیست کی هست! ولی آنهایی که دور و برش بودند، مثل خولی و سنان و شمر و عمرسعد، ابن زیاد را در زندگی به جای خدا گذاشته بودند. این بدترین نوع کبر است.

این گروه متکبر که فرموده پروردگار است؛ «وارد بهشت نمی‌کنم بنده‌ای را که ذره‌ای کبر در قلبش باشد»^۱ آنها که ذره نبود در قلبشان، اصلا قلب پر از کبر بود.

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۹۲.

متواضعان نقطه مقابل متکبرین

و اما طایفه دوم که اکثر این ده شب را درباره این طایفه صحبت کردیم، زیباترین مسائل را از کتاب خدا، قرآن مجید شنیدید، این طایفه در مقابل حق کبر نداشتند، انسان‌هایی نرم در برابر حق، انسان‌هایی خاکسار در برابر حق، انسان‌هایی پذیرای واقعیات در کنار حق بودند، رأس این جمعیت انبیاء خدا و ائمه طاهرین بودند. این افراد در قرآن، عنوانشان مقربین است که شب گذشته مفصل من این مقربین را توضیح دادم.

اصحاب یمین

رده بعد اینها طبق قرآن مجید اصحاب یمین هستند، یمین یعنی چی؟ بیشتر ترجمه‌های قرآن که در اختیارتان است اصحاب یمین به اصحاب راست، یا دست راست ترجمه کردند، ولی این ترجمه درست نیست، یمین از "يمن" است، یمن یعنی سعادت، «وَأَصْحَابُ الْأَيْمَنِ» سعادت‌مندان، «مَا أَصْحَابُ الْأَيْمَنِ»^۱ چه بزرگ و چه آقا هستند! چه پرازش هستند سعادت‌مندان! در کل قرآن مجید برای سعادت‌مندان همین آیه کافی است.

حر و زیر پا نهادن تکبر

سعادت‌مند کیست؟ وقتی حر ابن یزید ریاحی آمد چگونه آمد؟ چه تعلقاتی داشت و اینها را قطع کرد آمد؟ اگر این تعلقات قطع نشده بود قطعاً نمی‌آمد؛ اولاً سردار هزار نفر بود، یعنی آدمی مافوق هزار نفر، معلوم است سردار هزار نفر حقوق میلیونی دارد، وقتی آمد در جبهه اباعبدالله دندان سرداری را کند، دیگر سردار نبود، یعنی دیگر نیروی برتر از هزار نفر نبود، هزار نفر فروکش کرده بود، سبک شد. در سبکی می‌شود راحت حرکت کرد.

قرآن مجید به خیلی بی‌حرکت‌ها می‌گوید «ثُمَّ قَلَّوْا إِلَى الْأَرْضِ»^۲ چسبیدید به زمین! اینقدر سنگین شدید که دعوت پیغمبر مرا رد می‌کنید، گوش نمی‌دهید، خب باد سرداری هزار نفر خالی شد.

۱. واقعه: ۳۸.

۲. توبه: ۳۸.



تعلقات حر

دوما می ماند همسر؛ حر ابن یزید یک آدم بااخلاقی بود آدم درک می کند که در خانه اهل دعوا و جنگ و فرمانروایی و خشم و عصبانیت نبوده، یعنی رابطه بین خود و همسرش را نبریده بود، وقتی رابطه را نبریده بود یعنی عاشق همسرش بود، باید همسرش را نیز زمین بگذارد و بیاید، از این تعلق هم درآید چون اگر از این تعلق در نمی آمد، سوار اسبش می شد و به کوفه باز می گشت، نه در لشکر می ماند و نه پیش ابی عبدالله رضی الله عنه می آمد.

حجابها باید کنار رود، تعلقی که می خواهد من را از رسیدن به سعادت متوقف بکند باید ببرم، دوم می ماند بچه هایش، یک بچه اش علی که هجده سالش بود با او بود، بچه های دیگری هم در کوفه داشت بعد از شهادت پدر هم آن فرزندان که ازدواج نکرده بودند، کردند و نسل ادامه پیدا کرد.

نسل حر

یکی از بزرگترین علمای شیعه؛ شیخ حر عاملی نویسنده بیست جلد کتاب وسائل که هر روز در حوزه های علمیه دست مراجع است و روی منبر برای درس خارج از این کتاب استفاده می کنند، ایشان از فرزندان حر ابن یزید ریاحی است عالمان دیگری هم در خانواده شان بوده، باید آن روز آن بچه ها را زمین می گذاشت تا خدا فردا این بچه ها را به جایش بدهد.

مشهد که می روید صحن قدیم معروف به صحن اسماعیل طلایی پنجره فولاد قدیم، آن زمانی که حضرت رضا حرمشان دو تا صحن داشت، در صحن قدیم یک پنجره است معروف به پنجره فولاد، شما پشت به پنجره فولاد که بایستید، روبرویتان دری باز است و چهار پله مرمری می خورد، می روید پایین یک حرم است آینه کاری است و ضریح دارد، آنجا قبر شیخ حر عاملی این عالم از نسل حر ابن یزید است، بچه ها نباید انسان را طوری مشغول کنند که از خدا دور بشود.

آخرین مرحله تعلق انسان به دنیا

همه بریده شد، فقط مانده جان، حالا از جانش هم می گذرد. این دیگر خیلی توان می خواهد. خیلی قدرت می خواهد، اینقدر باید سبک بشوند و انکسار پیدا بکنند و فروتنی پیدا بکنند که به پروردگار بگویند:

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس بینم و جان را فدا کنم
و اگر همین انسان کمی جلوتر بیاید می گوید:

جان چه باشد که نثار قدم دوست کنم این متاعی است که هر بی سرو پایی دارد
تعلقات که تمام شد پر درآورد، دو بال معنوی، یک بال توبه، یک بال ایمان خالصی که با
کشش های جان و پول و سرداری و زن و بچه مخلوط نبود، و در چشم به هم زدنی همه
را رها نمود.

بنا بر روایتی که صحیح هم همین نقل است، امام از خیمه آمد بیرون دید یکی با تمام بدن
روی خاک افتاده تکان هم نمی خورد، اینجا باید چگونه بود؟ چرا با تمام بدن روی خاک
است چون دیگر کبری نموده تعلقی نمانده، تنها چیزی که مانده یک خجالت و شرمساری
است که خجالت می کشد ابی عبدالله علیه السلام را نگاه کند لذا افتاده روی خاک و صورتش هم
روی خاک است.

حر پشیمان

امام فرمودند: «من انت؟» که هستی؟ یک ذره گردنش را از روی خاک بلند کرد گفت: «هل
لی من توبه؟» در باز است به روی من؟ امام فرمودند بلند شو، اینجا دیگر آدم مطیع صرف
است نگفت نه آقا بگذار روی خاک باشم، حر تمام قد بلند شد، یک نگاه به چهره اش کرد،
جوابش را اینجور داد «انت سعید فی الدنيا و الآخرة»، یعنی آن روش زندگیتی که انبیاء ارائه
کردند را به راحتی قبول کرد، روش زندگی چیست؟ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا



الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۱، تمام. اگر اطاعت از چهارمی هم واجب بود حضرت حق اضافه می کرد.

سوال جابر از «اولی الامر»

جابر ابن عبدالله آمد پیش پیامبر^۲ گفت آقا این آیه ای که جدید نازل شده خواندید من دو بخشش را می فهمم، «اطيعوا الله» این را می فهمم و «اطيعوا الرسول» را هم می فهمم، «اولی الامر منکم» مراد خدا چه کسانی هستند؟ چون جمع است، خدا چند بار در قرآن فرموده پیغمبر من معلم این کتاب است، معلم این کتاب است یعنی وقتی معانی آیات را نمی فهمید، بروید از خودش بپرسید من تمام مرادهای خودم را از آیات به او گفتم، اگر می گویم «و اولی الامر منکم» یادش دادم اولی الامر چه کسانی هستند، وقتی می گوید «و يعلمهم الكتاب» یعنی بدون پیغمبر سراغ قرآن نروید جهنمی می شوید. قرآن آدم را جهنمی می کند؟ بله مگر خود قرآن نمی گوید «و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» یعنی آنی که ایمان به پیغمبر و خدا دارد می رود می پرسد.

انحراف از اولی الامر

ولی «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^۳ قرآن همه ستمگران را به آتش دوزخ می کشد تمام ستمگران راه، چه ستمی بالاتر از ستم به قرآن است که آدم برود سراغ قرآن و آنچه خودش دلش می خواهد به قرآن تحمیل بکند چنانکه آخوندهای عربستان به قرآن معانی تحمیل کردند در گذشته تا زمان ثقیفه و الان.

۱. نساء: ۵۹.

۲. الارشاد، ص ۲۶۲، بحار الانوار، ج ۲۲۳/۴۶.

۳. اسراء: ۸۲.

شما اگر الان بروید عربستان از قویترین آخوند باسوادشان ابن شیخ ملعون سوال کنید؛ معنای اولی الامر در این آیه چیست؟ می‌گوید "ملک سلمان" بهش می‌گویی این آدم که هفت ماه است دارد کل مظلومان یمن و سوریه و عراق را قطعه قطعه می‌کند می‌گوید قرآن به ما گفته اطاعت کن از اولی الامر حرف هم نزن این قرآن است؟ این معنی قرآن است؟ آدم درست جابر است، گفت یا رسول الله اولی الامر را نمی‌فهمم، چون اطاعتش واجب است، اولی الامر در طول خدا و پیغمبر است. «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم». چه کسانی هستند؟ دستش را گذاشت روی شانه امیر المومنین فرمود: این اولی الامر است، بعد از او فرزندش حسن اولی الامر است، بعد فرزندش حسین، بعد علی ابن الحسین، بعد باقر العلوم، جابر تو فرزندم باقر را می‌بینی، سلام من را بهش برسان، بعدش جعفر است، بعدش موسی است، بعدش علی ابن موسی است، بعدش جواد است، بعدش هادی است، بعدش عسکری است و آخرین اولی الامر دوازدهمی اینهاست که خدا عمرش را طولانی می‌کند تا زمانی که زمین پر از ظلم و جور است بیاید، و پر از عدل و داد کند. این روش زندگی صحیح است.

پیاده سازی برنامه الهی برای مخلوقات به وسیله «اولی الامر»

یعنی شکل دادن به زندگی با طرح خدا، طرح خدا را هم همتان بلد هستید هم طرح‌های مالی‌اش را بلد هستید زکات است، خمس است، انفاق است، صدقه است، کار خیر است، هم طرح‌های عبادتی‌اش را بلد هستید واجبات است، هم طرح‌های محرماتی‌اش را بلد هستید، گناهان، پیامبر و ائمه طاهرین هم به اذن الله همان طرح‌های الهی را به ما بیان نمودند. طرح ائمه در همین کتابهای مثل کافی، من لا یحضر، بحار، مجموعه ورام، این بیست جلد وسائل الشیعه شیخ حر عاملی از نسل حر است.

فهم فرمایشات «اولی الامر»

اینها را یا ما فرصت می‌گذاریم خودمان می‌رویم درس می‌خوانیم و طرح را خوب می‌فهمیم. «لیتفقوا فی الدین» قرآن می‌گوید «فَلَوْلَا نَفْرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي



﴿الَّذِينَ﴾^۱ یک عده‌ای وقت می‌گذارند می‌روند دین‌شناس می‌شوند، برمی‌گردند به مردم در حوزه‌ها نمی‌مانند، جان می‌کنند بیست سال، سی سال، درس می‌خوانند دین فهم می‌شوند ﴿وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾^۲، برمی‌گردند و خدای سبحان به مردم فرموده، اینها باید شرائطی داشته باشند که قبولشان بکنند. نه هر کسی.

خصوصیات عالم شیعه

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست به ما گفتند آخوند شیعه باید با تقوا باشد، آلوده به گناهان کبیره نباشد، بنا به احتیاط واجب در رساله‌ها، دلار دوست نباشد، تمایل به دنیا نداشته باشد، خوب دین را بتواند ارائه بدهد، فرمودند فقط دنبال اینها باشید آنها بروند دین را بفهمند و بیایند دین را برای شما بگویند، آنی که یک ساعت منبر می‌رود نه آیه دارد نه روایت دارد نه دین می‌گوید حرف می‌بافد فقط سر و ته هم ندارد، پیغمبر می‌فرماید مطابق حرام کردن ساعت عمر مردم قیامت باید برود دوزخ.^۳

﴿وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۴ به گونه‌ای دین من را برای مردم بگوید که مردم با ترس از عذاب قیامت و اینکه عاقبتشان بد بشود از پای منبر بلند شوند و بروند بترسند برای خودشان، دغدغه پیدا کنند برای خودشان، بعد هم خودشان را با آن حرفها میزان بگیرند اگر کم دارند وجودشان را پر کنند، و اگر هم کم هم ندارند امام صادق می‌گوید شکر کنند خدا را، اگر درشان هست بگویند الحمدلله، اگر درشان نیست تا نمرند جبران بکنند.

۱. توبه: ۱۲۲.

۲. توبه: ۱۲۲.

۳. متأسفانه مضمون این حدیث از پیامبر ﷺ یافت نشد.

۴. توبه: ۱۲۲.

سعادت حقیقی از آن عاملین به دین

این شکل زندگی سالم، صحیح، و سعادت‌آور است، من همه شما را از روی منبر با عینک قرآن نه با چشم خودم سعادت‌مند می‌دانم، اگر اهل سعادت نبودید اینجا چه می‌کردید؟ در دنیا مگر پر از حرف نیست؟ چند هزار ماهواره دارند حرف می‌زنند؟ چند هزار رادیو حرف می‌زنند؟ هفتصد میلیون سایت دارند حرف می‌زنند! چرا دنبال آن حرفها نرفتید؟ خب این علامت سعادت است، شما اهل خمس و زکات هستید علامت سعادتتان است، شما اهل نماز و روزه هستید علامت سعادتتان است، شما با زن و بچه رفتارتان طبق قرآن «عاشروهن بالمعروف» است، این امر "واجب" پروردگار است، با زن و بچه پسندیده رفتار بکنید، پسندیده به چه معناست؟ یعنی جوری رفتار شود که خدای سبحان بیسندد، این علامت سعادت است.

درجه بالای عاملین به بیش از وظیفه

خیلی‌هایتان هم به قول قرآن مجید، اضافه هم دارید هم نمازهای واجبتان را می‌خوانید هم نیم ساعت یک ساعت به سحر بلند می‌شوید می‌روید سراغ آن یازده رکعت نماز این دیگر سعادت اضافه است، خمس‌تان را می‌دهید باز هم پول می‌دهید باز هم برای مسجد، برای سید الشهداء علیه السلام، برای حوزه‌های شیعه، برای چاپ شدن کتاب خرج می‌کنید، این دیگر سعادت اضافه است.

پس شما به قول حضرت رضاه علیه السلام نسبت به وضعتان خوشحال باشید، کلام حضرت رضاه علیه السلام خیلی جالب است، که هر وقت این افراد وارد کار خیر می‌شوند وارد عبادت می‌شوند، وارد یک زندگی پسندیده با زن و بچه‌شان می‌شوند «...استبشروا»، جای خوشحالی است و آن کلمه‌ای که قرآن می‌گوید برایتان کافیه است، سوره هود آیه صد و پنج، ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَفِي الْجَنَّةِ﴾^۱ تمام.



اگر قانع نشدید من ادامه بدهم حرفها را ولی دیگر چیزی نماند، این دیگر نهایت کار است این وعده خدای شماسست، این امضای پروردگار شما در قرآن است، «وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَفِي الْجَنَّةِ»، یعنی ما داریم می‌روییم بهشت، تمام. یقین به قرآن اعتماد دارید شما؟

نمی‌دانم چه روضه ای بخوانم برایتان؟ برای اینکه فقط یک اشاره ای به تمام حوادثی که برای آن هفتاد و یک نفر افتاد، همگی برای شخص ابی عبدالله علیه السلام اتفاق افتاد، و من نمی‌دانم کدام ورق مقتل ایشان را بخوانم؟ نمی‌دانم هم آنچه از ائمه، از حضرت صادق باقر، زینب کبری علیها السلام که دوتایشان خودشان شاهد بودند امام باقر علیه السلام و زینب کبری علیها السلام چه مقداری را می‌توانم فردا بگویم؟، اصلاً چه مقدارش را طاقتم می‌توانم بیاورم فکر نکنم چهار پنج خط را بیشتر بتوانم بگویم فردا تصمیم دارم یک بخش کامل را بگویم اگر خودم طاقتم بیاورم و مردم طاقتم بیاورند.

آیم به قتلگاه که پیدا کنم تو را

امشب وداع هجرت فردا کنم تو را

حسین من جویم تو را قدم به قدم بین کشتگان

با شوق و اضطراب تمنا کنم تو را

در حیرتم که از چه بجویم نشان تو

نه سر، نه پیراهن، ز چه پیدا کنم تو را

برگیرمت ز خاک و ببوسم گلوی تو

خود نوحه مادرانه چو زهرا کنم تو را

ریزم به حلق خشک تو این اشک دیده‌ها

سیراب تا ای گلم را کنم تو را

حسین من ای آنکه داغ‌های جگرسوز دیده‌ای

اکنون به اشک دیده مداوا کنم تو را

راه و رسم بندگی



خواهم که سیر بینمت حسین من

کو طاقتی که تماشا کنم تو را

سر نداری لباس نداری، جای درستی نداری من دلم را چگونه آرام کنم خیلی دلم می‌خواهد

حسینم صورتت را ببوسم دستم نمی‌رسد سرت را بالای نیزه زدند می‌خواهم بدنت را ببوسم

جای درستی ندارد، بچه‌ها دیدند خم شد لبهایش را روی گلوی بریده گذاشت.

